

۱۵۲/۱

تعداد واحد: ۲

کد: ۵۷

نام درس: تاریخ امر

هم نیاز: ندارد

کد: ۴۷

پیش نیاز: تاریخ امر

الف - منابع مطالعه

- ۱ - کتاب قرن بدیع - جلد سوم / (تهیه شود)
- ۲ - " حضرت عبدالبهاء " - از کتاب " رهبران و رهروان " - جلد ۲ / (در جزوه)
- ۳ - قسمتهائی در مورد حضرت عبدالبهاء - از کتاب " یادداشتهائی در باره حضرت عبدالبهاء " / (در جزوه)
- ۴ - جزوه فهمیده در شرح و توضیح برخی از اسامی و مطالب تاریخی / (در جزوه)

ب - ضائم

ندارد

ج - ارزشیابی

۱ - امتحانات

- ماهانه اول: ندارد

- میان ترم (۴۰ نمره / هفته نهم)

- ماهانه دوم: ندارد

- پایان ترم (۶۰ نمره / هفته هجدهم)

۲ - تکالیف ندارد

~~تکلیف " عهد و میثاق " (الزامی / فردی یا دو نفری / حداقل ۵ صفحه / هفته~~~~هجدهم / ۱۵ نمره)~~

۳ - گزارش تکلیف

~~هفته هشتم~~~~تذکر: ارسال گزارش تکلیف، اختیاری است ولی انجام و ارسال تکلیف، الزامی است.~~~~مخصوصاً جامعه بهائی است.~~

تاریخ امر در

عهد میثاق (۱۹۲۱ - ۱۸۹۲)

— ۲ واحد

فهرست:

راهنمای مطالعه تاریخ امر "عهد میثاق"

اهداف

معرفی مواد درسی

ارزشیابی

تکلیف

برنامه مطالعه

منابع مطالعه جنبی و نرم بازمینی جزوه

حضرت عبدالبهاء

بشارات کتب مقدّسه درباره هیکل مبارک

حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت ربّ اعلی

حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت بهاء الله

حضرت عبدالبهاء در آثار مقدّس خویش

حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت ولی امرالله

ناقصین

هدف مبارک از سفر به اروپا و امریکا

نفوس مهمه‌ایکه در اروپا و امریکا مشرف شدند

جزوه ضمیمه

هفته	کتاب درسی	جزوه صفحات	جزوه ضمیمه (شرح اصطلاحات و اعلام) صفحات
اول	—	۱۲ - ۱ و ۱۹ - ۲۱	—
دوم	فصل چهاردهم	—	۷۰ - ۸۲
سوم و چهارم	فصل پانزدهم	۳۲ - ۴۸	۸۲ - ۹۴
پنجم و ششم و هفتم	فصل شانزدهم	—	۹۴ - ۱۲۱
هشتم	مرور دروس		
نهم	امتحان میان ترم		
دهم	فصل هفدهم	—	۱۲۱ - ۱۲۷
یازدهم	فصل هجدهم	—	۱۲۷ - ۱۲۹
دوازدهم و سیزدهم	فصل نوزدهم	۴۸ - ۷۰	۱۲۹ - ۱۳۸
چهاردهم	فصل بیستم	—	۱۳۸ - ۱۴۳
پانزدهم	فصل بیست و یکم	۱۲ - ۱۹	۱۴۳ - ۱۵۱
شانزدهم و هفدهم	مرور دروس ، انجام نهائی تکلیف و ارسال آن		
هجدهم	امتحان پایان ترم		

راهنمای مطالعه تاریخ امر

عهد میثاق

بعد از فراگیری تاریخ امر در عهد اعلی و عهد ابهی به مطالعه آخرین عهد از عصر رسولی می پردازیم و برای آنکه، آنچه را که آموخته ایم در سطوری به اجمال از نظر بگذرانیم و خود را آماده زیارت تاریخ پرانتصار عهد میثاق نمائیم چاره ای نیست مگر آنکه بقلم مبارک حضرت ولّی امرالله پناه آوریم و از صریر پرتینش استمداد جوئیم، آن لؤلؤ برآمده از دوی بحر متلاطم افغان و اعصاب چنین می فرمایند قوله الاعلی :

"در اوراق و صفحات قبله، طلوع امر مقدّس الهی و سطوع انوار یزدانی از دوی نیراعظم ربّانی طی پنجاه سال اولیه این ظهور ابدع انجم تبیین و شؤون و آثار مربوط بمأموریت خطیر این دو کوكب منیر و دوشمس طالع فلک اشیر مدوّن و مسطور گردید، و اگر در پاره ای از موارد بد کرجزئیّت و دقایق حیات آن دوی مظهر اقدس رحمانی پرداخت و به تحقیق و تدقیق حوادث مألوف گردید صرفاً از لحاظ آن است که این حقایق و وقایع منادی صبح هدایت و مبشر حلول و استقرار ایام مبارکی است که مورخین آتیه عالم آنرا اعلی و اشرف احیان عصر رسولی دور بهائی که بقیام و شهادت بی نظیر پیروان و باسلان امرالله مزین است یاد خواهند نمود و آنچه بعداً در عقود اخیره این قرن منع اقوم از آسمان اراده مالک قدم ظاهر و از حیز غیب بعرضه شهود آمد فی الحقیقه شواهد جلیه و مظاهر بینه از قوای ساریه فائضه ایست که از اشراق انوار صمدانی از آن دو مهبط وحی الهی در مدت پنجاه سال متوالی ساطع و لامع گردیده است (۱)"

عهد میثاق، حلقه اتصال عصر رسولی و عصر تکوین آخرین جایگاهی است که روح اعظم الهی را با سریانی نباض از طریق هیكلی آسمانی می گذراند. این روح اعظم الهی یعنی همان قوه قدسیه ای که در سینه ستین در شیراز تولد یافت، بعد از صعود حضرت عبدالبهاء در قالب تشکیلات بهائی حلول نمود و عصر تکوین را آغاز نمود، لذا وقت و تفرس در مختصات و شؤون این عهد علت آگاهی نفوس به یکی دیگر از مراحل نمو سریع السیر دیانت بهائی است که بالمال به عرفان کاملتری از شریعت الهی منتهی می گردد.

حضرت عبدالبهاء سرکار آقا، یوسف بها هنگامی بر اریکه ولایت امرالله اتکا فرمود که بی پرتلاطم جمال قدم جل اسمه الاکرم گوهر پر فروغ سرالله الاعظم را از "خزائن توکل و تفویض" بر سواحل مشکبیز و عنبرخیز میثاق افشاند، و "میراث مرغوب لاعدله" را برای وراث چشم انتظار باقی گذارد و عالم پریشانحال را بوصول دلبری بی مثال نائل فرمود و با انتساب غصن اعظم، نهنگ ننگ نقض را بدیار نفی راجع کرد و به عهد ابهی سلطان عهد و اعصار خاتمه بخشید. باگشوده شدن کتاب عهد، مرحله نوین و بی بدیل اولیه دوره ولایت امرالله که در عین حال آخرین عهد عصر رسولی نیز به شمار می رود آغاز شد، نبوّات کتب مقدّسه اکمال

یافت، بساط انشفاق و انحراف از امر الهی برجیده گشت، اصول و مبادی این امر اعظم به شرق و غرب تفهیم گردید و وصیت امرالله جهانگیر شد.

اهداف

الف: هدف کلی

هدف از مطالعه تاریخ امر و قوف عزیزان به کلیات و اهم دقایق تاریخ پر حادثه و ممتاز امر الهی و اطلاع تام به سیر تحول و پیشرفت آن بمنظور ادراک صحیح نظم بدیع و شریعت الهی است که مقدر است تدریجا "جهان هستی را با استقرار خویش مزین نماید و این آرزوی دیرین پیشینیان را از حیث امل به عرصه عمل در آورد.

ب: اهداف آموزشی:

- ۱- شناخت مسیر حرکت تاریخ امرالله.
 - ۲- اخذ زمینه تحقیق و تفحص برای نگارش مواد تاریخی.
 - ۳- آگاهی اجمالی از حیات حضرت عبدالبهاء.
 - ۴- فراگیری اجمالی تاریخ عهد میثاق.
 - ۵- وقوف به حوادث مهمه عهد میثاق.
 - ۶- آشنائی با ظرایفی که برای درک مسائل کلی عهد میثاق اساسی و ضروری است.
- حال بجهت آنکه اهداف آموزشی فوق بهتر تبیین گردد برای هر یک توضیحات لازم ذکر می شود.

۱- شناخت مسیر حرکت تاریخ امر

فراگیری این هدف اسنی ما را مساعدت می نماید تا بدانیم این آئین الهی از کجا آغاز شد، چه مراحل را طی نمود و حال بکدام سو متوجه است به عبارت دیگر اگر ندانیم که این امر از کجا سرچشمه گرفته و از کدام مجاری گذر نموده و چه وقایعی برای آن رخ داده، هرگز نمی توانیم ادراک صحیحی از موقعیت کنونی آن بدست آوریم و مسیر حرکت آینده آنرا بشناسیم. باتوجه به این نکته که دور بهائی به سه عصر تقسیم شده است و هر یک از آن اعصار ثلاثه به عهدی منقسم گردیده که در جایگاه خویش "دارای امتداد خاص و شؤون و اوصاف معین و نورانیت و اهمیت مشخص است" (۱) و با در نظر داشتن این حقیقت که انفکاک این عهد و مطالعه آنها به شکل استاتیک یعنی در حال سکون و وقفه و توجه داشتن به یک مقطع خاصی از تاریخ امر، به منزله تحریف و تخریب مسیر حرکت امر الهی محسوب می گردد، لذا، ضرورت چنین ایجاب می نماید که تاریخ امر بشکل پیوسته و مرتبط و دینامیک یعنی در حال حرکت مطالعه و آموخته شود. در این باره حضرت ولی محبوب امرالله چنین می فرمایند، قوله الامتن:

"این ادوار و عهد اربعه کل بیكد بگر مرتبط و متصل بوده و جمیع مراحل و مراتب مختلف

یک امر عظیم را که احدی با سرار عظمت آن راه نیافته و نفسی جلال و کمال نهائی آن را کما هو حقّه ادراک ننموده است تشکیل میدهند هر یک از عهود مذکوره حول محور معلوم و مرکز مشهود طائف و دارای شهدا و جانبازان مخصوصه و ناظر بلا یا و رزایای محتومه و شاهد انتصارات و فتوحات باهره و صاحب سهمی در اجرا امر واحد و مقصد واحد منبعث از مشیت نافذ الهیه بوده و میباشد انفکاک و تجزیه مراحل چهارگانه از یکدیگر و انفصال آثار و مظاهر لا حقه از شؤون و مقاصد سابقه که مورث نفع حیات در دوران اولیه این امر اعظم بوده بمنزله تفکیک و انهدام اساس شریعت الله و موجب انحراف و اعوجاج حقیقت امر الله و تغییر و تبدیل تاریخ این آئین قویم از مسیر حقیقیّه آن محسوب است. (۱)

این نحوه نگارش به تاریخ امر علی الخصوصی که نگارش آن توسط قلمی مصون از خطا باشد به ما کمک می کند که مسیر حرکت تاریخ امر را بشناسیم و علل و نتایج حوادث آنرا بدقت دنبال نمائیم.

۲- اخذ زمینه، تحقیق و تفحص برای نگارش مواد تاریخی

از آنجا که یکی از اهداف اصلی این پروگرام شکوفائی استعداد های تحقیق است و یا آنکه پروراندن قوای است که در این زمینه در حال حرکت و انسجام است. تاریخ امر، یکی از وسیعترین این مبادین را در اختیار عزیزان قرار می دهد. میدانی که با وجود جولان بسیاری که در آن صورت گرفته دست نخورده و بکراست. هنگام مطالعه تاریخ امر و اخذ الهام از جریان و سرمان شورانگیز آن می توان (بعنوان پیشنهاد) باب تحقیق و تفکر را از پنج طریق بگشود:

اول: تفصیل بیشتر مواد تاریخی

دوم: یافتن اطلاعات و اسناد تاریخی جدید

سوم: تبیین نکات مبهم و غامض تاریخ امر

چهارم: تحلیل حوادث و بررسی نتایج بلا یا

پنجم: تطبیق مراحل و تحولات امر مبارک با ادیان سالفه و استخراج وجوه امتیاز آن و . . .

بعنوان مثال می توان از جمله مبارکه " . . . و اگر در پاره ای از موارد بذكر جزئیات و

دقایق حیات آن د و مظهر اقدس رحمانی پرداخت و به تحقیق حوادث مألوف گردید صرفاً

از لحاظ آن است که این حقایق و وقایع منادی صبح هدایت و مبشر حلول و استقرار ایّام

مبارکی است که مورّخین آتیه آنرا علی و اشرف احیان عصر رسولی دوربهای . . . یاد خواهند

نمود " که در صفحه اول همین راهنما درج گردیده است، الهام گرفت و ندای ملیح حضرت ولی

امرالّٰه را خطاب به مورّخین آتیه اجابت نمود.

۳- آگاهی اجمالی از حیات حضرت عبدالبهاء

هر چند بجهت این هدف ارجمند باید کتابهای مفصل و گرامی قدر نگاشت و آنها را بدقت

آموخت اما امکانات محدود آموزشی ما را از مطالعه تفصیلی حیات مبارک حضرت عبدالبها منع می نماید . برای رفع این مشکل ، توصیه می شود که عزیزان به کتاب " یادداشت های درباره حضرت عبدالبها " مراجعه نموده و آنرا بعنوان یک منبع جنبی ، که مقام اول را حائز است زیارت نمایند .

در ظل این هدف حیات مبارک حضرت عبدالبها از بدو تولد تا هنگام صعود به طور اجمال و اختصار ، فرا گرفته می شود .

۴- فراگیری اجمالی تاریخ عهد میثاق

مقصود از این هدف مبارک آن است که در سیری منظم ، وقایع امر مبارک از صعود حضرت بهاءالله تا صعود حضرت عبدالبها (۱۹۲۱ - ۱۸۹۲) به اختصار آموخته شود .

۵- وقوف به حوادث مهمه عهد میثاق

منظور آن است که مختصات و شؤون مربوط به دوره عهد میثاق را که طبعاً در ادوار قبل و بعد بی مثل و مانند است دانسته و علل وقایع مهم آنرا بازگو نمایند .

۶- آشنائی با ظرایف و دقیقاتی که برای درک مسائل کلی عهد میثاق ضروری است .

مراد و مفهوم آنست که برخی از اسامی اشخاص و یا امکنه ، بظاهر نام و نشانی بیش نیستند اما هنگامی که در مسیر حرکت تاریخ مورد امعان نظر قرار می گیرند اهمیت و حقیقتشان آشکار و نمایان می گردد . فی المثل ، نمی توان مسئله نقض را دقیق مطالعه نمود مگر آنکه با اسامی " میرزا محمّد علی " " میرزا ضیاء الله " " میرزا بدیع الله " بطور دقیق آشنا شد . و یا آنکه نمی توان به شرح کامل بلائی واردی بر هیکل میثاق پرداخت مگر آنکه به نقش " جمال پاشا " واقف شد و یا آنکه نمی توان به تحلیل دقیق اسفار مبارک و بررسی نتایج و ثمرات آن مطلع شد مگر آنکه با موقعیت اسامی " اسکندر به مصر " " دویلین " " نیویورک " و غیره آشنا شد .

معرفی مواد درسی :

عهد میثاق به ترتیب از منابع ذیل مطالعه می شود .

۱- از کتاب رهبران و رهروان ج ۲ عنوان " حضرت عبدالبها " بهیوست .

۲- از کتاب یادداشت های درباره حضرت عبدالبها ج ۱ بهیوست .

عناوین : بشارات کتب مقدسه درباره هیکل مبارک حضرت عبدالبها - حضرت عبدالبها در آثار حضرت ربّ اعلی - حضرت عبدالبها در آثار حضرت بهاءالله - حضرت عبدالبها در آثار مقدسه خویش - حضرت عبدالبها در آثار حضرت ولی امرالله - ناقضین - هدف سفر مبارک به اروپا و امریکا - نفوس مهمه ای که در امریکا و اروپا مشرف شدند .

۳- قرن بدیع قسمت سوم که در هشت فصل با عناوین ذیل تنظیم و تدوین گردیده است :

عهد و میثاق حضرت بهاءالله - عصیان و مخالفت غصن اکبر - طلوع و استقرار امرالله در غرب - تجدید سجن حضرت عبدالبها - استقرار عرش مطهر حضرت ربّ اعلی در جبل کرمل - سفر حضرت عبدالبها به اروپا و امریکا - بسط و انتشار امرالله در شرق و غرب - صعود حضرت

عبدالبهاء . این عناوین در کتاب قرن بدیع که منبع اصلی بشمار می‌رود چنان به رشته تحریر درآمده که گویی آن وقایع بی نظیر، جسم گردیده و بعینه در مقابل دیدگان مظاهر شده اند .

۴- جزوه ضمیمه

حاوی توضیح و شرح برخی از اسامی و مطالب تاریخی است که به منظور ارتقاء کیفیت ادراک و مساعدت در امر فراگیری بهتر عهد میثاق تهیه گردیده است و باید همراه با قرن بدیع قسمت سوم مطالعه شود .

در خاتمه مطالب معرفی مواد درسی، ذکر این نکته را نباید از یاد برد که هنگام فراگیری و مطالعه چهار منبع فوق علاوه بر تأکیدی که راجع به لزوم دقت و تفرس در آن می‌گردد، حصول عرفان و تحکیم قوت ایمان را نه تنها نباید فراموش کرد بلکه باید از نتایج حتمیه و ضروریه آن دانست .

ارزشیابی:

آنچه باید در مقام اول مورد توجه قرار گیرد آنست که ارزشیابی مطالعات، طائف حول اهداف آموزشی خواهد بود و ثانی آنکه سوالات متنوع، و ممکن است حول تواریخ مهم - حوادث مهم - نفوس مؤثر در تحولات شهرها و اماکن تاریخی - توضیح وقایع - تحلیل اوضاع - تطبیق مطالب - تبیین اهداف - بیان علل - بررسی نتایج - آثار و المواجه مبارک - حیات فردی مبارک - مقام مبارک - بشارات و القاب و نحوه بسط و نفوذ امر در عهد میثاق باشد . و پاسخهای مورد درخواست نیز ممکن است مختصر و یا مشروح باشد و طبیعی است که در پاسخهای تشریحی و توضیحی ذکر مضامین مطالب تا آنجا که ادای مطلب ناقص نباشد مورد قبول خواهد بود این نکته از آنرو ذکر گردید تا عزیزان خود را مکلف به فراگیری عین جملات کتاب ندانند و تنها به درک مفاهیم آن مقید گردند .

و اینک نمونه‌ای از سوالات :

- ۱- تاریخ دقیق وقایع ذیل را بنگارید : الف - صعود مبارک هیکل میثاق ب - سفر به اروپا و امریکا ج - تجدید سجن مبارک د - آزادی مبارک
 - ۲- در سال ۱۹۰۹ دو واقعه عظیمه در تاریخ ثبت گردید که از نظر اهمیت روحانی بی نظیر است آن دو را ذکر نمائید ؟
 - ۳- چرا جمال قدم میرزا محمد علی را بدست مبارک خویش تنبیه فرمودند ؟
 - ۴- اول کسی که لوای امر را در خطه امریک بلند نمود که بود ؟ سه لقب او را بنویسید .
 - ۵- سه فقره از اقدامات مهمه مرکز میثاق را در بحبوحه بلایا و طوفان نوائب و مصائب قلعه بندی نام ببرید .
- عس اولین و آخرین نفسیکه در دوره میثاق قدم بر میدان شهادت نهاد که بود ؟ سه

نمونه دیگر از بلائی و آورده بر احباب را در آن دوره ذکر فرمائید .

۷- اقدامات و مجهوداتی که هنگام محاصره حيفا نسبت به قده اهل بها معمول گردید به اختصار توضیح دهید .

۸- چهار فقره از تحولات و انقلابات عظیمه ای را که در دوره میثاق در وضع حکومت در اقطار و آفاق جهان رخ گشود نام ببرید .

۹- در کدام خطه حضرت عبدالهیا از اسفار خویش رضایت بیشتری داشتند ؟ به چه دلیل ؟

۱۰- پنج تن از نفوس مهمه ای که به حضور مبارک در امریکا و اروپا مشرف شدند را نام ببرید .

۱۱- هدف سفر مبارک را به اروپا و امریکا با استفاده از بیانات حضرتشان ذکر فرمائید .

۱۲- "بدیع بد خصال" چه کسی است او را به اختصار معرفی نمائید .

۱۳- لیدی بلامفید را به اختصار معرفی نموده و فقره از آثار او را نام ببرید . (۱)

۱۴- جمال پاشا در کجا و چگونه به قتل رسید ؟

۱۵- عاقبت حال ناقص اکبر را به اختصار بنویسید .

تکلیف :

برای درس عهد میثاق یک تکلیف اجباری در نظر گرفته شده که باید به صورت یک "مقاله" همراه با اولوق پایان ترم ارائه گردد به این تکلیف ۱۵ نمره اختصاص یافته و به صورت ذیل محاسبه می شود

میان ترم ۴۰ نمره - پایان ترم ۴۵ نمره - تکلیف ۱۵ نمره

این تکلیف "عهد و میثاق" نام دارد که هنگام تهیه آن باید مسائل ذیل در نظر گرفته شود .

۱- این تکلیف باید به صورت فردی و یا دو نفری تهیه شود که در هر دو حال حجم مورد نظر حداقل ۵ صفحه خواهد بود .

۲- مطالب باید مستدل و مستند به نصوص امری و کتب آسمانی باشد .

۳- استناد به آثار نویسندگان و دانشمندان نیز در کنار استناد به نصوص بلامانع است .

۴- از ذکر مطالب اضافی پرهیز شود .

۵- هر قدر کیفیت مقاله از جهت محتوی و مفاهیم عمیق و از لحاظ سیر مطالب منظمتر باشد طبعاً "موقیبت" بیشتری خواهد داشت .

۶- چنانچه در انجام این تکلیف مشکل یا ابهام خاصی حاصل شد با بخش تاریخ کتاب مشورت فرمائید .

۷- گزارشی از خلاصه اقدامات خود را تا میان ترم همراه ارواق ارسال فرمائید .

(۱) در این گونه سوالات میزان اطلاعات خواسته شده طبعاً همان است که در موارد درسی آمده است و نقل مضامین آنها به اختصار کافی است .

- ۸- برای نگارش از قلم مشکی و یا آبی استفاده نموده و با مداد چیزی نوشته نشود .
- ۹- مفاهیمی از یک یا چند عنوان از عناوین پیشنهادی ذیل را می‌توانید در مقاله خود بگنجانید .
- مفهوم عهد و میثاق در امر بهائی .
- ریشه‌های تاریخی عهد و میثاق در ادیان سالفه . (موسی - مسیح - محمد - باب علیهم
بهاء الله)
- مقایسه عهد و میثاق در دوره جمال قدم و ذکر وجوه امتیاز آن
- عهد و میثاق در زمان حیات جمال قدم - حضرت عبدالبهاء - حضرت ولی امرالله - و از
زمان بیت العدل اعظم تا حال
- ناقضان عهد و اقسامات مهم آنها .
- ناقضان عهد در حال حاضر
- نتایج حاصله از اقدامات ناقضین و عاقبت حال آنان .
- پیروزی امر الهی در مقابل ناقضین .
- بوم عهد و میثاق .
- و عناوین دیگری که حاصل تفکرات شماست ، و به طور اختیاری می‌توانید آنها را در مقاله
نگاشته و ارسال فرمائید .
- منابع مراجعه جهت تکلیف :
- قبل از ذکر منابع مراجعه به همه عزیزان توصیه می‌شود که توفیق دور بهائی اثر حضرت
ولی امرالله را مطالعه نمایند . منابع دیگر عبارتند از :
- کتاب بدیع - اشراقات - مکاتیب حضرت عبدالبهاء - لوح هزاربیتی - گاد پاسزبای - توفیقات
مبارکه - دستخطهای حضرت ورقه علیا - گوهریکتا - ارکان نظم بدیع - بدایع الآثار -
یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء - خاطرات ۹ ساله - خاطرات حبیب - حیات
حضرت عبدالبهاء - مثل اعلی - حدائق میثاق - رسائل و رقائم جناب ابوالفضائل گلپایگانی
جزوات لجنه عهد و میثاق - عالم بهائی - آهنگ بدیع - آهنگ بدیع شماره مخصوص -
رحیق مختوم - آیام تسعه - رهبران و رهروان - تاریخ ادیان و عقاید مذاهب سامی - معرفی
کتب آسمانی و سطوت میثاق .
- برنامه مطالعه :
- هفته اول و دوم و سوم مطالعه منتخبات رهبران و رهروان و یادداشت‌هایی درباره حضرت
عبدالبهاء
- هفته چهارم و پنجم و ششم مطالعه قرن بدیع جلد سوم از ابتدا تا صفحه ۱۰۵ همراه با جزوه
ضمیمه

دوره و فراگیری مطالب دقیق و اساسی لازمه و موارد جزئی و مهم	هفته هفتم و هشتم
امتحان میان ترم و ارسال اقدامات در باره تکلیف	هفته نهم
مطالعه قرن بدیع از صفحه ۱۰۵ تا پایان کتاب همراه جزوه	هفته دهم و یازدهم
ضمیمه	دوازدهم و سیزدهم
تکلیف و فراگیری مطالب جزئی و مهم	هفته چهاردهم و پانزدهم
	شانزدهم و هجدهم
امتحان پایان ترم و ارسال تکلیف همراه پاسخنامه	هفته هجدهم

منابع مطالعه جنبی

حضرت ولی امرالله	توقیع دوره بهائی
جناب محمود زرقاتی	بدایع الآثار
جناب حسن بالیوزی "انگلیسی"	حضرت عبدالبهاء
جناب هوشنگ محمودی	یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء
جناب هاوارد کلبی آیوز	درگه دوست
—	آهنگ بدیع شماره مخصوص
امه الله ایران فروتن (مهاجر) "انگلیسی"	The Mystery of God
جناب فروغ ارباب	مثل اعلی
جناب محمد علی فیضی	حیات حضرت عبدالبهاء
جناب دکتر یونس افروخته	خاطرات ۹ ساله عکا
جناب دکتر حبیب الله موید	خاطرات حبیب
جناب عزیزالله عزیززی	خاطرات عزیزالله عزیززی
جناب اشراق خاوری	ایام تسعه
جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی	بهجت الصدور
جناب ثابت مراغهای	در خدمت دوست
جناب سیاوش سفیدوش	یار دیرین

..... و

فرم بازبینی جزوات درسی

به منظور بازبینی و بررسی جزوه^{*} درسی از لحاظ اشتغال بر مفاد یک جزوه^{*} درسی از شما می‌خواهیم پس از بررسی جزوه^{*} درسی به سؤالات زیر پاسخ دهید .
سؤالات به نحوی طرح شده‌اند که پاسخ آنها باید مثبت باشد در مواردی که پاسخ منفی است موضوع مورد پرسش مبهم است، آن موارد را یادداشت و در اسرع وقت به توسط دوستان محل ارسال نمایید .

این بازبینی و بررسی باید بلافاصله پس از دریافت جزوه^{*} درسی و پیش از شروع به مطالعه درسی انجام گیرد تا چنانچه با اشکال یا ابهامی مواجه بودید ، پیش از فوت وقت در رفع آن اقدام لازم بعمل آید .

- (۱) جزوه^{*} درسی در هفته^{*} اول به دستتان رسیده است؟
- (۲) جزوه^{*} درسی کامل و قابل استفاده است؟ (کمبود صفحات یا صفحات ناخوانا نداشته باشد.)
- (۳) منابع مطالعه درسی را تهیه کرده‌اید؟
- (۴) آیا واضح است پس از گذراندن این درس باید چه توانایی‌هایی را دارا شوید؟
- (۵) نحوه^{*} انجام امتحانات مشخص است؟
- (۶) نحوه^{*} انجام تکالیف درسی واضح و مشخص است؟
- (۷) برنامه^{*} مطالعه هر هفته مشخص است؟
- (۸) نحوه^{*} انجام تمرینات مشخص است؟
- (۹) نحوه^{*} استفاده از پاسخ تمرینات مشخص است؟
- (۱۰) ضوابط انجام و تحویل تکالیف مشخص است؟
- (۱۱) نحوه^{*} استفاده از جدول کارنامه^{*} ساعات مطالعه هفتگی مشخص است؟

قسمتهایی از کتاب رهبران و رهروان - جلد ۲

حضرت عبد البهاء

غصن اعظم و ارشد دوحه مقدسه حضرت بهاء الله معروف به عباس افندی در طهران - متولد گردیدند و هنگام مهاجرت عراق نه سال داشتند و در صغر سن تحصیلات مختصری کردند و در سن بلوغ و آغاز ربیعان جوانی بعراق، آثار فضائل و مناقب نمایان گردید و در ایام اقامت در نه بسن شباب در جمال و کمال و نیروی ظاهر و باطن و فضل و معرفت صورتیه و معنویه و مکارم اخلاقیه و حسن معاشرت و فصاحت و بلاغت و تدبیر و حکمت مابین مؤمنین میدرخشیدند و در زیبایی خط و سحر کلام نثر و نظم در فارسی و عربی و ترکی بی نظیر خوانده میشدند. و اعظم و رجال ترکی را جذب نمودند و پدر و الاکهر را نصرت میکردند و در السن انام بنام عباس افندی و نزد والد ماجد و عائله و منتسبین آقا مخاطب میگرددیدند و بعضی آثار علمییه صادر نمودند:

از آنجمله تفسیری عربی بر دو آیه مرموز از شرح سوره یوسف نوشتند. و حسب خواهش برخی از افاضل عثمانیان شرحی بر حدیث قدسی معروف "کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف" در جوهر عقائد عرفان و حل و عقد آنها نگاشتند که مطبوع و منتشر است.

و در ایام سجن اعظم عکا بانوی محترمه ای بنام مشیره خانم بنت میرزا محمد علی نهری از مؤمنین اقدمین بایرادش از اصفهان به عکا آمده امر ازدواج در بیت عکا صورت بست. و حضرت بهاء الله در کتاب اقدس راجع به تکلیف بهائیان بعد از خود در حق آن غصن معظم چنین فرمودند قوله:

"یا اهل الانشاء اذا طارت الوراقاء عن ائیک الثناء و قصدت المقصد الاقصی الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القدیم" و قوله:

"اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم".

و از وقتی که آن حضرت بقصر بهجی نقل فرمود غصن اعظم در عکا بماند و باب فضل و عطا بگشود و فضلاء و امراء و محترمین را از معارف و حکم و کارگشائیش فیض همی بخشود و طبق اصطلاح الواح نزد اهل بهاء با سامی غصن اعظم و سرالله و مولی الوری نامبرده میشد و آن حضرت از خطاباتی که به غصن اعظم مینگاشتند مقاماتش را با وضوح وجه مبین داشتند و بموجب اشاراتی که میفرمودند پی در پی مرقومات و رسائل ثمینه مقاله سیاح و مدنیه، سیاسی و تفسیر بر بعضی آیات قرآنی و نامه عربی معروف خطاب ببهائیان خراسان و امثال آن که در فصاحت و حلالت و ضرب المثل است از قلم غصن اعظم صدور یافت. و در هنگام نقاهت آنحضرت که تقریباً چهل و نه سال داشتند در قصر بهجی مباشرت بامور لازمه فرمودند و بعد از عروج روح الهی با

دست خود مباشرت بغسل و کفن کردند. و در اولین نامه عربی که به نسخ کثیره برای مراکز بهائیان ایران و عراق و قفقازیه و مصر و هند و غیره فرستادند نمونه و اشاره و تسلیت حاصله از نیرویشان مستوراست و مرثی منصله عربیه که خطباء و شعراء سرودند مشحون از توجه و انجذاب بغصن اعظم میباشد.

و در روز نهم لوح وصیت بنام کتاب عهدی را که مختوم بختم آنحضرت و مخزون و مکتوم بود ببعضی از اصحاب مخلص دادند که در مجمع رجال و نسوان و منتسبان و زائران بلحن جلی قرائت کرد که در آنجمله مسطور است: قوله

"وصية الله آنکه باید اغصان و انغان و منتسبین طرا" بغصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس ادا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم مقصود از آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الفضل و انا الفضال الکریم".

لوح عهد مذکور حسب دستورشان نسخ عده شده همه جا بمراکز بهائیان ارسال گردید و نامه هائی مملو از روح و اثر از آنحضرت و هم مکاتیبی از بهائیان عکا متعاقبا "ببهایئ" ممالک اخری رفته مرکز عهد و پیمان حضرت بهاء الله و محل توجه اهل بها را توصیف و تشهیر نمود. و معاندین این امر خصوصا بعضی از مجتهدین و از لیبین که از خبر غروب حضرت بهاء الله گمان میبردند که آن آثار از میان خواهد رفت همینکه قدرت قلم مرکز عهد را دیدند یقین کردند که از این پس بر سرایت و نفوذ بیفزاید و بر مقاومت بیفزودند و آنحضرت همینکه سگان سفینه امر را بدست گرفت از یکسو د چار امواج معاندت خارجیه و از سوئی دیگر گرفتار طوفان عناد و فساد معارضین داخلیه مخصوصا "تابراد ریشش میرزا محمد علی غصن اکبر شد که خود را شریک وی میخواست و دو عائله و نیز منتسبین حضرت بهاء الله و هم برخی از مدعیان سابقه خدمت در این امر و بعضی از سرشناسان و مبلغین بهائی با غصن مذکور موافق شده. بآیه "قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم" از همان لوح عهد تمسک جستند و غصن مذکور بخیمال تأسیس مرکزی در قصر بهجی بمقابل مرکز آنحضرت در عکا افتاد و نظیر داستان میرزا یحیی خواست در امر بهائی برپا شود و با معاندین و معارضین دولت و ملت همدست شده در راهلاک آنحضرت فتنه ها انگیزته چاهها کنند و وسائل و مقالات بسیار منتشر ساخته به اضلال و اغواء بهائیان بلاد پرداختند و هر چند در سال اول بعد از غروب شمس بها و متقارب آن، این امور هنوز ناش نبود ولی بتدریج آشکار گردید. و همچنین امر اعجاب دیگر آنکه میرزا آقا جان کاشی ملقب به خادم الله کاتب حضور چندین ساله حضرت بهاء الله مدعی الهام و وحی از او و قیام با امر او گردید و نصوص کتاب اقدس و لوح عهد را مراعات نکرد ولی متدرجا "قوه عظیمه" مرکز عهد حرکات و اقدامات آنان را ضعیف ساخت چنانکه از اعمال میرزا آقا جان اثری نماند و از تابعان میرزا محمد علی که ناقض ملقب شدند جمعی ماندند و در آغاز مخالفتشان، قوی و

پرفوران بودند ولی بتدریج چنان از نوافتادند که گویا نیستند و رو ساہ نقض یا بثبوت پیوستند ویا از میان رفتند . وسالیانی آثار قلمیہ آنحضرت وثابتان صرف اخمد نیران نقض گردید وبنوع مذکور محل اقامت آن حضرت در عگا بود وزائرین بهائی از کشورهای متکثره بزیارتشان رفتند ایامی در مسافرخانه وعگا بسر برده وبزیارت روضه حضرت بهاء اللہ که تأسیس فرمودند میرسیدند وبانامه های جذاب باوطن خود عودت میکردند . وشور وشوق ثابتین بر عهد روزبروز مزید میشد وبتبلیغ مشغول بودند وبرجمعیت مؤمنین بیافزود .

ودر سالی بعد از حضرت بهاء اللہ یعنی در سال هزاروسیصد وده بواسطه ابراهیم خیراللہ عرب مسیحی سوری که خود چند سالی بهائی بود در ایالات متحده امریکای شمالی نشر امر بهائی گردید وعده ای مؤمن شدند وعرائض آنها بانگلیسی بعگا میرسید ومركز عهد جوابهای دقیق موافق ترجمه شده بانگلیسی همی فرستادند واز اینرو مرقومات انگلیسی ومترجم انگلیسی بمیان آمد وبعداً زائرین امریکائی نیز بعگا آمدند وارتباط واختلاط بهائی شرقی وغربی پدید آمد واین خود موجب بزرگی برای توسعه صوری ومعنوی امر بهائی گردید . وچون در سال هزاروسیصد وسیزده میرزا رضا کرمانی تابع سید جمال الدین افغانسی ناصرالدین شاه را بقتل رساند یا اینکه مرکز عهد بمدتی طویل قبل از وقوع واقعه دولت را از وجود انجمن سوری ازلیان وسید جمال الدین در اسلامبول آگهی داد ، واقعه بنام بابی شهرت کرد ومردم تمیز نداده بهیجان آمدند وپس از استنطاق میرزا رضا حقیقت واقعه بنسز همه مکشوف شد ومیرزا علی اصغر صدراعظم بهمه جا خبر داد ومنع از تعرض باینطائفه نمود وهمینکه مظفرالدین شاه بر تخت نشست تعدی وتضییق از جانب دولت نسبت ببهائیان بگلی مقطوع گشت وتعرض ملت وملاها ومأمورین دولت در بلاد بحال خود باقی ماند و بهائیان ثابت بر عهد همه جا قیام واهتمام شدید نموده نامه های آنحضرت وشهرت عبدالبهاء که خود را بان نام خواند ومبالغین مؤمنین را از اعتقاد و ذکر غیر از این منع اکید نمود متداول داشته از قرائت آثار مرقومه شان لذت میبردند .

وآنحضرت در بحیوحه فتن مذکور امر بتأسیس محافل شور روحانی در بلاد فرمود وشرايط واصول انتظام را خود مرقوم داشت ولذا غالباً در بلاد مراکز جمعیت بهائی بنام محفل شور ویا محفل روحانی مرکب از دانایان وفعالان ومخلصان جامعه تأسیس گردید .

ونیز شروع بنا ، بنام مقام اعلی برای استقرار رسن حضرت نقطه در ارض مبتاعه بر صفا جبل کرمل در حیفنا کرد ومأمور بطهران فرستاده رسن آنحضرت را که از یوم وارد کردن از تبریز بمقبره امامزاده معصوم در طهران تا اینوقت محض احتیاط در مواضع متعدده مکتوم نگه داشته بودند با قدرت وحکمت معجزه آسا بحیفنا رساندند وبسعایتهای ناقضین در دربار سلطان عبدالحمید خان واقعی نگذاشتند .

ونیز آنحضرت حاجی میرزا محمد تقی افغان را از یزد بعشق آباد فرستاد مأمور بنا

مشرق الاذکار جلیل و جمیل داشت و بهائیان از امریکا بعگا برای زیارت و باروپا و روسیه و هندوستان و ایران و غیرها برای تبلیغ میآمدند و از ایران نیز مقرر بود که مبلغین سفر به ترکستان روسیه و قفقازیه و باروپا و امریکا و هند کنند و نیز در بلاد ایران تأسیس مدارس برای ذکور و اناث با سلوب بهائی گردید چنانچه در عگا نیز برای نونهالان بستگان و مهاجران چنین تأسیس فرمودند و بآموختن فارسی و تعلیمات اخلاقی و درس لغت انگلیسی تأکید نمودند و نشریات محافل شور بلاد ایران و نسخ نامه‌های مقدّس آنحضرت و غیرها با چاپ دستی و زلاتین در انتشار بود. و بهائیان کتب متعدّده استدلالیه در اثبات این امر و در ردّ شکوک معرضین نوشتند.

ومیرزا محمد علی غصن اکبر و منتسبین معاندش پیوسته در سیسه و اقدام میکردند تا آنکه بواسطه مخبر سرتی سلطان عبدالحمید خان در دربار اسلامبول مؤثر گردیده بهر تفتیش بعگا آمدند و آنان با همدستانشان معاشرت و مرافقت نمودند تا هیئت مذکور اخبار موافق خیالشان فرستادند و حکم تلگرافی از سلطان رسید که آنحضرت در عگا قلعه بند باشند و قدم بخارج نگذارند و جمعی از ارکان را که موافق و مخلص آنحضرت قلم دادند معزول کردند خصوصاً حکمران عگا تغییر یافت و حکمران جدید بنای تضییق گذاشت و جاسوسان با همدستان هیئت مذکوره و ناقضان پیوسته در پیرامون بیت احاطه داشتند و در آنحال که برای مصلحت و حکمت، بهائیان مجاور و مسافر را متفرّق فرمودند و تعامت عائله و بستگانشان از شدت اضطراب خواب راحت نداشتند و آنحضرت خود باکمال اطمینان برتق و فتق امور میبرد اختند ناگهان آوازه بمب شورشیان که در اسلامبول برای سلطان انداختند بهمه جا رسید گرچه سلطان هدف نشد ولی بیم و اضطراب او را احاطه کرد و هیئت مفتشین را از عگا با اسلامبول طلبید و تا چهار سال دست بکاری نتوانست زد.

و در ایران در سال هزار و سیصد و بیست و چهار در طهران انقلاب سیاسی شد و مظفّرالدین شاه نسخ استبداد سلطنت و ایجاد قانون دولت و تأسیس مجلس منتخبین جمهور ملت را تصویب نمود و مجلس ملی منتخب از عموم اصناف و طبقات برقرار گشت و اهالی برد و قسمت متضاد شدند گروهی بشدت طرفدار استبداد شاه و جمعی کثیر بغلظت هواخواه ملت و مشروطیت گردیدند و طولی نکشید که شاه درگذشت و پسر ارشدش محمد علی میرزا بسلطنت نشست و تا سال هزار و سیصد و بیست و هفت پیوسته کشمکش مابین او و انقلابیین بود و بهائیان در بلاد عدیده دستخوش قتل و غارت طرفین گردیدند و معدلک امر بهائی و مؤسّساتش خصوصاً "محافل شور و شعبش و مسافرخانه‌ها و مدارس و شرکت خیریه بانفاق مالی اهل بها برای نشر این امر و دستگیری فقراء و ضعفاء و شرکتهای تجارتی و غیرها روی بکثرت و استحکام میرفت و در برمای هند امر بهائی وارد شده جماعت کثیر از هند و مسلمان بودند و غیرهم قبول نمودند. و در ایران عاقبت محمد علیشاه از دست انقلابیین بروسیه گریخت و ولیعهدش احمد شاه بتخت سلطنت

مشروطه نشست و در مملکت عثمانیه در بحبوحه نساد و افتراهای ناقضین و معاندین و هیئت تفتیشیه و بحالیکه تلگراف سلطانی راجع به تبعید آنحضرت رسید ناگهان انقلاب شد و برخواست و سلطان مخلوع گشت و جوانان ترک دولت را قبضه کردند و دستور آزادی آنحضرت را دادند و اعضاء هیئت تفتیشیه و دیگر معاندین از دولت معزول و مخدول و مقتول گردیدند و آنحضرت رمس نقطه را در مقام اعلی بجبل کرمل استقرار داد.

و نیز در شیکاگو اولین مجمع نمایندگان بهائیان ایالات متحده و کانادا بنام مجمع مشرق-الاذکار تاسیس گشت و در همین سال که آنحضرت پس از آزادی از تزییق و تبعید و حبس شصت ساله چندی در عکا و ایامی در حیفنا بسربرد ناگهان عزیمت کشور مصر فرمود و در پیورتسعید و قاهره و رمله اسکندریه ایامی زیستند و یگانه و بیگانه از هر سو پی زیارت و استفاضه بحضور رسیدند و وصیت عظمت با مقاصد و تعالیم بهائی در جرائد عربی و فارسی آن کشور مرتفع گشت و علما و عظاما و ملت و دولت نظر احترام گرفتند آنگاه با چند تن همراهان عازم اروپا شدند و در مارسیل و ژنو ایامی بسربرد پس از پاریس گذشته با انگلستان درآمدند و خطابه ها داد فرمودند که صورت آنها با عکس فتوغرافی آنحضرت همه جانشر شد سپس عودت به پاریس فرموده در مجامع و معابد و غیره خطابات القا کردند که نیز در همان ایام در شرق و غرب انتشار یافت و بقطر مصر بازگشتند و سالی دیگر حسب اصراری در پی بهائیان امریکا و مجامع متعدده و کثیری از مشاهیر با بعضی از همراهان بهائی شرقی و غربی عازم آن مملکت شدند و تا ذیحجه سال هزار و سیصد و سی در شرق و غرب و مرکز و شمال ایالات متحده شمالی و هم در کانادا در مجامع و مدارس و کنائس و غیره خطابات کردند و با نفوس معظم ملاقات فرمودند و نشر نوایا و مقاصد مهمه نمودند که در بسیاری از جرائد منتشر گشت و بسیاری از لغات ترجمه و طبع گردید.

و خطابات و مکالماتی که از آن بزرگوار در اروپا و امریکا بعسر سه آمد هر چند بذور و اصولش در آثار حضرت بهاء الله و در آثار شرقیه قبلیه آنحضرت بود ولی در آن ایام گوئی محیط مستعد یافتند و در بوستان بیکران الهی را گشادند و مقداری از فواکه جنیه و اشعار رسیده و کمال آنها بیاوردند و فی الحقیقه جوهر عقلی تطبیق شده فلسفه های قدیم و جدید و مقاصد انبیاء و ارکان عظام اجتماعات بشری را در معرض افهام عامه گذاشته نجات بشر را از گرفتاریها متنوع آشکار و عیان نمودند و جوهر و خلاصه آئین بهائی را بعنوان اصول دوازده گانه یا بیشتر بیان کردند و این امر را بعلویت و علمیت و عمومیت معروف ساختند که الهی الابد در اعصار تاریخ بشری فراموش نگردد.

و از آثار بارزه که امریکائیان برای یادگار تهیه کردند چند قطعه عکس فتوغرافی متحرک آنحضرت با همراهان و زائران می باشد که نیز با چند قطعه کلام و صوتشان برصنحات فنوگراف باقی است. و در ماه محرم سال هزار و سیصد و سی یک وارد انگلستان شدند و چند روزی مانده خطابات ادا نموده آنگاه بفرانسه و بوادپست و وین و استاتکارت رفته خطابه ها داد

فرمودند و ملاقات با محبتین و معظمین نمودند پس با هم‌رهان ایرانی بمصر برگشتند و بعد از اقامت روزی چند و ملاقات با زائرین جدید بحیفا قرار گرفتند .

و در مابین ایام مسافرتشان در امریکا یعنی در سال هزار و سیصد و سی میرزا یحیی در قبریس متوفی و مدفن گردید و میرزا محمدعلی غصن اکبر و همراهانش نیز که بحسد و آرزوهای باطل افروخته بودند بعداً چند سالی طول نکشید که از میان رفتند و در اواخر ایام آنحضرت بحیفا پسر ارشد میرزا یحیی بنام میرزا احمد که در هنگام مهاجرت از عراق به اسلامبول همراه عائله بود و بعداً میرزا یحیی ویرا وصی خویش کرد از قبریس با پسر و دختری نوری از برادر زادگانش بحیفا آمده در ظل عاطفت و اقتدار آنحضرت قرار گرفتند و میرزا احمد در آنجا متوفی و مدفن گشت . و اصل شجره حضرت باب بدوحه قویه بهائیه و غصن پرثمر حضرت عبدالبهاء بزقرار ماند و شاخه‌های بیانی و ازلی و ناقص بناتوانی رسید و شاخه‌های دیگرمانند دنیائی و گلشنی و غیرها خشک شده بیفتاد .

و در اواخر ایام آنحضرت انجمن منتخبین بهائی و محفل دائر بود و جرائد نجم باختر و خورشید خاور و غیرهما در کشورهای اروپا و امریکا و آسیا نشر مییافت و جمعی از بهائیان زادگان در رأس خدمات بودند .

و از مشاهیر مبلغین که در ایندور با تشویق و تأیید آنحضرت قیام به نشر این امر نمودند بعلاوه بسیاری از نفوس مذکوره در دوره قبل و بعلاوه آنچه نامبرده گردید میرزا حسن ادیب طالقانی و شیخ محمدعلی قائینی و سید مهدی گلپایگانی و سید مصطفی رنگونی و میرزا محرم اصفهانی و شیخ محمد بغدادی و دکتر ضیاء بغدادی و شیخ علی اکبر قوچانی و میرزا یوسفخان وجدانی و حاجی صدرهمدانی و فاضل شیرازی و سید اسدالله قمی و میرزا مهدی اخوان الصفا یزدی و میرزا طراز الله قزوینی و میرزا محمدخان تبریزی و حاجی مهدی همدانی و میرزا محمود زرقانی و میرزا علی اکبر رفسنجانی و حاجی مونس و حاجی توانگر قزوینی (۱) و فائزه اصفهانیه و علویه مازندرانیه و مستر مکنات و مستر هریس و لوا و بارنی در امریکا و بسیاری دیگر امثال آنها بودند .

و اما شهادتها که در ایران متعاقباً بنوعی نادالظنیر اتفاق افتاد بعضی از آنجمله شهادت هشتاد و دو مرد با دوزن در شورش عمومی یزد بفتوای ملاها صورت گرفت و شهادت میرزا علیمحمد و رقا و پسر خردسالش روح الله و شهادت شهداء خمس در تربت حیدریه و شهادت شدید شهداء ابرقو و بسیاری دیگر میباشد .

(۱) و جای آنستکه ناشر کتاب بدرج اسم مؤلف یعنی آقا میرزا اسدالله فاضل مازندرانسی جزء مشاهیر مهمین احبباً در همین دوره و در زمره همین اشخاص مبادرت کند .

وبالاخره در بیست و نهم ربیع الاول سال هزار و سیصد و چهل هجری مطابق بیست و هشتم نوامبر سال هزار و نهصد و بیست و یک در بیت خود در حینا بجهان پنهان انتقال نمودند و جنازه را با تشییع مهم عمومی اهالی بلد و با حضور حاکم فلسطین و نمایندگان ادیان و مذاهب بکوه کرمل بردند و در مقام اعلی جنب رمس حضرت نقطه مقرر دادند. و سنّشان هفتاد و هفت شمسی و هشتاد سال قمری بود. از آثار حلولا شمارش بجز آنچه نام بردیم مقداری کثیر جمع و تدوین و ترجمه و طبع گردید که اشهر و اعرف آنها کتاب مفروضات و مجموعه‌های متنوع — خطابات در اروپا و امریکا و کتاب تذکره الوفاء و دو مجلد سفرنامه بدایع الآثار تألیف زرقانسی که حاوی کثیری از لباب مآرب و احوال و سخنان آنحضرت است. و بسیاری از آثار بعین خط خفی و جلی بغایت زیبایی ایام جوانی بامضای آقا و خط سنین اخیر بامضای ع یا عبدالبها عباس و مختوم بختم عباس و یا صاحبی السجن نزد اهل بها موجود است و در تمامت آثار بهشمار فارسی و عربی و ترکی و نظم و نثر در درجه علیای بلاغت و سلامت و سهل النیل با جمل کوتاه و آمیخته بلطائف و بارقت معانی و جدّ ابیت در انواع کلام، از پند و فنای دنیا و تسلیت و دعا و حمد و ثنا و جشن و شادمانی احبّاء و در حلّ معضلات ادیان و تطبیق نقل یا عقل و رفع سوء تفاهم پیروان ادیان در حقّ ادیان دیگر و در اثبات عالم ماوراء الطبیعه و جهان ارواح و دستوره‌های بغایت معقول و اخلاقی و سودمند آنحضرت که مدت سی و یکسال با دست شرقی و غربی کار همی کرد، و همی با اخلاص دم از عبودیت حضرت بها الهّزده بنام آنحضرت امر بهائی را فاش و مشعشع و جهانی ساخت، مشرب د قیق و وسیع فلسفی شرقی عملی الهی آمیخته با فلسفه عصری غربی در زیر محبت و عاطفه قویه عمومیه الهیه و در فوق آن — ذوق و درک ملکوتی و تأییدات غیبیه میدرخشید.

* * * * *

قسمتهایی از کتاب یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء جلد ۱

۱- بشارات کتب مقدسه درباره هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء

توراة: اشعیا، باب ۴ آیه ۲

"... در آنروز شاخه خداوند (غصن الله) زیبا و جلیل و میوه زمین بجهت ناجیان اسرائیل نحر مینماید"

توراه: زکریا باب ۳ آیه ۸

"اینک من بنده خود شاخه (غصن) را خواهم آورد"

توراه: زکریا باب ۶ آیه ۱۲

"اینک مرد یکه بشاخه (غصن) مسمی است از مکان خود خواهد روئید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود (منظور مقام حضرت ربّ اعلی است) پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود (روضه مبارکه) و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود"

انجیل مکاشفه یوحنا باب ۱۱ آیه ۱۹:

"قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهد نامه او در قدس ظاهر شد و برقها صداها و رعدها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد"

در تفسیر این آیه حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدس در مذاکرات صفحه ۴۷ و ۴۸ میفرمایند:

"یعنی به سبب انتشار این تعالیم الهیه و ظهور این اسرار ربانیه و اشراق شمس حقیقت ابواب فلاح و نجات مفتوح گردد و آثار خیر و برکت سماویّه آشکار شود"

(و تابوت عهد او در قدس ظاهر شود) یعنی: کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لیس و میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی شرق و غرب گیرد و آوازه امرالله جهانگیر شود اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند زیرا بلقای عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم بعد میفرماید:

(و برقها و صداها تگرگ عظیمی حادث شد) یعنی: بعد از ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر و غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض بلند گردد و زلزله شبهات حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق بیارد و مدعیان ایمان بفتنه و امتحان افتند).

۲- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت ربّ اعلی

برای اولین بار حضرت اعلی به اول من آمن به "من ینظر الله" لقب سرالله اعطی فرمودند

این معنی در کتاب پنج شأن نازل شده است قوله العزیز:

"الباب السّادس والعشرون من الواحد السّادس من شهر الثّالث فی معرفته اسم الغفور هل

تعرفون بهاء الله اولاً تعرفون ذلك بها من ینظر الله فما لكم کیف تعرفون لا . . . وهل تعرفون

سرالله اولاً تعرفون ذلك اول من آمن بمن ینظر الله فما لكم کیف لا تعرفون"

گرچه نمیتوان بطور قطع اول من آمن بجمال قدم را نام برد ولی باتوجه به اینکه در آیام - بغداد پیش از خروج بمقصد اسلامبول اظهار امر علنی نشده بود و نیز اگر هم کسی باطنناً بمقام جمال مبارک واقف بود علناً ابرازی نکرده است باتوجه به بیان خود حضرت عبدالبهاء در صفحه ۵۹ کتاب بهاءالله وعصر جدید یاین لطیفه ربّانی میتوان پی برد که میفرماید قوله العزیز:

"من بنده جمال قدم هستم در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه بمن فرمودند مؤمن شدم و به مجرد القاء آن کلمه خود را براقدام مبارکش انداختم و تضرّع و استدعا نمودم که این قطره خون را بغدا در سبیلش قبول فرماید کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است . . ."

۳- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت بهاءالله

ذیلاً نمونه‌هایی از آثار جمال قدم درباره حضرت عبدالبهاء درج گردیده ولی برای - اطلاع بیشتر باید با آثار نازله از قلم اعلی رجوع کرد ضمناً با زیارت این آثار مبارکه القاب نازله نیز معلوم میگردد .

ادعیه محبوب صفحه ۱۰۷ :

"حمداً لمن تشرف ارض الباء (بیروت) بقدم من طاف حوله الاسماء خرج من باب السّجن و انقه شمس جمال غصن الله الاعظم العظیم و سرالله الاقوم القویم"

کتاب مستطاب اقدس آیه :

"اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب العبداء فی المال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القویم" صفحه ۳۳ سطر ۸ تا ۸ کتاب اقدس چاپ بمبئی .

ادعیه محبوب صفحه ۱۰۵ : هو الناطق علی مایشاء

"یا غصنی الاعظم قد حضر لدی المظلوم کتابک و سمعنا ما ناجیت به الله رب العالمین انّا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الارضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبیر نسأل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یرزقهم بک و یلهمک ما یکون مطلع الغنی لاهل الانشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم انه لهو المقدر العظیم الحکیم و نسأله بان یسقی بک الارض و ما علیها لتنتب منها کلاء الحکمه و البیان و سنبلات العلم و العرفان انه ولی من و الیه و معین من ناجاه لا اله الا هو العزیز الحمید ."

سوره غصن : کتاب رحیق مختوم ۱ صفحه ۵۹۶

این لوح مبارک باستناد مند درجات صفحه . . . ۶ کتاب رحیق مختوم جلد اول باعزاز میرزا علیرضا مستوفی سبزواری بزاد میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه سبزواری که از احبای ثابت قدم خراسان بوده اند و الواح بسیار دارند نازل شده است :

قوله العزیز: " قل قد انشعب بحر القدم من هذا البحر الاعظم فطوبی لمن استقر فی

شاطعه، ويكون من المستقرين وقد انشعب من سدرۃ المنتهى هذا الهيكل المقدس الابهى
 غصن المقدس فهنيئاً لمن استظلّ في ظلّه وكان من الرّاقدين قل نبت غصن الامر من هذا
 الاصل الذي استحكه الله في ارض المشيه وارتفع فرعه الى مقام احاط كل الوجود فتعالى
 هذا الصنع المتعالى المبارك العزيز المنيع ان يا قوم تقربوا اليه وذوقوا منه اثمار الحكمة و
 العلم من لدن عزيز عليم ومن لم يذق منه يكون محروماً عن نعمة الله ولو يرزق بكلّ ما على الارض
 ان انتم من العارفين

صفحه ۲۱ كتاب قرن بدیع جلد سوم :

ونیز در لوحی که در همان ارض بافتخار حاجی محمد ابراهیم خلیل عزّ نزول یافته لسان قدم
 با اشاره بآن غصن امنع اعظم میفرماید :

"والذی منهم يظهر بالفطرة ويجرى الله من لسانه آیات قدرته وهو ممن اختصه الله على

امرہ".

۴- حضرت عبد البهاء در آثار مقدس خویش

حضرت عبد البهاء در آثار بسیاری درباره مقام مقدس خویش مطالبی دارند که بطور نمونه

الواح مبارکه ذیل درج میگردد مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۴۲ :

"یا من خاطبني بعبد البهاء في عنوان كتابه يا حبذا هذا العنوان اللائح المشرق

البليغ في ظهر كتابك وما احلى معناه والذّ نحواه في مذاق كانه بحر من عسل مصفى وعين

من سلبيل ماء السماء او معين الحياة الابدية في الفردوس الاعلى احسنت احسنت بخّ بخّ

لك يا على"

مكاتیب جلد دوم صفحه ۳۱۸ :

" . . . وان عبد البهاء متضرع الى ملكوت الابهى وليس شئ يخفى اعلموا ان كينونتي

عبد البهاء وذاتي عبد البهاء وحقيقتي عبد البهاء و ذروتى العليا عبد البهاء وغايتى القصوى

عبد البهاء وليس لى شأن الا عبودية البهاء وليس لى مقام الا الخضوع وخدمة احبب الله ولم

يصد ر من قلبي الا اتنى عبد البهاء وابن البهاء ورفيق البهاء وبهذا افتخر بين الملاء لانّ

عبودية البهاء جوهرة بسديعة نورا توقد وتضئى على اكليل العزة الابدية البهاج هذا

شأنى ومقامى وانا عبد البهاء وابن البهاء وعليكم التحية والثناء".

در مکاتیب جلد دوم از صفحه ۳۱۹ تا ۳۲۳ لوحی است که قسمتی از آن ذیلاً درج میگردد :

" هو الله "

ای ثابت بر پیمان . . . در یکی از مکاتیب مرقوم "انّ العبودية المحضه والرقية البحة في

العتبة المقدسة هي تاجى الوهاج واكليل الجليل هذه لمنقبتى العظمى و سدرتى المنتهى

ومسجدى الاقصى وجنتى الماوى" این صریح بیان و اثر خامه و بنان این عبد است لا بتغی

شأناً" غیر هذا الشأن البديع لا مقاما" غیر مقام التبتل والتضرع العظیم .

از بدایت صعود تا الی الآن فریاد "روحی لاحیاء الفدا از لسان و بنان این عبد در
 جمیع آفاق منتشر و آوازهٔ عبودیت این مظلوم شرق و غرب را احاطه نمود
 باری الحمد لله نفوس مقدسه ابرار که کاشف اسرارند در نزدشان حقیقت حال آشکار
 این عبد تا بحال خود را غصن اعظم ننمیده بلکه عبد البهائه خوانده نهایت شاید در مورد
 نادر بلکه اندر ابن البهائه از قلم جاری گشته که این نیز نظر بحکمتهای بالغه بود و الا من
 خود را عبد عبید او میشناسم . . . والا جمیع میدانند که این عبد را نفسی و نفسی و هوسوی
 جز عبودیت آستان مقدس نبوده و نیست . . . عبودیت عبد البهائه آفاق را منجذب نموده وصیت
 رقیتش جهانگیر گشته و محویت و فنایش مثل آفتاب مشهور اقطار شده
 مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۵۲ :

" و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفهٔ حقیقیهٔ ثابتیه راسخه واضحه من دون
 تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی : غلام حلقه بگوش و بنده غشاشیه بردوش تراب آستانم و
 پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد
 موجود معنی کل این کلمه است "عبد البهائه" و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه
 است اتی برئی منه و اشهد الله و انبیائه و رسله و امانائه و اولیائه و اصفیائه و احبائه علی ذلک
 من مبین آیاتم این است بیان من و ما بعد الحق الا الوهم المبین" . . . ع ع
 اخبار امری سال پنجاهم شماره ۱۴ شهرالقول ۱۲۸ آذرماه ۱۳۵۰ بمناسبت پنجاهمین
 سال صعود حضرت عبد البهائه ارواحنا فداه .

* هوالله الابهی *

ای منجذب بشمیم نسیم عنایت سر یزدان و راز رحمن را در آئینه حقیقت و درینای
 عبودیت اکتشاف و پرتو جهان افروز بزرگی و آزادگی و ورستگاری را در مطلع بندگی و خاکساری
 آستان پروردگار مشاهده کن در حیّز امکان تا عنان لامکان بلندی و صعود و ترقی جز بنال و
 پر عبودیت نتوان و قربیت حضرت مقدسه جز بتحریرک جناح رقیّت ممکن نه پس بدان که منتهی
 آرزوی این مرغ بی پروای پرواز در اوج بندگیست نه آزادگی طیران در حوض چاکریست نه
 فلک سروری پس تا توانی مرا به این صفتبخوان و به این نعت ستایش کن تا دلم خرم گردد و
 جانم بشادی همدم جمال قدم اسم اعظم روحی لاحیاء الفدا تاج بندگی را برتارک این
 عبد از اکلیل سروری ترجیح داده چه که باین مفتخر و متباهی بوده و هستم . . . ع ع
 مکاتیب جلد سوم صفحه ۱۸۹ : لوح خطاب بیکی از احبای آمریکا بنام الاکودال کوپرمیباشد .
 " . . . در مکتوب اخیر که مرقوم شد که من نه مسیح و نه ابدی و ترجمه شده است مقصود
 این است که من نه مسیح و نه ابدی بلکه عبد البهائه هستم حقیقتش این است
 مکاتیب جلد اول صفحه ۲۶۴ :

" و یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آرزوی جان من است که مرا بصرف

عبودیت آستان مقدس من دون تأویل بستایند و به جز بکلمات و تعبیراتی که از نفس خامه این عبد صادر عبد البهاء را نستایند ابدًا تجاوز از آن نکنند بهمانقدر کفایت کنند. آن نعتی و صفتی و ستمی و اسمی و لقبی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی و علانیتی عبد البهاء و لیس شأن غیر هذا البته یاران الهی استدعای این عبد را که بکمال عجز و نیاز نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد و این جسم علیل را حیاتی جدید مبدول خواهند داشت تا عبد البهاء باستماع این بشارت کبری و حصول این موهبت عظمی شادمانی کند و سرور و فرح رحمانی یابد. ع

تلگراف :

تلگراف تاریخی و جالب ذیل در صفحه ۱۳۹ جلد دوم سفرنامه مبارک مندرج است که از پاریس بواسنگتن مخابره شده است: ۱۴ فوریه (۱۹۱۳) از جمله یکی از تلگرافات مبارکه این بود: " هوالله - واسنگتن مسترریمی و میس پارسنز من عبد البهاء هستم حضرت بهاءالله بی مثل و نظیر است کل باید توجه به بهاءالله نمایند در دعا، این است مذهب عبد البهاء ثبوت برمیثاق عبارت از محبت و اطاعت امر عبد البهاء است این را اعلان نمائید. " ع

نجم باختر شماره ۱۴-۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ سال پنجم :

عبد البهاء مبتن جمیع کتب الهی است. در لوحی که بافتخار یکی از یاران امریک نازل شده در این باب میفرمایند :

" هوالله "

ای ثابت برپیمان نامه شما رسید بنص کتاب اقدس و صریح کتاب عهد عبد البهاء مبتن جمیع کلمات و کتب جمال مبارک است نه کتاب اقدس تنها و این مسئله پیش نفوسی که مطلع بر صحائف والواح هستند واضح و عیان است و اگر چنین نبود هرکس بهوای خود تفسیری مینمود و تفسیر خویش را مرجح بر تفسیر دیگران میشمرد و سبب اختلاف عظیم میشد "

ع

صفحه ۲۵۴ مکاتیب جلد دوم :

" هوالله "

ای خلیل مکتوب آنجناب واصل و از نفات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی . قسم بجمال قدم که این عبد از راحه که بوی ادعا نماید متنفر و در جمیع مراتب ذرّه از عبودیت را ببحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اتی اناالله است و جناب طاهره اتی اناالله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی النداء بلند نمود و همچنین بعضی احباء در - بدشت .

وجمال مبارک در قصیده ورقائیه میفرماید :

"کلّ الالوه من رشح امری تألّیت وکلّ الرّیوب من طغح حکمی تربت ولی یک نفسی راغفرمودند که بعبودیت کماهی حقّها قیام نمود .

و اگر چنانچه مقامی بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیمست تالله الحقّ ذل رقاب کلّ مقام و خضع اعناق کلّ مقام ورتبه لهذا المقام العظیم .

ع ۴

مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۳۷ :

" ای یاران الهی از قرار مسموع در بعضی بلاد پنجم جمادی الاول را عید ولادت بجهت این عبد گرفته اند هر چند آنانرا جز نیت خیرنه و مقصودشان باین واسطه اعلاء کلمة الله است و ذکر حق در بین خلق اما بنصّ شریعت الهیه و امر میرم پنجم جمادی الاول روز بعثت حضرت اعلیٰ روحی له الفدا است لهذا باید آن یوم مبارک را بنام بعثت آن نیر - آفاق آئین گیرند و آرایش بنمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را بمژده آسمانی بشارت دهند زیرا آن ذات مقدّس مبشّر اسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت اعلیٰ روحی له الفدا در آن روز یعنی یوم پنجم جمادی الاول جایز نه زیرا این نصّ قاطع شریعت الهیه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته این دلیل برالطاف و عنایات الهیه است در حقّ این عبد . ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلیٰ دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت و باین سبب بفرح و سرور و شادمانی پرداخت هذا هو الحقّ زنهار زنهار از آنچه ذکر شد تجاوز نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب عبد البهاء شود من از الطاف بی پایان حضرت پروردگار امید وارم که ابرار موقّق بعمل شریعت الله گردند و سرموئی تجاوز ننمایند و این نامه را در جمیع بلاد منتشر نمایند تا کلّ مطلع بحقیقت حال شوند و بموجب آن عمل کنند و علیکم التّحیه و الثّناء .

ع ۴

صفحه ۳۴۶ مکاتیب جلد اول :

" باری این عبد قسم بجمال مبارک خود را وجودی مشاهده نمی نمایم و در ساحت احبّای مخلصین فانی می بینم و ابد ا ادعائی نداشته و ندارم و تا بحال اظهار کلمه که دلالت بر انتساب آستان مبارک باشد ننمودم ولی اینقدر التماس از احبّای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردد . و اسرار و رموز و اشارات سرّیه را روا ندانند . امرالله ظاهر و مشهود است الحمد لله در این کور اعظم امر مصرّح و مشروح و غیر مستور و رموز . نه مراتب شریعت و طریقت و حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن از بیزگیهای متصوّفه موجود بل کلّ این مسائل بصریح آیات الله مذموم و مردود .

ع ۴

مکاتیب جلد اول صفحه ۳۴۴ :

" جوهر توحید در حقایق نفوس ظاهر و لائح شود این عبد خود را در جمیع

شؤون محو وفانی مشاهده میکند و ایامش قلیل است و عنقریب رجوع بعثه مقدّسه مالک الوجود نماید مقصدی جز حفظ وحدت امرالله و اتحاد احیاء الله نداشته و ندارم . . . ع

صفحه ۳۲۴ مکاتیب جلد اول :

" عبد البهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریا، دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه‌ئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الاقصی و سد رتی المنتهی ظهور کلی مستقل به جمال مبارک ابهی و حضرت اعلیٰ مبشر جمال مبارک روحی لهما الفداء منتهی شد و تا هزار سال کل من فیض انواره یقتبسون و من بحر الطافه یغترفون یا احیاء الله هذا وصیتی لکم و نصحی علیکم فهنثیا لمن و تقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممر د عن سائر النقوش و علیکم البهاء الابهی " ع

۱۱ آپریل (۱۹۱۲) صفحه ۲۹ سفرنامه جلد اول :

و چون وجود مبارک را پیغمبر شرق نامید فرمودند من پیغمبر نیستم بنده خدا هستم نام عبد البهاء است

۱۳ می (۱۹۱۳) صفحه ۹۳ سفرنامه جلد اول :

" مکرر وجود مبارک میفرمودند که هر چه ما میگوئیم بنده خدا عبد البهاء هستیم باز مردم ما را باسم پیغمبر و نبی میخوانند نوعی میشد که این الفاظ و اسامی را ترک میکردند خوب بود "

۱۶ جون (۱۹۱۲) صفحه ۱۲۶ سفرنامه جلد اول :

" و شرحی در مراتب عبودیت از نم اطهر صادر گردید که در ایام جمال مبارک من ابدای مایل به تحریر نبودم بد رجعتی که از اطراف احیاء گله میکردند و آخر در جواب بجناب و رقبا نوشتیم که با وجود صریح قلم اعلیٰ تحریر دیگر چه لزوم اما دیگران در یوم طلوع نیر اعظم خود را شمس الله الاکبر نوشتند "

۱۷ اگوست (۱۹۱۲) صفحه ۱۹۵ سفرنامه جلد اول :

" بعضی عرض کردند رجای شفا داریم زیرا تا بحال بسیار بر شفا عنایت فرمودند . ما دعا میکنیم خدا شفا میدهد ما اهل ادعا نیستیم اهل بیانیم جمیع بامر بهاء الله هستیم من عبد البهاء هستیم و حضرت بهاء الله مطلع تقدیس است از او سؤال کن من مروج و منادیم اصل بهاء الله است که این عالم ظلمانی را نورانی نمود جسمانی را روحانی کرد عقول مخموره را روشن کرد نفوس ارضی را آسمانی فرمود مرده را زنده ساخت و کور را بینا کرد . "

صفحه ۲۶۳ مکاتیب جلد سوم :

" اما تسمیه باسم مبارک یعنی بهاء الله و باسم حضرت اعلیٰ یعنی باب نقطه اولیٰ جائز نیست اما اسم عبد البهاء گذاشتن جائز است " ولی البته احبای الهی هرگز به حریم حرمت این هیکل مقدّس وارد نشوند و فی المثل نام اطفال خود را عبد البهاء نگذارند .

۵- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت ولی امرالله

مطالب زیر از ترجمه کتاب دور بهائی که بقلم معجز شیم حضرت ولی امرالله بانگلیسی - مرقوم شده اخذ گردیده در این کتاب نصلی بحضرت عبدالبهاء اختصاص دارد .
 قوله العزیز:

"... حال وقت آن است که شأن و مقام حضرت عبدالبهاء روشن شود فی الحقیقه ما چنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجدوب قوه معنویّه مغناطیس وجودش میباشیم که باسانی نمیتوانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاءالله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فرید و وحیدی را داراست پی بریم .

حضرت عبدالبهاء در افاق خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوت است ولیکن بر اثر مقامیکه حضرت بهاءالله بوسیله عهد و میثاق بآن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدّس جمعاً هیاکل اصلیه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است حضرتش با آن طلعات مقدّسه از زلف علیا بمقدّرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از اتمام هزار سال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک برخد مت امرالله قائم گردد هرگز بآن رتبه استی فائز نشود
 حضرت بهاءالله در کتاب اقدس چنین انذار میفرمایند :

"من یدعی امرا" قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر نسئل الله بان یؤیده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب وان اصّر علی ما قال بیعت علیه من لایرحمه واته شدید العقاب".
 و نیز من باب تأکید میفرمایند :

"من یاوّل هذه الایة او یفسرها بغير ما نزل فی الظاهر انه محروم من روح الله ورحمته الّتی سبقت العالمین".
 و نیز در مقام دیگر میفرمایند :

"اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنه کامله که هر سنه آن دوازده ماه بماتزل فی الفرقان و نوزده شهر بماتزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابدا" تصدیق نمائید"

حضرت عبدالبهاء نیز در تأیید این اندازات بلحن مؤکّد و شدید میفرماید قوله الاحلی:
 "این است عقیده ثابتة راسخه و حقیقت معتقدات واضحہ صریحه این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمالبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقه ثابتة راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح من مبین آیاتم این است بیان من".

"آیا حضرت عبدالبهاء در کتاب و ضایای خود با لحن و بیانی که الدناقضین میثاق را - منکوب و مخدول مینمود خربه دشمنان را که مدتها سعی داشته آنحضرت را بدعوی مقامی بالاتر

و یا لا اقل برابر با مقام حضرت بهاء الله متهم سازند در هم نشکست :

از مهمترین قسمتهای آخرین وصایای مبارک که دستورات و نوایای آن مولای عالمیان را -

الی الابد گوشزد جهانیان میکند این بیانات است که میفرماید :

"اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت

الهیة و مبشر جمالقدم حضرت جمال ابهی روحی لا حیّاته الثابتین فداه مظهر کلیة الهیة

و مطلع حقیقت مقدّسه ربّانیة و مادون کلّ عباد له و کلّ بامره یعملون ."

از این بیانات واضح و مبین که با هر قسم دعوی رسالت مابینت دارد بهیچوجه نباید این

نتیجه را گرفت که حضرت عبدالبهاء فقط یکی از بندگان جمال مبارک و یا فقط مبین منصوص

تعالیم اب بزرگوارش میباشد حاشا و کلاً که این عبد چنین فکری در سر بیروrand و یاد رصدد

القای چنین نظری باشد زیرا محدود کردن مقام حضرت عبدالبهاء باین مراتب خیانت واضحی

بمیراث مرغوب حضرت بهاء الله باهل عالم است. مقامی را که قلم اعلی برای حضرت عبدالبهاء

معین فرموده بی نهایت رفیع و منیع است و بمراتب بالاتر از آنست که از نفس بیانات حضرت

عبدالبهاء در حق خود مستفاد میگردد .

در کتاب اقدس که اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت بهاء الله است همچنین در کتاب عهد

و سوره غصن اشاراتی از حضرت بهاء الله موجود است که در الواح نازله بافتخار حضرت

عبدالبهاء از یراعه اب جلیلش نیز تأیید گشته و کلاً "بحضرت عبدالبهاء قدرت و اختیاری

عنایت میکند که نسل حاضر هرگز نمیتواند کما ینبغی و یلیق باهمیت و معنی آن پی برند .

حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بهاء الله و اعلی

صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلی تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع

جمیع کمالات و مظهر کلیة صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و رکن رکن

شریعت الله و حقیقت من طاف حول الاسماء و مصدر منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح

اعظم و قمر سما این شرع مقدّس بوده و الی الابد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبهاء بنحو

اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع

"سرالله" است که حضرت بهاء الله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده اند و با آنکه بهیچوجه

این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آنست که چگونه

خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و

متحد گشته است .

در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته :

"اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی

انشعب من هذا الاصل القدیم ."

و نیز میفرمایند :

"اذا طارت الورقاء عن ايك الثناء وقصدت المقصد الاقصى الاخفى ارجعوا مالا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المشعب من هذا الاصل القويم".

و نیز در کتاب عهد جمال اقدس ابهی بکمال صراحت و تأکید میفرماید :

"بايد اغصان وافنان ومنتسبين طراً بغصن اعظم ناظر باشند "انظروا ما انزلناه في كتابي الاقدس اذا غيض بحر الوصال وقضى كتاب المبدأ في المال توجهوا الى من اراده الله السدي انشعب من هذا الاصل القديم".

مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم (حضرت عبد البها) بوده که آنرا اظهرا الامر فضلا" من عندنا وانا الفضال الکریم"

و نیز بخط مبارک خطاب بحضرت عبد البها چنین نازل :

"يا بصري عليك بهائي وبحر عنايتي وشمس فضلي وسما رحمتي نسئل الله ان ينور العالم بعلمك وحكمتك ويقدر لك ما يفرح به قلبك وتفرع عنك".

حضرت عبد البها در تأیید مقامی که از طرف حضرت بها^ع الله بایشان عنایت شده چنین میفرماید :

"بص کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند که از اول ابداع تا یومنا هذا درت ظهور مظاهر مقدسه چنین عهد محکم متینی گرفته نشده".

با آنکه مقام حضرت عبد البها رفیع و اوصاف و نعوتی که حضرت بها^ع الله در آثار و الواح مقدسه فرزند ارجمند خود را بدان ستوده اند و فیر و کثیر است معذک هرگز نباید تصور شود که دارنده چنین موهبت خاص و بی نظیری مقامی مطابق یا معادل با مقام اب جلیلش که نفس مظهر ظهور است دارا میباشد . هرگاه الواح و آیات مذکوره بدین نحو تعبیر و تفسیر گردد واضحاً "مشهوداً" مباین بانصوص قاطعه و تحذیراتی است که از قبل بدان اشاره گردید چنانکه مذکور شد نفوسی که نسبت بمقام حضرت عبد البها راه مبالغه میپیمایند بهمان درجه مضرو مستحق ملامت و سرزنش اند که آنانکه مقام حضرتش را تنزیل میدهند زیرا با اصرار در استنباطات واهی خود از آثار حضرت بها^ع الله من غیر عمد بهانه بدست دشمن داده و مفتریات کاذبه و اظهارات ایشان را که سبب تخدیش اذهان است تأیید میکنند .

بنابراین لازم میدانم بدون هیچگونه شائبه شک و تردید تصریح نمایم که نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا سوره غصن و سایر الواحی که از براءه حضرت بها^ع الله و حضرت عبد البها نازل گشته بهیچوجه نصی دیده نمیشود که موید عقیده "وحدت معنوی" حضرت بها^ع الله و حضرت عبد البها باشد و یا حضرت عبد البها را با اب جلیلش و یا یکی از مظاهر ظهور قبل در یک مقام قرار دهند . پیدایش این عقیده باطل تا حدی ناشی از تفسیر اغراق آمیز بعضی از اصطلاحات و عبارات لوح غصن بوده و یا بعلمت آن است که در ترجمه آن لوح بلغت انگلیسی پاره ای کلمات وارد شده که یا اصولاً در اصل لوح وجود نداشته و یا مبهم و یا منحرف

از معنی بوده است ولی علت این اشتباه بلاشک استنباط ناصواب از عبارات اولیه یکی از الواح حضرت بهاء الله است که مستخرجاتی از آن در کتاب *Bahai Scripture* x بلافاصله قبل از لوح غصن درج شده ولی جزء آن لوح نیست.

نفوسی که این آیات را تلاوت مینمایند باید متذکر باشند که مقصود از لسان قدیم خداوند است لا غیر و کلمه "اسم اعظم" اشاره صریحی است بحضرت بهاء الله "عهدی" که بآن اشاره شد عهد خاصی نیست که حضرت بهاء الله مؤسس و حضرت عبد البهاء مرکز آن میباشند بلکه عهد کلی الهی است که برطبق تعالیم بهائی خداوند همواره در هر ظهوری از بندگانش اخذ مینماید و مقصود از لسان القدم پیشراهل العالم که در آن فقرات مذکور است ندای الهی بحضرت بهاء الله است نه خطاب جمال قدم بحضرت عبد البهاء بعلاوه عبارت "انه نفسی" حاکی از وحدت معنویه خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب مستطاب ایقان نیز بیان گردیده نه آنکه حضرت عبد البهاء نفس حضرت بهاء الله باشند. چنین عقیده‌ای با اصل وحدت مظاهر الهیه که تکراراً در الواح و بیانات مبارکه تصریح و در فقرات مذکوره نیز تلویحاتاً تأکید گردیده است میان و متناقض است.

قبول این عقیده بمنزله رجوع بعقاید خرافیه غیر معقولی است که در قرن اول مسیحی بطور غیر محسوس در دیانت مسیح رخنه کرد و بتدریج بعقاید و سنن مسلمی تبدیل شد که آن آئین را از نفوذ و تأثیر باز و مقصد جلیش را از انظار مخفی و پنهان داشت.

حضرت عبد البهاء در تفسیر لوح غصن چنین میفرمایند :

"معنی حقیقی و مفهوم واقعی و رمز اصلی این آیات و کلمات عبودیت محضه و رقیبت بحته و محویت صرفه این عبد در آستان جمال الهی است. این تاج و هاج و اکیلیل جلیل و منقبت عظمای من در ملکوت آسمان و زمین است و باین مقام در بین ملائکه مقربین مفتخر. این است — بیان من." (ترجمه)

و در عبارت بعد چنین میفرمایند :

"مبادا کسی این آیات را بنوع دیگر تاویل نماید" (ترجمه)

و نیز در این باره میفرمایند :

"بص کتاب اقدس و صرح کتاب عهد من مبین آیاتم . . . و هرکس از بیان من انحراف جوید متابعت هوای نفس خویش نموده است" (ترجمه)

گذشته از این هرگاه مرکز عهد و میثاق را با شارع این آئین مقدس یکی دانیم بالنتیجه باید مقام حضرت عبد البهاء را مانوق مقام حضرت باب قرار دهیم و حال آنکه عکس این موضوع اصل اساسی این دیانت است ولو آنکه هنوز عموم بآن پی نبرده اند. داشتن چنین عقیده‌ای مفتریات ناقضین میثاق را که در تمام دوره حضرت عبد البهاء در مسموم ساختن افکار و تخدیش اذهان پیروان باونای حضرت بهاء الله کوشیده اند تأیید خواهد نمود"

x مجموعه‌هایی از الواح حضرت بهاء الله که بلسان انگلیسی ترجمه شده است.

... بنا بر آنچه که ذکر شد حضرت عبدالبهاء از جمله مظاهر الهیه نیستند بلکه مستقیماً از شارع و موئس امر بهائی اقتباس نور و الهام و فیض میفرمایند و بمشابه مرآت صافیّه کامله انوار عظمت و جلال حضرت بهاء الله را منعکس میکند و ذاتاً واجد حقیقت محیطه غیر قابل وصفی که مختص انبیای الهی است نمیباشند و کلماتشان با آنکه همان قوت و اعتبار کلمات حضرت بهاء الله را دارا است در رتبه و مقام با آن برابر نه و نباید آنحضرت را رجوع مسیح یعنی ظهور این دانست که در جلال اب آسمانی ظاهر میگردد.

این بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب با حبابی امریک که مسک الختام این رساله میگردد خود نیز دلیل دیگری بر تأیید این حقائق است قوله الاحلی:

"مرقوم نموده بودید که در بین احباب در خصوص رجوع ثانی مسیح اختلاف است سبحان الله بکرات و مرآت این مسئله بیان آمده و بصریح عبارت از قلم عبدالبهاء جواب صادر گردیده که مقصود از نبوّات در خصوص رب الجنود و مسیح موعود مراد جمال قدم و حضرت اعلی است نام من عبدالبهاست صفت من عبدالبهاست حقیقت من عبدالبهاست رقیّت بجمال قدم اکلیل جلیل و تاج و هاج من است و خدمت بنوع انسان آئین قدیم من... نه اسمی دارد نه ذکری خواهد نه نعتی جز عبدالبهاء. این است آرزوی من این است اعظم آمال من این است حیات ابدی من این است عزّت سرمدی من."

در آخرین فصل کتاب دور بهائی هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در باره حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله العزیز:

باصعود حضرت عبدالبهاء نیز عصر رسولی این ظهور که اولین مرحله آئین نازنین ماست خاتمه یافت عصری که شکوه و جلالش بحدی است که عظمت فتوحات امرالله در مستقبل ایام در مقابل آن جلوه و ظهوری نکند تا چه رسد باینکه آنرا تحت الشعاع قرار دهد زیرا موقیّتها بانیان مشروعات کنونی امرالله و فتوحات باهره ای که در مستقبل ایام نصیب باسلان عصر ذهبی خواهد بود با اعمال حیرت بخش نفوسی که سبب حیات امرالهی گشته و اساس اصلیه آنرا بنیان نهاده اند برابری ننماید و در صقع واحد در نیاید. آن عصر اول و خلاق دور بهائی باید بنفسه از عصر تکوین که بدان وارد گشته ایم و عصر ذهبی که متعاقب آن خواهد بود اولی و متمایز باشد.

حضرت عبدالبهاء حائز مقامی است که در ادیان معتبره عالم بی نظیر و مثیل است. میتوان گفت که آن حضرت عصری را که خود منتسب بآن بود ختام بخشید و عصر ثانی را افتتاح فرمود که ما حال در آن قائم بخدمتیم. باین ترتیب الواح و صایا حلقه ارتباط ابدی و لا ینفصم است که سرالله الاعظم حضرت عبدالبهاء جهت ارتباط اعصار ثلاثه امر بهائی بوجود آورده است بنا بر این عصر نشو و نما و تدوین بذر امرالله باعصر ازهار و عصر بعد از آن که مآل اثمار ذهبیه اش بیار میآید مرتبط و پیوسته است.

قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاء الله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی بوجود آورد که میتوان آنرا بمنزله دستور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود. لذا الواح وصایای مبارکه را میتوان بمنزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافع قوه و مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قوه بوجود آمده. چون الواح وصایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع وهم وارث مبین شریعت الله، لهذا نمیتوان آنرا نه از موجد قوه ناعله اولیه و نه از آنکه آنرا مالا بهار آورده مجزی نمود. باید همواره بخاطر داشت که منویات منیعه حضرت بهاء الله بنحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نمود و سرین یافته و مقاصد آنان بقسمی با یکدیگر ممزوج و مرتبط گشته که صرف مبادرت بانترزاع تعالیم جمال قدم از تأسیساتی که مثل اعلاهی همان تعالیم وضع فرموده بمنزله رد یکی از مقدس ترین حقایق اساسیه این آئین بشمار میرود.

با زیارت الواح و آثار مبارکه و توضیحاتی که مقام مصون از خطا و مفسر آیات الهی مولای توانا حضرت ولی امر الله در کتاب گرانبهای دور بهائی داده اند مقام مقدس و بی نظیر و مشیسل حضرت عبدالبهاء معلوم میگردد و در حقیقت بیانات متعالیه حضرت ولی امر الله اساس و پایه اعتقادات اهل بهاء نسبت بهریک از هیاکل مقدسه ثلاثه است.

ناقضین

شاید نتوان حتی مجسم کرد که با آنهمه علاقه و عشقی که حضرت عبدالبهاء بجمال مبارک داشتند صعود حضرت بهاء الله برای وجود مبارکش چه مقدار ناگوار و تلخ بود ایکاش تنها فاجعه صعود مبارک بود.

پس از صعود جمال قدم میرزا محمد علی ناقض اکبر دست باعملی زد که ضرباتش بدتراز مفارقت اب بزرگوارش در ایشان تأثیر گذاشت ناقض اکبر چه‌ها که نکرد خود و اعوانش شب و روز کوشیدند حتی قصد جان حضرت عبدالبهاء را کردند و بطرف ایشان تیراندازی نمودند آنقدر سعایت کردند و ذهن حکومت را مشوّب نمودند که هیکل اقدسش مدت هشت سال - مجدداً دچار سجن شد ذیلاً خاطراتی چند از هیکل مبارک و از نفوسی که در این ایام شرف حضور داشتند یاد میشود :

ابتدا شرح ماجرا را از زبان حضرت ورقه مبارکه علیا بشنویم که در خاطرات لیدی بلامفیلد آمده است :

"... جمال مبارک بجهت‌های مختلفه و طرق متعدّد به مردم نهمانیدند که عباس افندی جانشین او بوده چندین سال قبل از صعود در کتاب اقدس اشاره بدین موضوع فرمودند و بالقاب مختلفه امتیاز او را بیان فرمودند تا مردم پی بمقام و منزلتش بردند از قبیل مرکز میثاق غصن اعظم - فرع منشعب از اصل قدیم - سرالله اعظم و غالباً او را آقا خطاب میفرمودند از - جمیع بستگان و پیروان توقّع داشتند که باو بنظر احترام بنگرند لوح عهد را نیز در بین خلق گذاردند تا وصایت او منصوص گردد و باوجود اینها پس از صعود و جلوس هیکل میثاق بر کرسی وصایت نابرداری او میرزا محمد علی جسارت ورزیده خواست اختلاف در جمع احباب ایجاد نماید چون از این قسمت نا امید شد سعی کرد به برادر م لطمه وارد آورد مدتها بود که برادر م اجازه داشت از عکا خارج شده و باطرف رفته گردش نماید در این موقع من در حیفا سکنی داشتم و او با عائله در عکا زیست میکردند غالباً بدیدن من میآمد زیرا در برخی فصول عکا هوایش بشدت خراب میگردد و در هر حال میرزا محمد علی تهمت های بیشمار به برادر م وارد آورده نزد حکومت رفته افتراهای بیشمار بیان کرد مثلاً جمال مبارک قبل از صعود وقتی روی کوه کرمل محلی را دیدن فرمودند که غصن اعظم آنجا را بنا نموده جسد مطهر حضرت اعلی را در آنجا دفن نماید این بنا را بر حسب وصیت پدر م شروع بساختن کرد ولی میرزا محمد علی در نزد اعضای حکومت رفت و بتوسط آنها در دربار عثمانیان چنین اشا داد که مقصود عباس افندی از بنای این محل این است که قلعه ساخته با پیروانش در آنجا اجتماع کنند و قسمتی از سوریه و شامات را بتصرف در آورند این افتراهای بی اساس رعبی در دل حکومت ایجاد کرد که بالاخره فرمانی صادر شد عباس افندی و عائله اش از شهر عکا خارج نشوند برادر م برای آزادی سایرین و خود در این دفعه اقدامی ننمود زیرا نفرت و کدورت را

در بین خود و افراد انسانی بزرگترین گناه میدانست دائماً سعی میکرد با محمد علی بنحوی مصالحه حاصل شود و او دست از اقدامات خود بردارد باین فکر بود که در جستجوی حصول آزادی نرفت زیرا اگر آزادی می یافت آتش حسادت او زیاد تر میشد و با اقدامات دیگر مشغول میگردد

آنچه از خاطرات احبائی که در بحبوحه انقلاب مرکز نقض میرزا محمد علی ناقض اکبر و اعمال شنیعش در جوار هیکل مبارک مرکز پیمان حضرت عبدالبهاء بوده اند که همه منطبق با الواح مبارک حضرت مولی الوری و بیانات شفاهی آنوجود اقدس اکرم است برمیآید مطالب خلاصه زیر است:

بر اساس حسادت میرزا محمد علی نسبت بحضرت عبدالبهاء دست با اقداماتی زد تا دستور تحدید و تحبیس هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از باب عالی صادر شد و این قید و بند از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۸ بطول انجامید سرانجام متصرف عکا یعنی همان پاشائی که بشفاعت حضرت عبدالبهاء ناقضین را از قید قلعه بندی عکا مستخلص داشته بود از حضرت مولی الوری بالتماس خواست که خود را مسجون ندانند و بهر جا که میل دارند تشریف ببرند ولی چون دارای چنین اجازه ای نبود لذا سرکار آقا باصرار او توجهی نفرمودند تا آنکه پاشای مذکور تدبیری اندیشید و طالب زیارت روضه مبارکه شد بشرط آنکه در رکاب مبارک باشد این تمنا پذیرفته شد و یکروز در حضور مبارک بزین روضه مبارکه موفق شد متصرف امیدوار بود که از آن روز بعد مرکز پیمان مستمراً اینکار را ادامه داده به بهجی و حیفات تشریف ببرند و لکن چون این آرزو جامه عمل نپوشید دفعه بعد بالتماس تمام در معیت چند تن از خواص و ارکان دولت رجائیه در حضور مبارک بزین روضه مبارکه رفتند و باز همان مراسم بدون کم و کاست انجام شد در آنروز ناقضین که در جوار قصر بهجی و روضه مبارکه زندگی میکردند دیدند که هیکل مبارک پیشاپیش و اشخاص مهمی از قبیل متصرف عکا و فریق پاشا و بدری بک از دنبال هیکل مبارک در حالت خضوع روانند و به تبعیت حضرت عبدالبهاء آستان مبارک را میبوسند و چار یأس شدند و آن منظره را غیر قابل تحمل دیدند زیرا با آنهمه مخارجی که برای قلعه بندی حضرت عبدالبهاء کرده بودند نتیجه زاهدی نداشتند بهمین دلیل یکبار دیگر گرد هم آمدند تا آخرین ضربه کاری را به هیکل مرکز میثاق وارد آورند از این جهت این مطلب را بهانه کردند و به باب عالی جریان را گزارش دادند تا بیک باره حضرت عبدالبهاء را نابود کنند آنها به باب عالی وانمود کردند که حضرت عبدالبهاء با رؤسای مسئول در عکا همدست شده و آنها را مطیع خود ساخته و مقدار سی هزار قشون آماده کرده و علم طغیان برافراشته و عنقریب اساس سلطنت عثمانی را پایمال خواهد کرد از طریق شیخ ابوالمهدی شیخ الاسلام مقام خلافت عثمانی که مراد و مرشد شخص سلطان بود و نفوذ عجیبی در باب عالی داشت اقدام کردند و ذهن او را مشوب نمودند و مفتریات بسیار مقدست انگیز نسبت بمرکز عهد الهی دادند -

من جمله گفتند حضرت بهاء الله در رویش بودند ولی حضرت عبدالبهاء مقام والد خود را به مرتبه الوهیت ستایش میکنند و خود را ظهور مسیح معرّنی مینمایند و سلطنت روی زمین را حقّ خود میدانند و بسیاری از مسیحیان غرب را با خود همراه نموده‌اند و دسته دسته بعکا دعوت مینمایند و نقشه تصرف سوریه و فلسطین را آماده نموده افسران ارشد بلاد غرب را با خود همدست نموده‌اند و عنقریب خلافت عثمانی را نابود و کشور را تصرف خواهند کرد و اضافه کرده بودند که منتظر هیئت تفتیشیه هستند تا مدارک موجود را ارائه دهند در نتیجه این اقدامات هیئت تفتیشیه بی مقدمه بایک کشتی وارد حیفا شد و تمام مراکز حسّاس را تصرف کرد از جمله تلگرافخانه و پستخانه راتحت نظارت شدید در آوردند ناقضین مرتّب با این هیئت در تماس بودند و آتش فساد را روشن تر میکردند بی اعتنائی حضرت عبدالبهاء باین هیئت بیش از پیش آتش بغض و کینه آنها میافزود و هیکل اطهرتحت هیچ شرطی حاضر نبودند که عملی کنند که هیئت تفتیشیه حمل برضعف هیکل مبارک نماید این است که در کمال جلال و شکوه الهی مشی میفرمودند و ابداً اعتنائی بآنها نمیکردند وضع بقدری اضطراب انگیز بود که فرائی که روزهای جمعه برای دریافت کمک به باب رحمت حضرت عبدالبهاء مراجعه میکردند از ترس هیئت تفتیشیه دیگر حاضر نمیشدند. چون این هیئت مأمور باب عالی بودند احکامشان قطعی الاجرا بود و قابل استیناف و تمیز نبود یک روز جمعه روانه حیفا شدند تا مقام اعلی را که بگمان خود مرکز مهمّات بود تصرف کنند و سپس به دستگیری هیکل مبارک و سایرین بپردازند این قضایا روشن بود و همه احبّاء منتظر بلا یا بودند که ناگاه فرمان شلیک تأیید از ملکوت ابهی رسید و طومار فرمان عبد الحمید را در هم پیچید و چون هیئت تفتیشیه از ارکان دولت بود بلافاصله برای تحقیق درباره انفجار نارنجک به اسلامبول احضار شد و بلاد رنگ بآن سو حرکت کردند و موضوع بدلیل قیام حزب جوانان ترک بکلی منتفی شد و هیکل مبارک از زندان آزاد شدند ناقضین خائبا "خاسرا" بکنج عزلت و گوشه حسرت و پیریشانی خزیدند حضرت مولی الوری عموماً این قضایا را بشلیک توپ تأیید تشبیه و تعبیر میفرمودند.

برای مزید اطلاع بر اوضاع آن زمان قسمتی از نامه جناب نورالدین زین که خطاب به جناب دکتر یونس خان افروخته نوشته‌اند ذیلاً درج میگردد :

صفحه ۴۹۲ و ۴۹۳ خاطرات نه ساله :

" و این مطلب ناگفته نماند که در ایام شدائد و بیم خطر عظیم بر هیکل مبارک و (اسکونیچ) نام ایتالیائی در حیفا که حال مرجوم شده و دو وظیفه و بیس قونسولگری را داشت یکی ایرانی و دیگری ایتالیائی ربعلاره خود و اولاد برادرش وکلای کشتیهای تجارتي ایتالیا بودند که بحیفا میآمدند شخص مذکور و خانمش نهایت خضوع و اخلاص و محبت صمیمی را حضور مبارک و اهل بیت داشته لهذا شبانه مخفیاً با کالسکه خود رابعکا و بیت مبارک میرساند در وقتیکه مراقب رفته بود و در کمال بیم و هراس خبر میدهد که "نورا" میخواهم حضور مشرف شوم

فورا" مشرف شده بکمال رجا و التماس و اصرار معروض میدارد که یک کشتی ایتالیائی رادوسه روز است بعنوان حمل و نقل نگاهد اشتها و گاهی به عکا و گاهی بحیفا حرکت داده ام تا مورد سوءظن و شبهه واقع نشود و حال در این وقت شب آن کشتی در بین حیفا و عکا در نقطه معین در حرکت و قایقی از نفس کشتی در ساحل حاضر و آماده وقت و فرصت کم و کالسه موجود و مانع مفقود و اسباب مهیا لهذا بهتر آنست که تشریف بیاورید و در کشتی سوار شوید و از ظلم ظالمان نجات یابید و بپهر نقطه ای که میل دارید تشریف ببرید بعد کمی تأمل بیان اطمینان با و میفرمایند و میفرمایند :

مولای من حضرت باب ، حضرت بهاء الله در مواردی اشد خطرا" و اعظم هولا خود را - حفظ ننمود و سکون و قرار اختیار فرمودند لهذا من نیز تأسی بآن وجودات مبارکه نموده بقا را بر حیل ترجیح دهم و نخواهم رفت . . . از او اصرار و التماس و از ایشان عدم قبول و ابا اخیرا در همان شب مراجعت به حیفا مینماید و کشتی را روانه میکند آنچه بعد شنیدم آن کشتی - سفارش و اشاره احبای امریک برای استخلاص حضرتشان تعیین شده بود .
صفحه ۵۴ - ۵۵ خاطرات حبیب :

..... شیخ محمود مفتی مصر ردّیه ای نوشته ضمنا" نوشته از خضوع و روحانیت فلانسی (حضرت عبدالبهاء) هیچکس تردید و انکاری ندارد خواستم بنویسم چرا منکر دارد جناب اخوی منکرند لا غیر ملاحظه فرمائید علم امرالله باعلی قلل عالم نصب شده جناب میرزا محمد علی میخواهد پائین بیاورد خیلی تماشا دارد فوالله الذی لا اله الا هو اگر بتوانند با امر الهی ادنی ضرری وارد آورند ولی بشخص من آنچه میخواهند بکنند میتوانند من میخواهم انشاءالله که اینها باعث شود منم کأس شهادت بنوشم خیلی ممنون و متشکر میشوم اگر چنین کاری بکنند منتهای آرزوی من است . در وقت صعود مبارک دو چانته از آثار مبارک را دادم که محافظت کند چونکه ما مشغول بودیم تمام را مخفی کرد حال آنها را نگهداشته است که بعد از مردن من آنها را بیرون بیاورد و به مشتبهات نفس خود عمل کند فوالله الذی لا اله الا هو تمام اینها هر یک بذاته باعث خسران عظیم است ملاحظه فرمائید من از روی صداقت خودم دو چانته آیات از آثار مبارکه را تسلیم او کردم و او در عوض اینطور معامله میکند . باری هیچکاری نمیکند و خود را قرین زیان و خسران مینماید بحرا عظم موجی میزند و این کفها را بساحل میریزد مرحبا فی امان الله .

جناب دکتر حبیب مؤید از قول جناب میرزا حیدر علی علیهما بهاء الله در صفحه ۲۴۵

کتاب خاطرات در مورد اعمال ناقضین اینطور نقل قول میفرمایند .

"میرزا بدیع الله قبضی سپرد بطابور آغاسی یحیی بیک شامی بمبلغ یک هزار و بیست لیره که اقدام نماید که سرکار آقارا بنفیزان ببرند چون قدرت الهی نمایان شد و حضرات موقن نشدند چون قبض عند المطالبه سپرده بود یحیی بیک مطالبه وجه نمود و میرزا بدیع الله

ناقض محکوم بپرداخت وجه شد و قطعه زمین را بمبلغ ششصد لیره فروخت و ثلث قصر بهجی را هم بابت بقیه وجه پرداخت (۱) بالعکس حضرت مولی الوری با قدرت الهی مسافرت با اروپا و امریک فرمود تا معلوم شود "آن ربک لبالمصدا" صفحه ۳۳۲ خاطرات حبیب :

"... من میخواستم یک سری بشما بگویم در خانه ممکن نشد لهذا اینجا میگویم و آن این است که من این روزها در خطر عظیم هستم شاید مسئله شهادت بمیان آید با حبیباً بگوئید محزون و مضطرب نشوند امید وارم در سبیل جمال مبارک این کأس مزاجها کافور را بنوشم و بمنتهای آمال خود برسم و خاتمه احوالم چون مشک معطر شود... حال که متصل میرزا محمّد علی در عکا با الداعی مامخسور است و میکوشد که اراضی مقدّسه را بهم بزنند چند نفر را تحریک نموده که با علمای قدس هم دست شوند و لوائحی به جمال پاشا دادند که فلانی دین و آئین را بهم زده و تأسیس دین جدید نموده حتی قبل از حمله اش بمصر در سفر برلک لوائحی دادند و مفتیای نسبت دادند در مجلس علما در حضور جمعی وعده کرده بود که بعد از فتح مصر فلانی را تار و مار میکنم ولی خدا در آن سفر حفظ نمود و این شخص موقّق نگردید اما این روزها نقشه جدیدی کشیده اند و با علمای قدس همدست شده اند و میرزا محمّد علی هم چادر بزرگ جمال مبارک که خیمه صلح عمومی است و در کتب مقدّسه بکرات ذکر شده که خیمه خدا در کوه کرمل بلند میشود و میبایستی نمایندگان صلح اکبر در او جمع شوند باین مرد که داده که خونریزی نماید مقصود اینست که این شخص سفاک بیساک سریع الرأی خونخوار است که وصف ندارد و متصل القاتی باو میکنند و راحتش نمیگذارند تخدیش فکر میکنند مقصود اینست اگر واقعه رخ داد احبباً ناراحت نشوند بکمال قوت و استقامت بخدمت امر قیام کنند عاقبت من آنها را وداع خواهم نمود ولی امید وارم منتهی بشهادت کبری شود و از این جام سرشار بهره و نصیبی گیرم و خاتمه حیاتم چون مشک معطر شود این منتهی آرزوی من است.

صفحه ۳۵۷ خاطرات حبیب :

لوح مبارکی است نزولی بخط حضرت ولی امر الله که بامضای حضرت عبدالبهاء رسیده و لوح مذکور راجع بحركات دکتور فرید است چون اصلش نزد این جانب است و دارای مطالب مهمه میباشد لذا سوادش را ذیلا در این دفتر مینگارم :

پاریس حضرت مستر و میسیر د ریغوس علیهما بهاء الله

تلغراف وصول نیویورک رسید بسیار مسرور شدیم که الحمد لله سالما رسیدید و امید وارم که تابحال محفوظاً و مصوناً به پاریس رسیده آید و در آنجا نیز محفوظ و مصون بمانند علی الخصوص

(۱) توضیح : حضرت ولی امر الله نصف یک ثلث قصر بهجی را از ورثه طابور آغاسی اہتباع فرمودند و در تملک امر درآمد .

که این ایام در پاریس وجود شما لازم زیرا ناقضین در لندن سبب تزلزل بعضی از احباب گشتند بنهایت بغض و عدوان برخاسته‌اند و مسیس شوالیه را دکتر فرید سفیر نموده و بجمع آمریکا فرستاده تا هر کس را دید در میثاق الهی متزلزل نماید و قتیکه در پاریس بودم مجملی از احوال دکتر فرید بشما ذکر کردم چونکه محرم راز بودید حال تفصیلش در جوف است ملاحظه خواهید نمود که من چقدر صبور و جفا در از این بی‌انصاف تحمل کردم او را بنهایت الطاف و مهربانی بیست سال تربیت نمودم و در حق او و پدر و مادر او رعایت و عنایت مجری داشتم تا بزرگ شود و خدمتی بامرالله نماید حال اول مخرب شده است ولی از این قبیل وقوعات بسیار جمیع نفوسیکه بر نقض عهد قیام نمودند محو و نابود شدند قوه میثاق را هیچ قوه‌ئی مقاومت نتواند نهایت باید مخدول و منکوب گردد چنانچه تجربه شد آقا جمال بروجردی اول شخص بهائیان بود نظیر یهودای اسخریوطی رئیس حواریون بود بجهت نقض میثاق محو نابود شد و همچنین دیگران نفوس بسیاری کل بخسران مبین افتادند اینها نیز مثل آنان عاقبت خواهند شد هر یک از دکتر فرید و متعلقاتش خیلی معروفتر مشهورتر و محرم تر بودند و لکن کل بجاه و وبال و حفر یأس و ناامیدی افتادند قوه میثاق مثل آفتاب است و نفوس ناقضه مثل ابر تاریک عاقبت شعاع آفتاب این ابرهای سیاه را متلاشی نماید و در نهایت درخشندگی جلوه نماید از جهت پاریس من مطمئنم که در آنجا نسادی نمیتواند بکند زیرا شما در آنجا هستید البته ثبوت و استقامت شما مانع از نساد ناقضین است امروز قوه محرکه در قلب آفاق قوه میثاق است هر نفس ثابت تر روشنتر است و موید تر و موقر تر این به تجربه رسید است ملاحظه نمائید که مثل هیس نویلاک (۱) چون در عهد و میثاق نهایت ثبوت داشت در آلمانیا چگونه موقر شد و ابراهیم خیرالله بکمال شهرت چگونه بجاه دلت افتاد فرید و متعلقاتش نیز نظیر آنان این میزانی است تمام البته شما در پاریس بکوشید که این همسات شیطانی تأثیر نماید جمیع احبای الله بتبلیغ امرالله پردازند زیرا پاریس بعد از این حرب خیلی استعداد پیدا خواهد نمود این فرصت را غنیمت بدانید و علیکما البهاء الابهی عبدالبهاء عباس"

صفحه ۴۴۳ خاطرات حبیب :

جمال یاشا یکی از سرداران خونخوار و بیباک ترک بود قریب یکسال برای تجهیزات و حمله بکانال سوئز و تصرف وادی نیل تلاش کرد و تقریباً نصف اهالی امپراطوری عثمانی را بروز سیاه نشانند و از هستی ساقط نمود و تمام دارائی مردم بیچاره را بعنوان مصارف جنگی

(۱) هیس نویلاک دخترکی بود آلمانی الاصل ساکن کانادا وقتی که در آمریکا ندای امر را میشنود موءمن میشود و با آلمان می رود و بهدایت اینای وطنش میپرد از این دخترک ۶۰ - ۷۰ ساله خیلی کوتاه قد بود که اغلب و قتیکه بمجالس میآمد عروسکی در بغل میگرفته و بجای آنکه پشت میز خطابه برود بالای میز میرفت و بقدر یکد ساعت مثل دریای موج از نطق موج میزد که جمیع مستمعین اثر عمیق میبخشید حضرت عبدالبهاء مکرر مزاحاً میفرمودند : آلمان دنیا را بزلزله انداخت و فتوحات عظیمه کرد ولی ما آلمان را بوسیله یکد دختر و وجیبی فتح نمودیم .

غصبا" گرفت و شاهکارش این بود که بهر شهری وارد میشد چوبه‌های دار بلند میکرد و سر - جنبانها و نفس‌کشها را بدار می‌آویخت و منظور پلید خود را عملی میکرد و کارش را پیش میبرد ناقصین لاینقطع او را تحریک نموده ذهنش را مشوّب میکردند بطوری که در مجالس عمومی وعده محو و اضمحلال امرود و شقّه نمودن حضرت عبدالبها را داده بود ولی خداهیکل امرش را حفظ کرد و این شخص سفاک را موقتاً نمود و در کانال سوئز شکست خورد و بالاخره در قفقاز یابدست داشتنا کسیونهای ارمی کشته شد"

صفحه ۴۴۶ خاطرات حبیب:

جمال پاشا وقتیکه بقدرس می‌رود (اورشلیم) از لوایح پی‌درپی ناقصین و عداوت یاسین نام مستنطق بغض و کین جمال پاشا تحریک میشود قول میدهد که اگر بزودی فتح مصر نمودم در مراجعتم عبدالبها را صلابه می‌زنم بعد بطور مسخره و استهزا می‌گوید "هرطور میل عباس افندی باشد بین دارزدن و کشتن مختار است هر کدام را خواست او را مجری میکنم" قنصل آلمان بحضور مبارک شرفیاب شده عرض میکند: خیلی محزونم خیلی وحشت دارم خیلی نگرانم چونکه جمال پاشا سوگند یاد نمود که شما را صلابه بزند و بمن پیغام داده تا مراجعتش من مواظب شما باشم".

حضرت عبدالبها میفرمایند:

"این مسئله حزن و اندوهی ندارد بسیار خوب ماحرفی نداریم ولی مشروط به "اگر" کرده است و "اگر" حرف درغایت فساد و طغیان هرروز نفسی علم خلاف افترازد و در میدان شبهات بتازد و در هر ساعتی انعی‌ئی دهان بگشاید و سم قاتلی منتشر نماید . . . عبدالبها در آستان مقدس خاکسار و در نهایت خضوع و خشوع بیقرار شب و روز مشغول نشر آثار و اگر فرصتی یابد بمناجات پردازد و تضرّع و تبتّل و بیقراری نماید که‌ای پروردگار بیچارگانیم چاره‌ئی فرما بیسرو سامانیم پناهی بخش. . . . ضعفاً قوتی ده تا بنصرت امرت برخیزیم و در سبیل هدایت جان نشانی کنیم این است روش و پرستش بنده جمال مبارک و لکن بیوفایان خفی و جلی لیل و نهارا در کوشش اند که امرالله را متزلزل نمایند شجره مبارکه را از ریشه براندازند و این عبد مظلوم را از خدمت محروم نمایند و سراً نتنه و آشوبی افکنند که عبدالبها را بگلی محو و نابود کنند . بظاهر اغنامند و در باطن گرگ درنده بزبان شیرین و بدل سم قاتل . . . ع

جناب محمود زرقانی در صفحه ۳۱۷ جلد اول سفرنامه مبارک در تاریخ ۱۷ اکتبر

۱۹۱۲ از قول حضرت عبدالبها نقل میکنند:

" . . . و تفصیل مفتشین میفرمودند که: هنوز آن هیئت تفتیش و تعدّی در مراجعت از عکا بین راه اسلامبول بودند که سطوت عدالت ملکوت جمیع امور را منقلب نمود سلطان عبد الحمید معزول شد و مفتشین یکی مقتول دیگری هلاک و دو نفر هم فراری گشتند و یکی از آند و در بر مصر بجهت مصارف یومیّه از احباب سؤال نمود ."

۸ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۳ - ۲۳۴ سفرنامه جلد اول :

"... آنروز عصر شرحی از آیات سجن مبارک میفرمودند و ذکر مراجعت به ارض اقدس مینمودند. بعضی عرض کردند که مراجعت به عکا شاید سبب زحمت وجود اقدس شود و باز اسباب گرفتاری فراهم آید فرمودند خیر آن دستگاه پیچیده شد و آن بساط برهم خورد بقدری آن آیات سخت بود که یقین داشتند که چون هیئت تفتیش مراجعت باسلامبول نماید عبدالبها را بی نام و نشان خواهند نمود ولی خدا نخواست اما چون بجهت امر الهی حبس بود بینه امور سیاسی لهداد رحبب ابد ا دلتنگ نبود هم و اضطرابی نداشتیم بعکس دیگران گمان میکردند که بعد از آزادی من در میان اعراب علم استقلال بلند میکنم و آنها را با خود متحد مینمایم به بینید این چقدر نادانی است."

۱۶ نوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۲-۱۴۳ سفرنامه جلد دوم پاریس:

"... در وقت چای حکایت از ارض مقدسه میفرمودند و بیان مبارک منتهی باین شد که مطران کشیش نصاری پیش آمد و گفت که میرزا محمد علی مرا ملاقات کرد دیدم خیلی ساکت و متفکر است گفتم چرا متفکری جواب داد چه بگویم اخوی اموال ما را ضبط کرد گفتم عیب ندارد بعد ما را مطیع و بنده خود خواند این راهم تحمل کردیم عیب ندارد حالا بعامیگوید بیائید سند بدهید و بنویسید که من مسیح هستم بقول ماهم اعتنا نمیکند نوشته می خواهد که او را مسیح بگوئیم و مسیح بخوانیم (گردن کج کرده بمن پی در پی میگوید) آیا این صحیح است که ما او را مسیح بدانیم و مسیح بخوانیم (مطران گفت) من خیلی متحیر شدم از خدعه میرزا محمد علی که باین صحبتها می خواهد القاء عداوت و بغضا نماید لهدا اعتنا ننمودم. شب و روز اوقات خود را صرف احداث فتنه و فساد میکردند مثلاً لائحہ باسلامبول میفرستادند و بمسلمانها میگفتند که بها الله مطلب تازهئی داشتند بر مشرب اهل عرفان و تصوف بودند اما فلانی تاسیس و ترویج شریعت تازهئی میکند و خلق را دعوت بخود مینماید و تشکیل مجامع میدهد از اینگونه مطالب را برای هیجان نفوس و ظهور فساد و فتنه خیلی نوشتند و گفتند تا آنکه آن هیئت تفتیش آمدند و با مفسدین محشور و همراز شدند و در خیال فتنه عظیمی بودند که خدا د فعه جمیع بساطها را برهم زد تمام آن مفسدین متفرق بعضی کشته و بعضی فراری شدند"

۳ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۶۴ سفرنامه جلد دوم پاریس :

"صبح پس از تلاوت مناجات وقتی که چای تناول میفرمودند از جمله بیانات مبارکه در خصوص صدمات وارده از بموتیها بود شرح حال یکی از حکمای ایرانی میفرمودند که در بغداد بسبب گرفتار و رفتار یحیی بگلی از امرالله منصرف شد و از جهت دیگر اطهار صدمات و تأثرات از اطوار ناقضین مینمودند که استخوان مرا آب کردند با وجود آن همه محبت و سلوک و مدارا که در چنانچه از آثار مبارکه امانات مرا بردند بروی آنها نیاوردم که شاید متنبه

شوند و اعاده نمایند در مقابل جمیع این مشکلات و صدمات فردا^۱ و خید^۱ ایستادم و علم امر را بلند نمودم و کلمه الله را بشرق و غرب ابلاغ کردم تا حال که جمیع اعناق خاضع است حتی نفوس مهمه در مراکز مختلفه ولو بهائی نیستند ولی خاضعند بیکدرجه^۲ دیگر امر بلند شود کفایت است اما معاذ الله اگر مشکلاتی پیش آید معاذ الله اگر لطمه‌ئی رسد معاذ الله معاذ الله معاذ الله

۱۵ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۲ سفرنامه جلد دوم پاریس:

عرایض از میس مکسول و بعضی از احبای امریکا در این خصوص به محضر اطهر رسید که اگر اجازه بفرمایند جوابهائی در ردّ ترهات شعاع ظلمانی که در جلد اول ایام اقامت مبارک در لوس آنجلز (کالیفرنیا) نگاشته آمد بنویسند فرمودند این امور اهمیت ندارد و قابل جواب نه امری که بنیان آن اوهن از بیوت عنکبوت است چه اهمیتی دارد باید به نشر نجات الهی پرداخت چند سال من زحمت کشیدم شاید اینها از امر خارج نشوند ولی هر چه بیشتر کوشیدم برجسارت افزودند بعد شرحی مفصل از عنایتهای فوق العاده‌ئی گسه در باره بدیع فرموده‌اند بیان نمودند که با وجود این همراهی و اعانت و محبت هر روز سبب نکبتی شد چقدر جای اسف است که تازه او به برون نوشته که برایش کاری پیدا کند که شاید بمدد مثل برون زندگی نماید .

ناقضین در هر حال بهیکل مبارک و امر الهی لطمه میزدند گرچه آن شدت قدیم زاندا^۳ ولی باعث کدورت خاطر منیر حضرت عبدالبهاء^۴ میشد مثلاً پسر ناقض اکبر شعاع در امریکا باعث ناراحتی حضرت عبدالبهاء^۴ شد این معنی از مکاتیب مندرج در صفحه ۳۲۳ سفرنامه جلد اول که بتاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۱۲ نوشته شده است برمیآید :

" و از جمله مطالبی که سبب عبرت اهل دانش و ذلت و حقارت این نقض یعنی شعاع بی نور شد این بود که با آنکه در آن حدود مشغول بدگانداری و عیاشی بود و منصرف از ذکر الهی چون آوازه جهانگیر میثاق شهره در شهر انداخت او هم ذکر حضرت بهاء^۵ الله و نسبت عنصری را بزبان رانده در حفره خویش بخیال جنبشی افتاد و مرتبه روزنامه نویسی را تطمیع نمود مقاله‌ئی شبهه انگیز نوشت و نسبت جسمانی را عنوان وراثت مقام صالحین کرد و لسانی سلطان پیمان به بی اعتنائی گذراندند و آن گونه امور را لایق ذکر نشمردند و هیچ اهمیتی ندادند بلکه چون آنروز شخص روزنامه نویس سؤال از نسبت ظاهری او نمود فرمودند : یک کلمه بتو میگویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب میدهم و آن کلمه بیان حضرت مسیح است عرض کردند برادران بدیدن شما آمده‌اند فرمودند اینها برادران من نیستند بلکه برادران و کسان من شمائید ابدآبه نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گویا و هر که خواهی گو برو انتهی ."

روزنامه‌نویس مذکور هم این بیان مبارک بعینه در روزنامه درج نمود و نشر داد لهذا این نقض را که لاف آن زده بود که نفسی در ساخت سلطان میثاق زند و اظهار هوس نماید از آن - ببعد صدائی از او بگوش نرسید خواست در نظری خبری خبران عدم خویش را نمایش وجودی دهد که اما نشد مثل خیرالله بی خبر در شیکاگو که سفارش داد که مرا احضار فرمایند تا با قاصد مشرف شوم جواب او را هم چنین فرمودند: "که باین شهر وارد شده‌ام ابداً طلب ملاقات احکام نکرده‌ام ولی هرکس بیاید در نهایت لطف و مدارا با او ملاقات میکنم"

با وجود این آن بی انصافها نشر دادند که طلعت میثاق وعده ملاقات فرمودند و خلف نمود نعوذ بالله من شر الحاسدین ولی آخر این دسائس نتیجه معکوس بخشید زیرا امیدشان القاء شبهه در قلب ساده‌ئی بود اما نشد بلکه بیشتر سبب انتباه نفوس گردید. باری مکرر فرمودند که این یکد و نغرد و باره خود را رسوا نمودند و الا ابداً من اسم آنها را بر زبان نمی‌راندم زیرا نه صلاح امر است و نه لایق ذکر و اعتنا هستند . . ."

۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ سفرنامه جلد دوم صفحه ۱۱ پاریس:

... عصر آنروز وقتی که در سالون بیرونی جلوس فرموده جای خواستند بغتة رشید پاشا که در ایام انقلاب آخر و سختی مفتشین در عکا والی بیروت بوده و بسیار مخالف وارد و اجازه تشرف خواست لهذا ایشان را در اطاق مبارک احضار و نهایت عنایت فرمودند تا وقت مرخصی در ساحت اطهر هر دم بر خضوعش افزوده میشد و در تعظیم و سجود بود و بیانات مبارکه باو حکایات سفر امریکا و مسائل اخری مفصل و احببای ایرانی از ظهور تأییدات ملکوت الهی و غلبه امرالله بمحامد نصرت و عون جمال مبارک ناطق که الحمد لله نمرودیم و آن گونه نفوس را در محضر مطلع پیمان یزدان خاضع و ساجد دیدیم و امرالله را غالب و سایرین را خائب یافتیم شب چون از باز دید رشید پاشا بمنزل مراجعه فرمودند شرحی از نساد ناقضین در ایام حکومت او بیسان نمودند که اهل نقض و فتور رئیس سابق مدرسه امریکائیان بیروت را بفریاد و شور آوردند چند آنکه که رئیس مذکور گفته بود که ما بشرق آمدیم برای تربیت مسلمین حال عباس افندی را می بینیم که اهل مملکت ما (امریکائیان را) بخود دعوت مینماید و بدیانت اسلام دلالت میکند از قضا چون مسلمانان این کلمات رئیس را شنیدند گفتند رئیس توهین بمسلمین نمود لهذا رشید پاشا بنا به جهت استرضای خاطر مسلمین بر رئیس مدرسه گفت که شما برای تعلیم در مدرسه آمده‌اید نه تعرض بد یگران و گفتگویی که سبب هیجان ملت است بعد از این بیان رئیس بکلی سکوت کرد . . . بعد بتفصیلی از وقایع منازعه بین مسلمین و نصاری و کفایت و درایت رشید پاشا فرمودند و هم بطمع افتادن او برای اخذ از حضور مبارک که در حیفا آمد به او اعتنائی نشد حتی پسر خود را بعکا فرستاد هر تدبیری کرد نتیجه نبخشید آخر وقتی که بحیفا آمد با آنکه قلعه بندی بود بواسطه متصرف عکا مرا بحیفا خواست اشاره گویی کرد دید ابداً "اعتنائی نشد هیچ رشوت و هدیه‌ئی در کار نیست اتفاقاً" آنروز که بحیفا رفته بودیم انگشتر قیمتی متصرف در راه گم شده

بود هنگام مراجعت به عکا بمن اظهار نمود من با و گفتم هیچ مضطرب مباشید پید امیشود - چون وارد عکا شدیم در دکان زرگر پیاده شده بزرگ سپردم که چنین انگشتری را نزد تو میآورند باید آنرا بیاوری بمن بدهی بعد دوباره سوار شده با متصرف بمنزل رفتیم فردا صبح زرگر همان انگشتر را آورد من گرفته چون به متصرف دادم حیران شد و رفت رشید پاشا گفت عباس افتدی جفر مولانا علی دارد انگشتر من گم شده بود باین آسانی پیدا کرد لهذا شما ابداً متعرض او نشوید زیرا او میداند وهم میگوید که اگر جمیع عالم جمع شوند وبخواهند مرا قبل از وقت معین از حبس بیرون آورند ممکن نیست و چون وقت آزادی رسد اگر ملوک عالم متحد شوند مانع آزادی من نتوانند شد چون رشید پاشا بمتصرف اعتماد داشت از تعرض و طمع تا چندی منصرف شد حال چنان شخص غیوری باین خضوع بدیدن میآید .

۲۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۵ سفرنامه جلد دوم پاریس:

"... پس از مرخصی آنها دو نفر از رجال ایران تشرّف حاصل نمودند از جمله بیانات مبارکه با ایشان این بود که چهل سال ما را در سجن عکا نگاه داشتند اگر آزاد بودیم در ممالک اخری چقدر کار میدیدیم چه نتایج عظیمه راجع بشرق حاصل میشد . فرمودند : در ایام اخیر و شدت سختی از جمله کارهاییکه کردم این بود که دو بیست و پنج پاکت از مکاتیب احتیای امریکا بکمتره برای سلطان عبدالحمید فرستادم که ببینند در مراسلات بهائیان ابتدا مذاکره سیاسی نیست جمیع را ترجمه کرد خواند کاتبش هم همین مطلب را با و گفت که ایمن حزب بهیچوجه در امور سیاسی مداخله ندارند او فکری کرده گفت گیریم که مادر این بلاد و ممالک ایران بهائیان را تمام کنیم با امریکائیا چه توانیم کرد پس بهترین است که حضرات را بحال خود واگذاریم وهمچنین این مطلب را کاتبش با و گفت که اگر بعبدالبهاء آسیبی وارد شود حتی امریکائیا از حضرت سلطان رنجیده میشوند همین رشید پاشا که حالا از اینجا رفت حاکم بیروت بود جمیع اهالی سوریه از خوف او میلرزیدند و از معتمدین سلطان عبدالحمید بود ما سالها در چار اینگونه نفوس بودیم تا بصرف قدرت کلمة الله بلند شد و جمیع اعناق خاضع گشت . . ."

خدا میداند که نقض ناقضین تا چه حد به وجود مبارک حضرت عبدالبهاء صدمه زد کسآ نکه در آن ایام بشرف لقا مفتخر بودند شاید بتعام صدماتی که از طرف ناقضین بهیکل میثاق وارد میشد واقف نبودند مع الوصف با خواندن خاطرات ایشان تا اندازه ای میتوان به لطمه ای که ناقضین میزدند پی برد مطالب زیر در صفحه ۱۱۷ کتاب خاطرات نه ساله جناب دکتر بیونس افروخته میباشد .

"... بالجمله همان روز جامه دان را بستم فردا صبح زیارت روضه مبارکه و زیارت شمایل مبارک طلعت مقصود کاملاً بعمل آمد و طرف عصر برای عرض و ادعای حضارم فرمودند و در هنگام ورود صدای مبارک از اندرون می شنیدم بقدری متغییرانه و شدت و بصوت بلند فرمایش میفرمودند

که ارکان مرتعش و متزلزل شد از حضرت افغان سؤال کردم چه واقع شده است فرمودند زنانه از طرف ناقصین پیغام های کدورت آمیز همیشه می آورند خلاصه با حال کدورت و ملال در اطاق بیرونی تشریف فرما شده فرمودند جناب خان می بینی بامن چه میکنند برو بایران هرچه دیدی بگو من کتمان کردم دیگر تو کتمان مکن (. . .)

نجم باختر شماره ۱۴ - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ سال پنجم :

شیکاگو بواسطه دکتر ضیا بغدادی میسس جولیت اد پسون

" هوالله "

یا امة الله نامتو رسید مرا مقصد چنان است که سبب شوق و استقامت نفوس برمیثاق شوی تا رویت روشن گردد و قلبت بفیض ملکوت ابهی ملهم شود ثبوت برپیمان را رائجی مثل مشک معطر است مشامها را معنیر نماید و نقض را رائجی که مشام را معدّب کند پس بمشام جان استنشاق نمائید البته فرق در میان دو رائجه میگذارد عالم نقض مثل درخت بی ریشه است عنقریب بکلی خشک گردد ولی عالم عهد مثل شجره مبارکه است که در جویبار آب حیات در نهایت طراوت و لطافت است و روز بروز در نشو و نما است عنقریب اثری از عالم نقض باقی نخواهد ماند کسی حضرت بهاء الله را و نصّ قاطع او را ترک نخواهد نمود و عقب او هم ناقصین ناقصین نخواهد رفت زیرا کلّ ناقصین را بصریح عبارت و خطّ مبارک بکمال قوت امیر باطاعت فرمودند و این نفوس ناقصین را که می بینی آنها کلّ این حقیقت را میدانند ولی عرض در میان آمده است که عقب نقض میروند از خیر الله مکاتبی بخطّ او موجود که صراحتاً میگوید که من شهادت می دهم که تو مسیح ابن الّلهی ولی من این را از او نپذیرفتم مرقوم نمودم که من عبد البهاء هستم حال بجهت غرض متابعت ناقصین نمود ولی این غرض نمی ماند زائل میشود این جیل بگذارد در جیل ثانی یک نفر ناقص نمی ماند . وعلیک البهاء الابهی .

عبد البهاء عباس

نجم باختر شماره ۱۴ - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ :

این مسائل مثل کف دریا میآید و میگردد

در یکی از الواح از اشکالاتی که در امر اتفاق افتاد می افتد میفرمایند :

این مسائل مثل کف دریاست میآید و میگردد شما مطمئن بتأییدات الهیه باشید احتیای الهی چون پای ثبات و استقامت بنمایند توفیقات صمدانیه شامل حال گردد روزی خواهد آمد که ذکری از اینها نخواهد ماند محزون باشید مغموم مگردید بکمال قدرت قیام نمائید زیرا این نفوس مانند ثعالب اند و بندگان جمال مبارک اسد غالب عنقریب این ظاهر و آشکار شود شخصی برمن اعتراض نمود که تمدّن الملک چرا طرد شد و حال آنکه باید جمیع طوائف عالم را دوست داشت و لکن اینقدر ملاحظه نمود که نفس مبارک حضرت بهاء الله

نجم باختر: این خانم محترمه در عرضهاش سؤال نمود که چگونه ثابت از ناقص شناخته میشود.

نفوسی را طرد نمودند و در کلمات مبارک نهایت تحذیر از معاشرت از منافقین میفرمودند بلی با جمیع طوائف عالم باید نهایت دوستی داشت ولی با منافقین معاشرت و الفت ممکن نیست زیرا مضرت بر امر واقع شود منافقین در امر رخنه نمایند و بگلی اساس امر الهی را از ریشه براندازند الفت با منافقین مانند آن است که انسان ماری را در محیط خود بیروزاند یا عقربی را در آستین خود منزل دهد جمیع حواریون مسیح از یهودای استخریوطی اجتناب نمودند و همچنین در مکاتیب پولس مطالعه نمائید که چه قدر منع معاشرت با منافقین کرده است.

آیا باید چنین انسانی را نهایت آمیزش و الفت و محبت نمود یا آنکه باید نفوس را از چنین نفسی محفوظ نمود ولی با جمیع عالم باید در نهایت محبت و مهربانی باشیم یعنی نفوسی که نمیدانند، نه منافقین زیرا منافق سبب شود فساد عظیمی در میان آید ما با کسی نزاعی نداریم نهایتش این است که تمدن الملک بین اصحاب فتنه انداخت بد رجعتی بود که نزد یک بود بنیان الهی بگلی برافتد بکرات توبه کرد بعد از توبه باز فساد کرد نهایت تلغراف در حق او مرقوم گشت که تمدن الملک توحش است و معاشرت با او جائز نیست و اگر چنین نمیشد بنیان الهی بگلی در طهران منهدم میگشت این عبد را مقصودی جز خیر عموم عالم انسانی نه اما اگر ماری مثل تمدن الملک هجوم کند مجبور بر آنم که احبباً را بیدار کنم و اگر نکنم عند الله وعند الخلق مسئولم اما اگر نفسی ضربتی بر نفس من وارد آرد نه امر الله و لوعضوی از اعضای مرا قطع نماید فوراً عفو نمایم و بنهایت مهربانی با او پردازم دشمن را دوست شمرم اما اگر نفسی ضربت امر الله رساند او را دوست نشمرم و اگر وهنی بر امر الله وارد آرد البته تمکین ننمایم

نجم باختر سال پنجم شماره ۱۴ - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ :

عداوت دو نوع است :

عداوت برد و نوع است یک عداوت دینی و یک عداوت شخصی نفس مسلم که دشمنی در حق دوستان دارد از روی عداوت دینی است گمان میکنند که این عداوت سبب تقرب بدرگاه احدیت میشود ولی ناقضین این طور نیستند اینها عداوت شخصی دارند بهرکس بگویم چرا چنین عمل قبیحی کردی چرا دروغ گفستی چرا خیانت کردی میروند ناقض میشود ولی اگر بگویم بارک الله خوب کاری کرده‌ای مسرور میگردد خود ناقضین میدانند چه کرده‌اند بر آنها پوشیده نیست این نفوسیکه از ضراط منحرف میشوند هر قدر انسان بآنها خوشرفتاری و چشم پوشی و عفو و سماح کند بیشتر سبب غفلت و جسارت آنها میشود اگر شخصی کلنگ درد ست گرفته بنیان امر الله را خراب کند چنین توقع دارد که من بگویم بسیار خوب مرحبا خوب کاری کردی بعضی نفوس چنین میدانند که از برای این خلق شده‌اند که جان و مال و رتبه شان و مقام خود را در سبیل جمال مبارک فدا کند و همچنین اشخاصی پیدا میشود که گمان مینمایند که شهادت حضرت اعلی و شهادت احببای الهی و جمیع محن و بلاها و مصائب و رزایا بجهت

این بوده است که بآنها خوش بگذرد جمیع اینها مقدّمه بوده است که او کیف بکند خوش گذرانی نماید و اگر بگوئی خیرجان من چنین نیست ناقض میشود این همه بلایا و مصائب و محن برای چشم و ابروی شما نبوده است چه قدر ربی انصافی است چقدر ظلم است که انسان اینهمه صدمات و رزایا^۱ جمال مبارک را فدای یک هوی و هوس خود نماید عوض اینکه شب و روز بکوشد فکر کند که این شهید اچطور جانفشانی نمودند چگونه در زیر غل و زنجیر تحمّل هر بلائی کردند جمال مبارک چه صدماتی کشید حضرت اعلیٰ چه مشقّتها دید حضرت قدّوس چطور تگّه تگّه شد جناب باب الباب چگونه ریزه ریزه شد سلطان الشّهدا چطور جانفشانی نمود حال انشاء الله اقلّ مایکون من هم ریزه خوار آنها باشم . . .

نجم باختر سال پنجم شماره ۱۴-۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ :

دهقان الهی و مخربین :

امروز در احوال بعضی نفوس سیر میکردم دهقان آسمانی آمد و اراضی را از خس و خاشاک پاک کرد آن دهقان آسمانی بکمال زحمت و مشقّت و تحمّل بلایا و رزایا^۱ این زمین را پاک و مقدّم نمود شخم زد و بعد تخم پاکی در این زمین افشاند و کم کم سبز و خرم شد لکن مقصد این بود که توده توده خرمنها تشکیل دهد و فیض و برکت آسمانی هویدا شود نهالهای بیهمال غرس نمود نسیم بهاری بر آنها وزید و از فیض غمام عنایت آب داد و حرارت آفتاب بر آنها بتابید و نفوسی را انتخاب نمود و گفت شماها از جان و دل خدمت باین نهالها بکنید خدمت باین کشت و زرع نمائید تا نشو و نما نماید و خوشهها و برکت آسمانی حاصل شود و گفت این طور این نهالها را آب دهید باغبانی کنید تا بشمر برسد .

حالا بعضی نفوس آمده اند این کشت را درو میکنند میگوئی چرا درو میکنی آن دهقان الهی این کشت را باین درجه رسانده که خوشه دهد و خرمنها جمع شود میگوید خیر من تعجیل دارم چه کار دارم باینکارها من حالا علف میخوام نهالها را میکند که من حال هیزم میخوام هر چه گفته میشود که ای رفیق درختهای جنگلی بسیار است برو آنها را ببر چه کار ناری باین نهالهای پرطراوت و پر لطافت جواب میدهد من این چیزها را نمیفهم منفعت میطلبم آن معلّم الهی چراغهای نورانی روشن کرده است می آید یکی یکی خاموش میکند میگوئی چرا چنین میکنی میگوید من تاریکی میخوام تا سرقت نمایم برای دزدی تاریکی لازم است این چقدر ربی انصافی است چقدر ظلم است چقدر بی باکی است چقدر ستم است که انسان این نهالهای پر طراوت را که باغبان الهی کشته ببرد و بسوزاند .

باری مقصود اینجاست که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا و جمال مبارک روحی لا حیّانه الفدا

زحمّتها و صدمات و بلیّات و حبس و نسی و ستم و لوم دیدند تا این زمین را مستعد نمودند و شخم زدند و با هزار بلایا و محن آب دادند ماها باید بکوشیم تا این کشت را از سارقین طریق محافظه نمائیم و آبیاری کنیم و بخد مت این نهالها قیام نمائیم تا بار دهند و آن زرع -

خوشه‌ها و خرمنها بیاورد نفوسی که منقطع از ماسوی الله هستند و موقن بآیات الله و موءمن بالله هستند آن نفوس شب و روز میکوشند تا اینکه این کشت الهی نشو و نما نماید و این نهالها پرطراوت و لطافت بیفزاید از روی جان و دل خدمت باین کشت مینماید آنوقت خرمن مشاهده مینمایند نهایت سرور خرمی بر آنها روی دهد و مستبشر و مبسوط میگردد

(هو الله)

" . . . در حق شما بملکوت ابهی عجز و نیاز نمایم و دلها را حیات جدید خواهم و روحها را بشارت آسمانی طلبم تا هر یک آیت کبری شوید و رایت ملکوت ابهی و سبب محبت و الفت بین جمیع بشر گردید و خدمت بعالم انسانی کنید . تا موهبت الهی حاصل گردد و سرور و فرح نامتناهی شامل شود و این مشروط بثبوت بر میثاق است . هر نفسی متمسک بعهد و میثاق بجنود ملااعلی منصور گردد و در درگاه ابهی موقن بفیوض نامتناهی شود . قوه میثاق مانند حرارت آفتاب است که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و نشو و نما بخشد . بهمچنین نور میثاق عالم عقول و نفوس و قلوب و ارواح را تربیت نماید . ع ع

سفرنامه جلد دوم صفحه ۱۳۹ ۱۴ فوریه ۱۹۱۳ :

(هو الله)

واشنگتن مستر ریمی و مسس پارسنز من عبد البهاء هستم حضرت بهاء الله بی مثل و نظیر است کل باید توجه به بهاء الله نمایند در دعا این است مذهب عبد البهاء ثبوت بر میثاق عبارت از محبت و اطاعت امر عبد البهاء است . ع ع

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۴۰ :

(هو الله)

" . . . سبحان الله باوجود این امر مهین الهی و نفوذ کلمه الله و انتشار نجات الله معدودی نوهوسان که اضعف از بعوضه گلخن و خزانند مقصدشان نقض میثاق و شکست پیمان است هیئات این آهنگ ملکوتی را غراب ناسوتی مقاومت نتواند و این نغمه بلبل معانسی را کلاغ گلخن نانی مقابلی نتواند شهپر جبریل را بال و پر ذباب همعنان نشود و انوار شمس حقیقت را ظلمات نکبت و ذلت نبوشاند اگر انصاف باشد کل شهادت دهند که این قلم جز بمدد عنایت جمال مبارک شرق و غرب را بحرکت نیارد و این نغمه جز بتأیید اسم اعظم بافاق اهتزاز نیخشد

از بیانات شفاهی حضرت عبد البهاء ۷ جولای (۱۹۱۲) ۱۴۸ سفرنامه جلد اول - ست لواگتسنگر را امر بحرکت فرمودند و بیانات مبارکه باو بسیار موءکد و شدید از جمله این عبارت بود :

" جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند نه مخالفت و این را من محض حفظ

امرالله واتحاد احبّاء ميگويم اگر نه بجهت سدّ اوهام و رفع اختلاف بود اظهار اين كه من مركز ميثاقم نمي نمودم ما بايد بندگي جمال مبارك نعمائم و عنايات و وصايات او را فراموش نكنيم و الا اگر نفعه و اثرى از وجود درما باشد فوراً معدوم ميشويم احبّاء بايد بيدار باشند هر كس كلمه بد و ن نص بگويد اختلاف بين احباب بيندازد جمال مبارك اين عهد را براي اطاعت گرفتند يعنى احدى از خود كلمه نگويد اجتهاد ننمايد و الا هر كس بايى مفتوح نمايد و نسّ الهى را تفسير كند چون يكي گويد من قوه روح القدس دارم خوب مي فهمم فوراً هر كس گويد منم داراي روح القدس حتى اين پيره زنها . با آنكه قوه قدسيّه در جمال مبارك است و بياش بامن والسلام .

اينطور كه باشد ديگر اختلاف نميشود ماهمه بايد در فكر تبليغ باشيم هر كس فكر ديگرى دارد بداند كه سبب اختلاف خواهد شد .

۳۰ مى ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۱ سفرنامه جلد اول :

در همان اوقات بود كه مكرر مي فرمودند " من مبيّن منصوص جمال مبارك و منصوص قلم اعلى كل بايد اطاعت نمايد جميع امور به مبيّن منصوص راجع و اما بعد رجوع به بيت العدل اعظم الهى است . "

۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۵ سفرنامه جلد اول :

از جمله بيانات مباركه اين بود كه اگر جمال مبارك قيام و امرالله را بلند نمي فرمودند امر حضرت نقطه اولي بلكي محو شده بود همين طور بعد از صعود جمال قدم اگر قوه ميثاق نبود معلوم ميشد كه چه مي كردند چگونه مانند يحيى اوقات را حصر در تعداد ازواج و شؤون نفس و هوى مينمودند و ميزان الهى را از كف مي گذاشتند .

۲۶ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۹۲ سفرنامه جلد اول :

" . . . عصر در جمع احبّاء بامه الله مسيس كروك رو نموده فرمودند بگوئيد مو من بيهاه الله كسى است كه ثابت بر ميثاق است هر كس بر پيمان الهى ثابت است مو من است و خادم احبّاء الهى است و ساعى در اتحاد و وحدت بهائى و مروج يگانگى و الفت ياران رحمانى آيا ميشود كسى كتابى را قبول داشته باشد بدون قبول معلّم كتاب آيا ممكن است موقن بافتاب باشد و منكر شعاع آفتاب پس هر كس انكار شعاع آفتاب كند انكار آفتاب نموده . . . "

هدف مبارک از سفر به اروپا و امریکا

با مطالعه مطالب زیر به هدف این سفر تاریخی که در عالم ادیان بی نظیر بوده پی میبریم و وسعت نظر هیکل مبارک را در مییابیم.

۲۷ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳۷ سفرنامه جلد اول :

"... حین صحبت شخصی دیگر مشرف و از مقصد و سفر مبارک استفسار نمود فرمودند :
"من بآمریکا آمدم تا علم صلح عمومی بلند کنم، آمده‌ام ترویج وحدت عالم انسانی نمایم، مقصد الفت و محبت بین ادیان است، ولی بعضی در راه از من میپرسند که آیا مملکت شما آباد است، درختهای خوب دارد، میوه‌های آبدار پیدا میشود، حیوانات خوش شکل و اسبهای خوب و تازیهای مرغوب بدست میآید؟ اما من از اشجار عالم وجود و اثمار کمالات انسانی و شمیم اخلاق رحمانی حکایت میکنم و نفوس را بملکوت الهی میخوانم".

اول ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۵۴ سفرنامه جلد دوم :

"... در مجمع صبح عنوان نطق مبارک این بود . "دو سال است در امریکا و اروپا گردش میکنم و مقصدم اعلان وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است که حضرت بها^۱ الله آنرا تأسیس فرمودند ."

۲۷ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۴ سفرنامه جلد دوم :

"... چون از سفر مبارک سوآل نمودند با نهایت قدرت و هیمنه فرمودند که :
"من آمده‌ام تا مدنیت الهیه را ترویج نمایم، مدنیتهی که حضرت بها^۱ الله در شرق تأسیس فرمودند، مدنیتهی که خدمت بعالم اخلاق نماید، مدنیتهی که سبب صلح عمومی است، مدنیتهی که مروج وحدت عالم انسانی است".

۲۴ دسامبر ۱۹۱۲ ص ۳۶-۴ سفرنامه جلد اول :

"... بعضی از روزنامه نویسیها مشرف شدند و از جمله مقالات مبارکه خطاب بآنها این بود که چون پرسیدند وجود مبارک از کجا تشریف میآورند و مقصد مبارک از این سفر چیست فرمودند ؟

"از آمریکا میآیم هشت ماه در صفحات آمریکا بودم بهر شهری رفتم و در کنائس و مجامع هر مدینه‌ای صحبت داشتم و در کنفرانس عدیده مثل کنفرانس لکه‌مهانگ مدعو بودم و در دارالفنون حاضر، همه جا بدعوت برای صحبت رفتم و اساس گفتگوی من تعالیم حضرت بها^۱ الله بود که بموجب آن تعالیم، کل را دعوت نمودم بصلح عمومی بین ادیان و صلح عمومی بین اجناس و صلح عمومی بین دول و اقالیم و دلائل بر وجوب صلح اقامه نمودم و بپراهمین عقلیه ثابت و محقق داشتم که امروز اعظم و انزوم امور صلح عمومی است و سبب آسایش عالم انسانی و اعظم

وسیله حل مشکلات، زیرا این قرن انوار است. . . حال بااروپا آدم الحمد لله در این شهر کنفرانس صلح تشکیل شد، و این بسیار سبب سزور است که در این مرکز مهم بین وکلای ملل تأسیس چنین کنفرانسی شود لهذا امید وارم که انوار صلح عمومی بتابد و این ملت نجیبه و دولت عادله موفق بآن شوند که این اساس متین صلح عمومی که بنیان آسایش نوع انسانی است در اینجا تأسیس شود حرب بالکان بانتهی رسد و حقوق طرفین محفوظ ماند و محافظه گردد و الا شراره اش عالمگیر شود علی الخصوص اروپا که مانند جبهه خانه پر از مواد التهابیه است و منتظر یک شراره که اروپا را زیر و زبر نماید پس چاره جز صلح عمومی نماند. امروز این امر - اعظم امور است از خدا میخواهم که میسر شود امریکا و اروپا در مدنیّت مادّیه نهایت ترقی نموده روز بروز در ترقی است امید است مدنیّت الهیه نیز در این ممالک تأسیس شود یعنی مدنیّتی که انبیای الهی تأسیس نمودند و تعلق بعالم اخلاق و تربیت روحانی دارد و سبب قوت معنویه عالم انسانی است."

۱۳ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۰ سفرنامه جلد دوم:

سؤال از مسافرت و مقصد مبارک کردند فرمودند:

"من از آمریکا میآیم ۹ ماه در آن ممالک مسافر بودم در اکثر کنائس و مجامع نطق کردم، جمیع را بوحدهت عالم انسانی خواندم و بصلح عمومی، صلح بین ملل، صلح بین ادیان، صلح بین اجناس، صلح بین اقالیم دعوت نمودم فوائد صلح را بیان کردم، مضرات جنگ و جدال را شرح دادم و اعلان نمودم که اساس ادیان الهی یکی است و این اختلافات از تقالید است اگر اهل ادیان تقالید را ترک کنند کل متفق شوند خلاصه جمیع را دعوت بر محبت و اتحاد نمودم و بر ترویج صلح عمومی دلالت کردم تا بین بشر جدال و نزاع نماند جمیع بکفایت ان شوند و در نهایت محبت و الفت بایکدیگر معاشرت و سلوک نمایند و شرق و غرب دست در آغوش شوند این تعالیم در قلوب خیلی تأثیر نمود در هر جمعی در صلح عمومی متفق گشتند. حالا در امریکا نفوس خیلی مایل بصلحند و امید چنان است که نتایج مهمه حاصل شود مقصد من از سفر بلندن هم همین است."

پرسیدند: آیا شما مسیح هستید؟

فرمودند: "من بنده خدا هستم"

۳۰ آوریل ۱۹۱۳ ص ۲۷۲ سفرنامه جلد دوم اشتوتگارت:

... فردا ما از اشتوتگارت حرکت خواهیم کرد الحمد لله باینجا آمدیم شماها را ملاقات نمودیم نهایت تعلق روحانی حاصل گردید ما سعی میکنیم بلکه شرق و غرب روابط کامله یابند و این آمدن من باینجاها مقدمه آنست، این اول طلوعست، امید وارم انوار نیر وحدت بر جمیع اقالیم بتابد نفوس ام مانند قطراتند چون متحد شوند بحری اعظم تشکیل شود امید چنانست

که کل متفق گردند تا دریای یگانگی بحر وحدت عالم انسانی بموج آید این اغنام متفرقه جمع شوند در ظل تربیت شبان الهی در آیند تا در چمنستان سعادت و احسان آرامگاه دل و جان جویند و از سرچشمه حیات سرمدی بنوشند مقصد ما این است زیرا نفوس بنی آدم مانند اغنام متفرقه حیران و پربیشان در صحاری و تلال و جبال عالمنده چسه خوب است که جمیع جمع شوند و در این چمن الهی در نهایت الفت و آسایش زندگانی نمایند در تحت صیانت دائمی حقیقی باشند این نفوس انسانی بمثابه اطفالند پدر حقیقی خداست چه زیباست که این - اطفال برخوان موهبت الهی در ظل پدر آسمانی مجتمع گردند و مربای تربیت آن پدر مهربان شوند.

اهمیت سفر تاریخی حضرت عبدالبهاء به غرب

این معنی از بیاناتی که ذیلاً ذکر گردیده بخوبی آشکاراست و هیكل مبارک بنفسه المقدس شهادت بر اهمیت این سفر تاریخی داده است:

۵ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۷ جلد دوم سفرنامه :

"اهمیت این سفر بعد معلوم خواهد شد تا حال چنین امری واقع نگشته و در هیچ عصری دیده نشده که نفسی از شرق باقصی بلاد غرب مسافرت نماید در حالتیکه در تبلیغ امرالله و تعالیم بدیعه و مسائل الهیه در معابد و مجامع ام مختلفه چنان قائم و ناطق گردد که احدی را مجال انکار و اعتراض نماید بلکه کل مفتون و مجذوب شوند و نهایت عزت و احترام را اظهار نمایند. حضرت مسیح در مملکت خود چند مرتبه به بیت المقدس و مجامع اسرائیلیان داخل و بنصائح و مواعظ مشغول شدند ملاحظه نمائید که بعد علمای مسیحیه چگونه این مسئله را اهمیت دادند دیگر معلومست این سفر چه اهمیتی پیدا خواهد نمود که ما در کنائس - عظمی و مجامع کبری با علی النداء ندای یا بهاء الابهی برآوردیم و بافصح بیان و اتم برهان بشارت بملکوت الله دادیم و به بیان تعالیم جمال مبارک پرداختیم. در معابد یهود باثبات دیانت مسیح و حقیقت اسلام برخاستیم در کنائس مسیحیان بذکر عظمت و بزرگواری محمّد رسول الله ناطق شدیم در مجامع اشتراکیون قوانین انتظام و آسایش عالم آفرینش را شرح دادیم در محافل مادیون قوه خارق العاده ماوراء الطبیعه را ثابت و محقق نمودیم، در - کنگره های صلح و کنفرانسهای ام ندای جمال قدم را بلند کردیم و آنچه که سبب انتشار صلح عمومی و ترویج وحدت عالم انسانی است زبان گشودیم بقسمی که در هر مجمع جمیع اعضاء خاضع شد لسانها بستایش ناطق گشت دلها منجذب بنفحات الله گردید و جانها مستبشر به بشارات الله دیگر به بینید چه خیراست. انتهى

۶. دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۱ سفرنامه مبارک جلد دوم :

"در ممالک آمریکا تخمی افشاند شد نفوس خیلی بحرکت و هیجان آمدند دیگر ناخدا چه خواهد الحمد لله ما بفرموده حضرت مسیح عمل نمودیم از هر شهر و دیاری که عبور کردیم گرد و غبار برگفتش و دامن ماننشست و در نهایت انقطاع نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله شد. انتهى"

۲. آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۰ سفرنامه مبارک جلد اول :

... و دیگر آنشب از جمله بیانات مبارکه این بود که :

"جمیع افکار مشغول این سفر است بامور دیگر نمیتوان برداخت از بس نتایج این سفر عظیم است تا حال در امر جمال مبارک امری باین عظمت واقع نشده."

۴. سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۷ سفرنامه مبارک جلد اول :

"... بلی قدر و عظمت این سفر هنوز معلوم نیست بعد معلوم میشود چون ما مقصدی از این سفر جز عبودیت آستان احدیت نداشتیم لهذا تأیید رسید و بارقه عنایت و توفیق دمید ..."

۱۲. سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۰ سفرنامه مبارک جلد اول :

"... و در ترن چون روزنامه‌های بناله ترجمه و بحضور مبارک عرض میشد باز شکر نصرت و حمایت ملکوت ابهی میفرمودند که تأیید و نصرت ملکوت ابهی اظهر من الشمس است هیچ چشم و گوشش تا حال چنین تأییدی نهدیده و نه شنیده حضرت مسیح در معبد یهود وارد - ولی از تعالیم تورات بیان فرمود یا منع بیع و شری در بیت الله و مسیحیان تاکنون آنرا اهمیّت میدهند و بزم سرور برپا مینمایند اما امروز بتأییدات جمال ابهی در ممالک غرب در مجامع و کنائس عظمی امرالله بنهایت وضوح ابلاغ میشود."

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۸۹ :

"هو الله"

ای منادی پیمان چندیست در این صفحات بنشر آیات بیانات اوقات میگذرد و در کنائس^{علی} و مجامع کبری صریحاً "اثبات نبوت حضرت رسول و ظهور حضرت اعلی و تجلی شمس حقیقت روحی لهم الفداء بدلائل و براهین میگردد و جمیع حاضرین سامع لا تسمع لهم همسا و حین خروج جمیع حاضرین میآیند دست میگیرند و اظهار ممنونیت میکنند هر یک که بهائی بوده و یا شده علامت این است که در وقت مصافحه الله ابهی میگوید این نشانه امتیاز است فردی از افراد اعتراض ننماید زیرا صحبت بنوعی میشود که ابداً برای نفسی مجال اعتراض نمی‌ماند نوعی تقریر میشود که عقول و افکار قبول مینماید و به حسب استعداد و قابلیت حاضرین صحبت میشود بهر طرفک آن بدرستی کند ... درصد کنائس اثبات نبوت حضرت میشود و ابداً نفسی اعتراض ننماید و جمیع گوش میدهند و ساکت و صامت هستند امید است که بعون و عنایت

جمال مبارک روحی لاجبانه الفدا فریاد این مور ضعیف طنین شدیدی در آذان مستمعین اندازد آنه یونق من یشاء علی مایشاء"

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۳۷ :

" . . . عبد البها^۱ در کنائس و محافل اروپ و امریک در اکثر مدن نعره زنان اعلان امر حضرت بها^۱ الله نمود و ندا بملکوت ابهی کرد و براهین لامعه اقامه نمود و دلائل ظاهره و حجّت باهره اظهار کرد ابدأ از برای نفسی عذری نماید بلکه بسیاری از خطابه‌ها در روزنامه‌ها اعلان بافاق شد"

مکاتیب جلد چهارم ص ۸۸ :

" . . . وندای یا بها^۱ الابهی بلند و عبد البها^۱ در کنائس عظمی و مجامع کبری نعره زنان اثبات حقیقت حضرت رسول و حضرت اعلی و طلوع شمس بها^۱ الله مینماید و اکثر جرائد نهایت ستایش مینمایند"

۱۳ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۵ سفرنامه مبارک جلد اول :

" در جمیع تواریخ عالم نظر کنید ببینید هیچ چنین حکایتی هست که شخصی شرقی در ممالک غرب و انگهی امریکا حاضر شود و در جمیع کنائس و مجامع ایالات متّحده فریاد برآرد و در هر شهری از شهرهای بزرگ امریکا ندای الهی را بلند نماید جمیع را بملکوت ابهی بخواند و ابدأ "نفسی اعتراضی ننماید بلکه حاضرین محافل بنهایت دقت و مسرّت استماع بیان او نماید این نیست مگر بتأیید اتملکوت ابهی"

صفحه ۲۰ - ۲۱ سفرنامه مبارک جلد اول :

" . . . سابق طی بحر محیط باین سهولت ممکن نبود و تاکنون این نحو مسافر هم از ایران بامریکا نرفته بعضی رفته‌اند ولی برای منافع شخصی و امور جزئی میتوان گفت این اول سفر شرقیان است بامریکا . امید شدید بتأییدات الهیه است که از هر جهت ابواب نصر و فتوح مفتوح گردد زیرا امروز جمیع ملل عالم مغلوبند و غلبه و عزّت طائف حول بندگان جمال مبارک است جمیع مقاصد محو شود مگر این مقصد جلیل معهدا مشقّت و ذلّت در این سبیل عین راحت و عزّتست و زحمت، نفس رحمت ."

۲۸ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷۶ سفرنامه مبارک جلد اول :

(هیكل مبارک حین عبور با ترن بسوی غرب آمریکا در حالیکه در طرف راست کوههای کلرادو در طرف چپ رودخانه بود .)

. . . . و چون مرکب مبارک از آنحدود گذشت فرمودند :

"حضرات: الطاف جمال مبارک موج میزند الان چون نگاه میکنم می بینم بحر عنایتش -"

مواجست و میفرماید من باشما هستم واقعاً اگر این نویدهای مبارک و نصرت و حمایت او نبود من چه میکردم یک نفر است و این شرق و غرب امریکا در این کوه و صحرا شوخی نیست بلفظ گفتن آسان است بتصور نمیآید که ما را در این کنائس راه بدهند ببینید چه تأیید و عنایتی رسید این سفر سفر عجیبی است شکر کنید جمال مبارک را که چنین تأییداتی شامل حال شد."

۲۲ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۶ جلد اول سفرنامه مبارک :

... به احبای پورتلند و سیاتل که آنروز تازه برای تشرف آمده بودند بسیار اظهار

عنایت فرمودند و از جمله بیان مبارک بآنها این بود که :

"تا حال واقع نشده که از شرق شخصی بفریب بیاید محض انبعاثات وجدانی و ملاقات -

دوستان الهی و باین درجه با نفوس محترمه الفت و محبت صمیمی داشته باشد بدون روابط ملکی و مقصد سیاسی و تجارت و سیاحت این قضیه مثل ندارد و در هیچیک از تواریخ نیست و اگر نفوسی هم آمده اند بجهت سیاحت و تجارت و مقاصد دیگر بوده."

مکاتیب جلد چهارم ص ۱۱۷ :

"باری تعالیم جمال مبارک روحی له الفداء نعره زنان در امریک و بریطانیا و فرانسه و آلمان در مجامع عظمی و کنائس کبری بیان شد و شرح و تشریح گشت لهذا حجت برکل بالغ گردید"

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۱۳۵ :

(هوالله)

ای یاران عبدالبهاء در بین افواج و امواج در محیط اعظم در وقت طوفان نامه یاران - خواندم چون موج محبت لله و فی الله اوج گرفت بتحریر جواب پرداختم تا بدانید که نامه شما چه تأثیری نمود مدتی بود که در امریک در محافل و کنائس دور و نزدیک آهنگ خوشی بلند بود ، یکی نعره یا بهاء الابهی میزد ، یکی فریاد یا علی الاعلی بلند مینمود در هر شهر و لوله و غلغله و در ارکان عالم امکان اهتزاز و زلزله بود ایامی چنین در سبیل نور مبین بگذشت ، بیگانه و آشنا حیران بودند که این چه طوفانی است شبهه نیست که پایان این طوفان طراوت و لطافت بوستان و گلستان است البته گریه ابر بهاری خنده چمن گردد و باران و بوران را - نهایت ، سوزی و خرمی کوه و بیابان ...

نفوس مهمه‌ایکه در امریکا و اروپا مشرف شدند

هنگام اقامت هیکل مطهر حضرت عبدالبهاء در آمریکا و اروپا نفوس مهمه‌ای شرف حضور یافتند و تحت تأثیر شخصیت روحانی و احاطه علمی هیکل مبارک قرار گرفتند ولی در نهایت تأسف شرح جزئیات تشرف ایشان و سؤال و جوابهایی که احياناً بعمل آمده است ثبت نگردیده است در حالیکه بیگمان یکی از شیرین ترین مطالبی که در سفر بغرب پیش آمده ملاقات چنین نفوس مهمه بوده است: اینک با ذکر مأخذ و مدارک این نوع ملاقاتها را ذیلاً درج مینماید و اگر دوستان عزیز مدارکی مبنی بر ملاقات حضرت عبدالبهاء در سفر غرب با نفوس مهمه دیگری دارند میتوانند مکمل این فصل باشند. ضمناً جناب زرقانی نام بسیاری از رجال مهم ایران را که حضور مبارک مشرف شده‌اند بنا بملاحظاتی عمداً ننوشته‌اند ولی باتوجه به نوشته زیسر شاید بتوان روزی این فصل را کاملاً تکمیل کرد.

در صفحه ۲۰۵ جلد دوم سفرنامه جناب زرقانی مینویسند که ذکر نام بزرگان بنا بر مصالحی نوشته نشد ولی میرزا احمد سهراب ضمن مکاتیبش با امریکا نام آنها را برده اگر این مکاتبات پیدا شود نام این نفوس معلوم خواهد گردید.

۱- ملاقات با گراهام بل مخترع تلغن:

این شخص عالم و مخترع بزرگ که نام کاملش الکساندر گراهام بل Alexander Graham Bell است و در سال ۱۸۴۷ یعنی سه سال پس از اظهار امر مبارک حضرت ربّ اعلی و تولّد حضرت عبدالبهاء در شهر ادینبورگ واقع در اسکاتلند بدنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات و ارتقاء بمقام استادی با امریکا رفت و در آنجا ساکن شد و اختراعش را در آنجا بوجود آورد بهمین دلیل او را مخترع آمریکائی میدانند. این شخص سه سال از حضرت عبدالبهاء کوچکتر بود بنابراین در موقع زیارت طلعت پیمان در سال ۱۹۱۲ که پیرمردی معروف و عالمی مخترع بود ۵۶ سال از عمرش میگذشت. این مخترع معروف یکسال پس از صعود مبارک در سال ۱۹۲۲ درگذشت بل در مارس ۱۸۷۶ موقتاً با اختراع تلغن که یکی از مهمترین وسائل ارتباطی جهان ما است گردید یعنی سیزده سال پس از ظهور جمال اقدس ابهی. پس از این مقدمه بنوشته جناب محمود زرقانی علیه بهاءالله در کتاب سفرنامه مبارک توجه میکنیم:

۲۴ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۴۹-۵۱ سفرنامه جلد اول:

"... با اینحالت کالسهک برق سیر از سرعت میبیرید تا بمنزل مستر بل رسید. آن شخص جلیل مخترع تلیفون و رئیس هیئت علمیه بود و پیرمرد بسیار خلیق و ظریفی که یوم قبل بمنزل مبارک آمده مشرف شد و رجاء نمود که در مجمع علمی آنها تشریف فرما شوند و آن هیئت را ممنون و سرفراز فرمایند وقتی وجود مبارک ورود فرمودند همه برخاستند یک یک دست دادند و نفوسیکه از پیش مشرف شده بودند وجود مبارک را باکمال شرف و افتخار بسائترین معترفی کردند و آن نحو احترام درید و مجلس نهایت خضوع آنها را ظاهر میساخت بعد از جلوس

مبارک بمذاکرات علمیّه پرداختند و هر یک در فنّ خود تجربه خویش را بیان مینمود و در آن بحث میکردند پس از گفتگوی یکدو نفر مستربل خواهش بیان مقدّمه‌ئی در تاریخ این امر از جناب علیقلیخان سفیر ایران نمود. پس از آن رجای نطق مبارک کرد و از تشریف فرمائی مبارک شکر و ستایش نمود. لهذا از لسان اطهر مقدّمه‌ئی در ذکر حسن اخلاق و آداب حضرات و بعد شرحی در فضائل و نتایج علم و عظمت این عصر و ارتباط نوع انسانی و ذکر ظهور بدیع صادر و جاری مستربل ببینهایت شادمان شده برخاست و اظهار ممنونیت و تشکر از بیانات صادره از نم عنایت نمود و تأثیر نطق مبارک در قلوب حاضرین چنان بود که چون یکی از اعضاء دیگر انجمن نوبت صحبت رسید آن شخص محترم برخاسته گفت با این نطق سرور جلیل شرق دیگر من بالسان کلّیل چه بگویم و نشست بدین منوال چند نفر صحبت مختصر نمودند تا از مجلس برخاست و مستربل بحضور مبارک و سائیرین اشاره رفتن بتالار دیگر نمود چون قریب نصف شب بود بر حسب عادت اهل غرب که آخر شب قبل از خواب هم چیزی (شب چره) میخورند سفره و میزبانان و گوشت و کباب و آجیل و میوه و شربت آراسته و مزین بود. بنا وجود یک وجود انور تا آنوقت شام میل نفرموده بودند باز مشغول صحبت شدند و بواسطه مستربل با حرم و دخترش گفتگو میفرمودند. خانم محترمه ایشان گنگ و کر بود ولی بواسطه اشارات حرکت دست و فشار انگشتها با او صحبت میکردند و این علم را بد رجعتی تکمیل کرده اند که بنهایت آسانی با کران و گنگان گفتگو مینمایند مثل علم خط و نقطه و تأنی و سرعت حرکت در تلگراف از قرار مذکور مستربل در بد و اختراع تلیفون مقصودش اختراع آلتی برای مکالمه با کران و گنگان بوده از بس تعلق خاطر بحرم محترمه اش داشته شب و روز در این فکر میکوشد و نتیجه آن اختراع تلیفون میشود ولی از آن اختراع بمقصد اول نائل نمیکرد و بمناسبت این صحبت لسان مبارک باین بیان ناطق که اکثر صنایع مهّمه از همین راه اختراع شده مانند طلب کیمیا که سبب ظهور هزارها ادویّه مفیده گشته و یا بجهت عبور بخط مستقیم از اروپا به هند کشف قطعه امریکا شده و قس علی هذا.

۲- تشرّف سفیر عثمانی بحضور انور:

۲۵ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۱-۵۲ سفرنامه جلد اول:

..... آن شب سفیر عثمانی حضرت ضیاء پاشا از حضور مبارک دعوت نموده بود اکثر خدام حضور و جمعی از اعیان نیز مدعو بودند. ضیافت ملوکانه‌ئی بود و مهمانها همه با لباسهای رسمی حاضر و در آن مجمع دو نطق مختصر فرمودند اول نطق مبارک با کمال جلال و جمال در تأثیر کلام مظاهر امرالله و قوه عظیمه نائقه انبیا بود و بعد سرمیز جناب سفیر صفحه‌ئی که در تبریک و تمجید مبارک بترکی نوشته بودند خوانده تقدیم نمود که ترجمه آن اینست: هو - انوار فضل و کمالات حضرتش در ارض بدیع و عالم جدیدی اینا زمانه را منصور در ارشاد و نورانیت مینماید و بجهت انتشار محاسن اخلاق بشریّه هزاران زحمات و فداکاری

را تحمل فرموده‌اند و محض حصول سعادت حضور مبارکشان جمعیت ما را شرف بخشیده — حضرت عبدالبهاء فرید عصر کد نزد ماها بسیار معزز و مبارکند دعای از دیاد عمرو عافیت ایشان را از حضرت رب العالمین خدای لم یزل سائل و آملیم و ورود مبارکشان را تبریک میگویم (ضیا پاشا)

۳- تشرّف رئیس جمهور آمریکا بحضور مبارک :

متأسفانه در این مورد اطلاع کاملی در دست نیست و جناب محمود زرقانی در نهایت اختصار این موضوع را در سفرنامه مبارک در طی یک جمله نوشته‌اند و در نهایت تعجب معلوم نیست چرا در باره ملاقات و دعوت سفیر عثمانی دو صفحه مطلب نوشته و نطق خیرمقدم او را ترجمه و مندرج نموده ولی در باره این ملاقات مهم در ۲۵ آوریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۳ سفرنامه جلد اول فقط مرقوم داشته‌اند :

" . . . آن ایام نفوس بسیار مجلل تشرّف حاصل مینمودند حتی مستر روزولت رئیس جمهور مخصوص مشرف و بنهایت خضوع موفّق شد . توضیح آنکه این شخص ثنود و روزولت و بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا است که از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ رئیس جمهور آمریکا بوده است و هنگام تشرّف دارای این سمت نبوده و با فرانکلین روزولت که بین سالهای ۱۹۳۳ — ۱۹۴۵ ریاست جمهوری آمریکا را بعهده داشته‌نباید اشتباه شود .

۴- ملاقات وزیر مالیه آمریکا :

۲۷ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۵ سفرنامه جلد اول :

. . . . ناهار را وزیر مالیه (۱) حضور مبارک صرف نمود و حین مرخصی از شدت شوق متبسم و خندان بود

۵- شرقیایی اد میرال پری کاشف قطب شمالی :

شب آخر توقف هیکل اطهر در واشنگتن خانم پارسنز مهمانی مجلّی در یکی از سالنهای شهر بافتخار طلعت پیمان داد . در آن جمع عده کثیری از رجال کشور بودند از جمله سر اد میرال پری .

۲۷ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۷ سفرنامه جلد اول :

. . . به سراد میرال پری کاشف قطب شمال فرمودند امید وارم مجهولات عالم ملکوت را معلوم کنی

۵ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۵ سفرنامه جلد اول :

جمعیت آن مجلس همه از اعیان و صاحب منصبان و جنرالهای آن مملکت بود . . . در وقت خوراک بعضی از مشا هیر رجال شروع به صحبت و نطق نمودند از جمله مستر اد میرال پری که

شخص شهیری است و کاشف قطب شمالی شرحی از کیفیت و وضع سفر خود بجهت کشف قطب شمالی ذکر کرد و بعد باوصاف طلعت مشهود و تشرّف بحضور انور و اهمّیت تعالیم مبارکه پرداخته آخر رجای نطق مختصری از محضر اطهر نمود

۶- تشرّف پرنس محمد علی پاشا براد رخد یو مصر:

۲۲ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۶۲-۱۶۳ سفرنامه جلد اول :

آروز موکب اقدس در شرف حرکت از نیویورک بسمت بستن دویلین بود ولی بجهت تشرّف برادر حضرت خدیو مصر امیر جلیل پرنس محمد علی پاشا در حرکت و مسافرت مبارک تأخیر واقع دو مرتبه دید و بازدید فرمودند و در هر مرتبه ئی آن شخص جلیل با قلب منیر نهایت محبت و انجذاب حاصل نمود چنانچه بعد از مراجعت بمصر امیر مذکور در سفرنامه خود که آنرا بطبع رسانیده و الحال در جمیع بلاد بر مصر و غیرها موجود است حکایت تشرّف خویش را بحضور مبارک چنین مینویسد

۷- شرفیابی سفیر انگلیس در امریکا:

۲۸ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۷ سفرنامه جلد اول :

. از جمله سفرائی که منزل مبارک آمدند سفیر انگلیز بود و در ساحت اقدس بینهایت خاضع و همچنین نفوس سائره

۸- شرفیابی پن شو وزیر کابینه امریکا:

۳ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۳ سفرنامه جلد اول :

چون بر حسب دعوت مسترین شو یکی از وزراء کابینه دولت جمهوری امریکا به بیلاق میلفرد تشریف بردند نفوسی از اجله امریکا یکشنبه روز در آنجا حالتی دل دوز یافتند

۹- شرفیابی عدهای از رجال ایران از جمله انتظام السلطنه

اول نوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۶ سفرنامه جلد دوم: پاریس.

. و از مهمانان محترم حضرت وزیر مختار و منشی سفارتخانه و آقای انتظام السلطنه در بزم احسان جمال پیمان سرور دل و جان جستند پس از ورود مبارک و بیان چند حکایت و اظهار عنایت بهر یک سرمیز تشریف بردند .

۱۰- تشرّف سفیر ایران در فرانسه و سرتوماس بارکلی:

۲۰ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳ سفرنامه جلد دوم :

. از آنجمله عصر از بزرگان وطن حضرت سفیر ایران بتشرّف حضور افتخار و سرور موفور جست و از بیانات مبارکه خطاب بایشان یکی این بود که چون از نصیحت بهموطنان نتیجه ئی ندیدیم و گوش شنوائی نجستم لاید توجه بغرب نمودیم وقتی که آنها خانمان را -

بیاد میدادند ما بفتوحات ابدی مشغول بودیم فتوحاتی که در مستقبل سبب عزت ابدی^{۱۳} شرقیان است و تاج افتخار ایران و ایرانیان .

... صدر انجمن و رئیس مجلس جناب سرتوماس بارکلی بودند و آن وجود محترم از بزرگان ملت انگلیز ابتدا و انتهای مجلس در معرفی و ثنای طلعت پیمان داد سخن دادند حتی اظهار افتخار و سرافرازی خود از بودن در چنان محضر مبارکی نمودند و تعالیم مبارکه را مابه احتیاج ام و مایه اصلاح و ترقی اهل عالم گفتند

۱۱- شرفیابی پاشا و ات عثمانی احمد پاشا و منیر پاشا :

۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

... عصر آنروز بعضی از پاشا و ات با خانمهای محترمه عثمانی از نصایح و وصایای مبارکه حالت شکر و شوق عظیم حاصل نمودند بد رجهئی که اکثر ایام بشرف لقا مشرف میگشتند و بیشتر احمد پاشا و منیر پاشا و کسان آنها مجذوب کلمه الله و مفتون طلعت نورا بودند

۱۲- تشرف مهاراجه راج پوتانا :

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۳ سفرنامه جلد دوم : لندن .

... آنشب وجود اطهر و بعضی از خدام و احباب در منزل مهاراجه راج پوتانا (ملک زاده) هند موعود جمعی دیگر از نفوس جلیله شرق و غرب سرمیز حاضر و در آن بزم با صفا بشرف لقا مشرف و از عنایات کبری بهره ور و از اطعمه رنگین و غذاهای شرقی در محضر مشرق فضل و عطا مرزوق و مفتخر بودند اما لذائذ روحانی که جمیع را شکرگو و ثنا خوان بزم وجود و احسان نمود نطق دلبر و بیانات احلای طلعت پیمان و مطلع فیض یزدان بود از این بیانات و حکایات صادره از فم اطهر قلوب بی نهایت متأثر شد و جمیع اظهار ممنونیت و تشکر کردند مخصوص مهاراجه صاحب که مکرر حین حرکت در محضر انور بیان خلوص و ارادت نمود و از هیکل اقدس و بنده خواهی و رجای مسافرت بهند کرد .

۱۳- تشرف جمعی از رجال سیاسی ایران :

۲۲ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

... همچنین از هموطنان جناب انتظام السلطنه و جناب قائم مقامی و سرکار معیر الممالک که ایشان از لندن ملتزم رکاب مبارک بودند بساحت اقدس اعلی مشرف شدند و هیکل اطهر بجهت حضرات حکایت از محافل و کنائس عظمی و اعلی امرالله در بلاد آمریکا میفرمودند و در ضمن این بیانات از فم مطهر صادر میشد که " هنگامیکه ایرانیها بخود مشغول بودند و ایران را بیاد میدادند ما در اقالیم و اسعه امریک بفتوحات روحانیه و ترویج عزت ابدیه مشغول بودیم " همچنین شب به تبیین آیات کتاب ملوک و اخبار و انقلاب امور در ممالک عثمانی میفرمودند و آیات مبارکه لوح رئیس را تلاوت میکردند و میفرمودند بنویسید این الواح مبارکه را بخوانند

و نشر دهند . سابق مسلمین در تفسیر الم غلبت الروم وهم بعد غلبهم سیغلبون چه تفصیل و تفسیر مینوشتند ولی حال چون در این ظهور اعظم اینگونه علم و قدرت جمال قدم راطاهر می بینند اغماض میکنند و مکرر در این سفر عرائض خضوع و ابتهال احفاد ناصرالدین شاه بنظر اطهر میرسید ذکر تعدّیات اوائل ایام شاه مذکور نموده میفرمودند :

"حالا سراز قبر بردارد و به بیند که چه خیراست".

۲۶ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۸-۱۰۹ سفرنامه مبارک جلد دوم : پاریس.

... عصر آنروز جناب وزیر مختار ایران عبد الصمد خان و جمعی از محترمین شریق و غرب در محضر انور مشرف بودند و بیانات مبارکه از تواریخ زمان اسلام خیلی مفصل بود و بعد از مجلس شب ببازدید وزیر مختار ایران تشریف بردند و چون بمنزل مبارک مراجعت مینمودند فرمودند به بین خدا مارا یکجا کشانیده چگونه آواره صحرا و دریا کرده فی الحقیقه این قول حائظ مناسب حال است که گفته :

صبا ز لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تودادهئی مارا

۱۴ - تشریف مستر و میسیس موزر :

۲۷ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۲۰۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

آن روز نفوس جلیله غربی و شرقی صبح و عصر بسیار در ساحت اقدس مشرف میشدند و از فیوضات باقیه بهره ور و از عنایات مبارکه بینهایت دلشاد و خرسند میگشتند از آن جمله مستر و مسس موزر از بزرگان انگلستان بودند که بواسطه جناب میرزا یوحنا داود به محضر لقای انور رسیدند و مورد فضل و عطای مبارک شدند . پس از ادای رسوم و کمال خضوع و خشوع حضرات و اظهار تشکر از تشریف بساحت انور اعلی خطاب بایشان لسان مطهر بیان بیانات مبارکه ناطق قوله عزّ بیانیه

۱۵ - تشریف پرنسوز شهیر و امبری بحضور انور :

۱۲ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۴ - ۲۳۵ سفرنامه جلد دوم : بوداپست

... عصر بعیادت فیلسوف شهیر پرونسور و امبری تشریف بردند شخص مذکور فارسی و عربی و ترکی را خوب میدانست اصلاً از سلسله اسرائیلیان بود ولی معتقد بدیانتی تا آن وقت نه بلکه حامی اروپائیان و مخالف شرقیان بالاخص مسلمانان بود و حکایت از سالهای سفر و سیاحت خود و حشر با علما و رؤسای مسلمین در ممالک شرق بلباس اسلام نمود با این حال چون از لسان مطهر حکایات سفر مبارک و خطابات در کنائس نصاری و یهود و ابلاغ تعالیم بدیعه و تبیین اصول شرایع ربّانیّه و وحدت اساس ادیان الهیه مفصل شنید حالت او حالت دیگر شد و این قوت و قیام مبارک و تبیین و ترویج این تعالیم را در آنگونه کنائس و معابد حارق العاده دانست و مسائل و احکام این ظهور را از آن به بعد بارها در بایق فاروق اعظم بجهت

امراض مزمنه امم عالم گفت وبا نهایت خلوص و اعتقاد بترویج تعالیم این امر اعظم قیام نمود .

۱۳ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۶ سفرنامه جلد دوم :

... پس از تشریف بردن پرنسور و امبری برای تشرّف بمنزل مبارک آمد و از جمله بیاناتی که باین عبد آنروز مکرّر میگفت این بود که من عمری را در سیر و سیاحت ممالک مختلفه گذراندم و تا حال چنین وجود اکرمی جامع فضائل عالم انسانی و خیرخواه عموم ندیده‌ام فی الحقیقه کمالات این وجود مبارک و تعالیم این امر اعظم بحال عموم مفید است علی الخصوص امم شرق بالاخص مسلمین که ملک و ملتشان روبزوال است و امور آتیه شان مورث هرگونه مصیبت و ملال اگر امیدی برای صیانت آنها باشد توجه و تمسک باین امر است الی آخر . . .

۱۴ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۸ سفرنامه جلد دوم : بوداپست .

... از آنجا بمنزل پرنسور و امبری تشریف بردند آنروز بیش از پیش آن فیلسوف نیک اندیش در محضر انور خاضع و در راهمیت تعالیم این ظهور اعظم ناطق بود و بدرجه‌ئی اخلاص و ارادتش مقبول که به مجرد مراجعت هیکل اقدس بشرق لسان و قلم مبارک بیاد و ذکرش - مشغول و بصدور و ارسال لوح منیع و کرم بدیع او را افتخار ابدی بخشیدند او نیز در وصول آن عنایات و بیان خلوص و عبودیت و آرزوی خدمت و نصرت بخط خود عربضه‌ئی تقدیم کرد که در همان اوقاتیکه رمله اسکندریه مشرق فیوضات ربّ و دود بود و موطنی اقدام جمال مشهود در جرائد آنحدود ترجمه آن عربضه به عربی و انگلیزی مندرج و مطبوع شد و اکنون در اکثر بلاد موجود از جمله در عدد اول صفحه ۳۷ از سال مجله البیان که در مصرماه مارچ سنه ۱۹۱۴ طبع و توزیع گشته و مقالات عدیده از مشاهیر رجال در فضائل و محامد جمال بی مثال در آن مجله مرقوم ترجمه آن را چنین مینویسد :

" الی القراء ما کتب فامبری الی عبد البهاء "

" ارفع هذا العرض الحقیر الی حضرة عبد البهاء عباس افندی وسدته الطاهرة المقدسة الی

قطب العالم الذائع الذکر فی لخافقین و لمحبوب من الناس جميعا .

ای صدیقی الکریم و هادی الناس الی سواء السبیل لو انّ حیاتی تروح لک فدی انّ الرساله الرفیقه الّتی تنزلت لکتابتها الی خادمک و البساط الذی به قد و صلا الی سالمین فعاودتنی ذکری لقائی بفضیلتک و تبرگی بحضرتک و انّی لاحق الی لقاک و اشتاق الی رؤیتک و قد جبت کثیرا من ممالک الاسلام بلدانه فما رایت خلقا سامیا مثل خلقک ولا شخصیه عالیه مثل شخصیتک و انّی لاشهد ان لیس من الممكنات انّ یقع المرء علی نظیرک و أومل ان یمکن مبادئک الکیالیه و اعمالک قد توجت بالنور و النصر و اثمرت علی ایّه حال فانی المح من وراء مرامیک الکیالیه و - انفعالک الخیر الابدی و النعمیم المقیم لعالم الانسانیه ان خادمک اراد ان تجتنب العلم و انخیر من مصددهما فدخل فی ادیان کثیره فصار فی مظهره یهودیا و مسحیا و زردشتیا " علی اتی رایت ان المتمسکین بهذه الادیان لاهم لهم الا التباغض و التناثر و التباهل و التلاعن

وان هذه الاديان قد اصبحت آيات للظلم والطغيان في ايدى الولاة والحكام وانها اسباب
تعمل على خراب العالم الانسان وفنائه وتفاديا من شر هذه النتائج كان حقا على كل انسان
يكتب اسمه في سجل انصارك ويرضى مبتهجا بمقصدك الى تأسيس قاعده ينهض عليها ين
عام وكنت انت واضع اساسه بمجهود اتك واعمالك لقد رايت عن بعدا بافضيلتك ثم شهدت
كرم نفس ابنه شجاعته ونضحيته فرحت بكما معجبا واني اقدم اختراماتي الاكبر و اخلاصي الاشد
الى مبادئك ومراميك واذا مد الله تعالى في عمري وتنفست بي السن استطعت ان اخدمك
على كل حال واني ادعوالله والتضرع اليه من اعماق فؤادي ان يحقق امنيتي خادمك
نامبري".

انقلاب اينگونه نفوس مهمه از اصغاء نده و اشتماع بيان طلعت انور عبد البهاء يکي از
آيات قدرت وعظمت عهد جمال ابهي است چنانچه بعضي از تحاریر ومقالات آن نفوس جليله
هم در جلد اول بد ايع الاثار عينيا نقل گردید

تشرّف علی یوسف:

۱۹۱۳ صفحه ۳۶۶ سفرنامه جلد دوم مصر:

..... و اول شخص محترمی که از فضلا وبزرگان مصر بشرف حضور مبارک مشرف وازمشاهده
جمال وکمال طلعت محبوب منجذب و مستفتون گردید مرحوم شيخ علی يوسف مدیبر
جریده "مؤید" بود که چون در سفر اول درک فیض لقای انور نموده چنان منقلب شد که قلمو
لسان را بذکر وثنای مولی الوری زینت وافتخار ابدی داد باآنکه بهائی نبود بلکه قبل از
تشرّف مخالف بود باوجود این اول مقاله فی که آن شخص شهیر نوشت ودر جریده خود طبع
وشر نمود این است:

"فی المویذ عدد ۱۹۴۶ يوم الاحد ۱۶ اکتبر سنه ۱۹۱۱:

وصل الى ثغرا لاسکندريه حضره العالم المجتهد ميرزا عباس افندي كبير البهائيه في عكا بل
مرجعها في العالم اجمع وقد نزل اولاني نزل فيكتوريا بالرمل بضعه ايام ثم اتخذه منزلا
بالقرب من شتس(صفر) و هوشیخ عالم وقور متضلع من العلوم الشرعيه ومحیط بتاريخ الاسلام
وتقلباته ومذاهبه بليغ السبعين من العمرا وازيد على ذلك

۱۶ - تشرّف پرونسور ادوارد برون:

دوستان عزیز نام پرنسور برون را شنیده اید زیرا این شخص در سال ۱۸۹۰ در عکا
بحضور جمال اقدس ابهي مشرف شد وتأثیر این ملاقات را در نوشته ای که ذیلا درج میگردد
منعکس کرد .

صفحه ۴۵ کتاب بهاء الله وعصر جدید:

راهنمای من اندکی مکث کرد خلع نعلین نمودم بسرعت پرده را بکنار و پس از مرور بجای
خود برقرار نمود داخل غرفه وسیعی شدم که در صدر آن مندری و در مقابل در دو یا سه

کرسی موجود واضحاً نمیدانستم بکجا وبملاقات چه شخصی آمده‌ام چون از قبل صراحتاً اشاره‌ئی نشده بود ولی فوراً باهتزازى عجیب مشاهده نمودم هیكل جلیل درکمال عظمت و وقار بر مندر جالس بر رأس تاج رفیع و حول آن عمامه صغیر سفیدی د و چشم بجمالی افتاد که هرگز فراموش ننمایم و از وصفش عاجز حدت بصر از آن منظر کشف رموز دل و جان نمودی و قدرت و عظمت از آن جبین مبین نمودار بودی بظواهر علامات سالخوردگی ازسیما نمایان ولی گیسوان و محاسن مشکین که برهیكل افشان منافی این تصور و گمان مپرس در حضور چه شخصی ایستادم و بچه منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم که تاجداران عالم غبطه ورزنند و امپراطورهای ام حسرت برند صوتی لطیف و مهیمن امر بجلوس نمود و فرمود: "الحمد لله فائز شدی بملاقات مسجون منفی آمدی جز اصلاح عالم و آسایش ام مقصدی نداریم مع ذلک ما را از اهل نزاع و فساد شمرده‌اند و مستحق سجن و نفي ببلاد آيا اگر جمیع ملل عالم در ظل یک آئین متحد و مجتمع گردند و ابنا بشر چون برادر مهربور شوند و روابط و محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد و اختلافات مذهبی و تباین نژادی محو و زایل شود چه عیبی و چه ضرری دارد . . . بلی همین قسم خواهد شد جنگهای بی ثمر و نزاعهای مهلکه منقضی شود و صلح اعظم تحقق یابد . . .

در ابتدا حضرت عبدالبهاء لوحی بافتخارش نازل فرمودند و تشویقش کردند که ندا " بملکوت الهی بلند کند .

۲. سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۵۹ سفرنامه جلد اول :

. . . . بمناسبتی ذکر مستر برون را فرمودند که "من با و نوشتم تو اول کسی بودی از معلمین و مولفین اروپا که بساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی اونفهمید وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت باشد اشراق بتابد . . ."

ولی او در سر سر به مخالفت برخاست هر چند کاری از پیش نبرد ولی موجب کدورت خاطر مبارک گردید زیرا میخواست از این نهضت روحانی استفاده‌های سیاسی نماید و الا تعصب مذهبی نداشت. حال چنین شخصی در انگلیس حضور مبارک مشرف میشود با دقت تمام چگونگی برخورد هیكل اطهر را با شخصی چون برون که یک عمر نسبت به امر ریا و تظاهر و کار شکنی کرده است مطالعه میکنیم.

۷ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷ سفرنامه جلد اول :

. . . اگر اجازه میفرمایند صد رانجمن را مستر برون قرار دهیم فرمودند: فردا جواب خواهم داد لیدی بلامفید و بعضی از احباب عرض نمودند که مستر برون حالت تذکریافته اگر صد رانجمن واقع شود لابد در معرفی وجود مبارک اوصاف و محامد عرض خواهد کرد که رافع خیالات نفوس میشود که او را مخالف امر دانسته ولی وجود اطهر ایداعتنا بگفته حضرات فرمودند . . ."

۱۸ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹ و ۳۰ سفرنامه جلد دوم :

از جمله نفوسیکه آن روز خود در آن مجلس آمده مشرف شد مستربرون بود پس از ختم مجلس نفوسی رجای تشرف خصوصی نموده باز مشرف میشدند منجمله شخص مذکور که تشرف او بطول انجامید و بیانات مبارکه را که خطاب با او بود بعینها این عبد ثبت و ضبط نموده واجمال آن این است که پس از اظهار خضوع اول خواست از ما مضمی عرض حال دهد و عذر خواهی نماید فرمودند باید صحبتهای دیگر بداریم صحبتی که مورث محبت میشود و چون دید میل مبارک از آن مقوله گفتگو نیست لهذا بصحبتهای دیگر پرداخت از وضع ایران و عثمانی پرسید در جواب او بیان مبارک از این قبیل بود "من بدایتاً نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهید و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح محال است ایران و ایران شود و منتهی بحد اخله دول متجاوره گردد".

..... در این خصوص فرمودند که باید کوشید تا اخلاق ملت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سائره حاصل گردد و الا هر روز مشکلاتی رود هد و یأس و پیریشانی بیشتر شود ملاحظه نمائید که حتی علم اکتسابی بدون تحسین و تعدیل اخلاق سبب ضرر شود بلی اثر به حسن اخلاق توأم باشد سبب حصول فوائد عظیمه است.

و بیانات مبارکه منتهی باین شد که فقط ترقی و تمدن مادی کفایت نکند و علوم اکتسابی تنها سبب سعادت تامه نگردد بعد شخص مذکور عرض نمود که اهالی اروپا بکلی منکر مواعید انبیا و روحانیینند آنگاه از لسان مبارک شرحی مبسوط از قوه ماوراء الطبیعه و دلائل و براهین قاطعه صادر که مخاطب را جز بلی بلی مجالی نماند و هر دم خاضعتر میشد تا بانهایست تعظیم و خضوع مرخص گردید و اجازه تشرف ثانی خواست

۱۹ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۰-۳۱ جلد دوم سفرنامه :

..... آنروز هم مستربرون در محفل عمومی مشرف بود و بعد از مجلس با خانمش در اطاق مبارک احضار شدند ولی از ماضی کلمه‌ئی گفتن نتوانست زیرا مقصد مبارک محبت و الفت بود نه اظهار اغراض و افکار اوله‌ذا از مطالب علمی و حکایات از حالات امور شرق بعطونت و محبت و اغماض و ستیزی فوق العاده با او گفتگو و مذاکره میفرمودند و هر دقیقه‌ئی از شنیدن بیانات مبارکه خاضعتر میشد تا هنگام مرخصی که دست مبارک را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع مرخص گردید

مسیو د ریغوس بعرض مبارک رسانید که مستربرون اظهار تذکر نموده و تشرف در این سفر رانهایت آرزو و خوشبختی و عدم تشرف سفر سابق را از بدبختی خود میشمرد و آرزوی مشرف شدن می نمود فرمودند : "اینها محل اعتماد نیستند و ابداً اهمیت ندارد در این سفر آمریکا نفوسی اظهار خضوع و همراهی کردند که امثال برون نزد آنها قابل ذکر نیستند حتی در نیویورک کارنیگی معروف که اول غنی است در آنجا مکرر خواست که من بمنزل او بروم قبول نکردم و جنرال قونسول ایران مکرر وساطت نمود گفتم اگر شخص فقیری

بود من منزل او میرفتم اما چون اول نمره اغنیا و مشهور است لهذا صلاح نیست مقصد این است که من بآنگونه نفوس اعتناء ننمودم با آنکه در نهایت خضوع بودند دیگر این نفوس که جز ترویج اغراض و منافع چیزی نخواهند چه حکمی دارند."

برون و زنش در پاریس مجدداً مشرف میشوند :

۹ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۵ سفرنامه جلد دوم: پاریس.

... لذا آنروز وجود مبارک استراحت نفرمودند در حالتیکه مشغول صحبت بآنها بودند مستر برون (از کمبریج لندن) با خانمش وارد و پس از حصول اجازه جالس شدند و مورد مرحمت و شفقت گردیدند عرض کردند از ارسال کتاب مبارک خیلی ممنون شدیم فرمودند من خواستم شما از الواح و رسائل اخیر حضرت بهاء الله مطلع شوید بدانید که در ایام ظهور مظاهر قبل حتی در بیابان و شجره طیبه و خبیثه نفی و اثبات مذکور اما حضرت بهاء الله اینها را برداشت...

و چون خانم مستر برون جایی موعود بود با مادام در ریوس باری رفت اما خود او متجاوز از یکساعت در اطاق مبارک با مسیو درینوس مشرف و باستماع بیانات مبارکه در خصوص اثر و نتایج ظهور مظاهر الهیه و مقاصد عظیم آنها مسرور و مفتخر بود بمناسبت صحبت و بیان مختصری از بیت عدل اعظم و صلح اکبر فرمودند که البته وقتی میآید نزدیک است که ملل عالم بفریاد آیند و مصارف باهظه حرب را تحمل نتوانند و نفوس را مجبور بصلح نمایند چه هر امری که بمنتهای درجه رسید آخرتدنی نماید و تفصیلی از قوای حربیه آلمان و فرانسه بیان نمودند و بشفقت و برد باری و رأفتی باز سلوک فرمودند که در کمال ممنونیت و عذرخواهی از مراجع و مواهب مبارکه مرخص شد و حتی در نزد بندگان حضور خاضع بود...

در خاتمه این مقال بد نیست بدانیم که حضرت عبدالبهاء بقصد هدایت برون چندین لوح بافتخارش ارسال میفرمایند تا او قدر این نعمت را بداند و درک موقعیت خویش را بنماید و گرچه او به پاسخهای عبودیت آمیز مبادرت میورزیده ولی چنانکه همه میدانند سالها اقداماتی علیه امرالله بعمل آورد گرچه در اواخر ایام ممکن است متذکر شده باشد ولی جبران مافات نکرد. بهرحال نوشته زیر نامه برون به حضرت عبدالبهاء است.

آهنگ بدیع شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۷ شماره مسلسل ۱۹۱ - ۱۹۲ بهمن و اسفند ۱۳۴۱ -
نوریه و مارس ۱۹۶۲ نقل از جلد ششم کتاب عالم بهائی.

عریضه پرنسور براون بحضرت عبدالبهاء

سطور ذیل عین عریضه ایست که پرنسور ادوارد براون انگلیسی که از مستشرقین معروف و دارای تألیفات عدیده راجع بایران است بزبان فارسی بکمال عبودیت و انکسار بحضور حضرت مولی الوری معروض داشته است.

بطوریکه از تاریخ عریضه مستفاد میشود در آن هنگام هنوز صعود جمال اقدس ابهی واقع نشده بود.

هوالله

عریضه: بساحت اقدس و عز آن حضرت عرض میشود تعلیق گرامی که بسرانرازی این عبد فانی و این ملتس رحمت یزدانی مرقوم فرموده بودند در اعز اوقات و اسعد ساعات واصل و از زیارت آن و مشاهده آن همه لطف و احسان و استماع آن تقریر و بیان وجدی بی انتها و شعنی غیر منتها حاصل گردید. فی الحقیقت نمیدانم بچه زبان از عهدہ شکر گذاری این نعمت عظمی بد رأیم یا بچه عبارتی اظهار مراتب ابتهاج و سرور خود بنمایم اگر خود را محسود عالم بدانم سزا و بجاست جرأتی کردم در آنکه عریضه بعنوان آن حضرت ارسال داشتم ولی از جرأتی که همچنین ثمره دارد نمیشود پشیمان شد مادام العمر آن لوح محفوظ و از اعظم خزائن محسوب خواهد شد و هرگاه عبارات ملیح فصیح و مضامین شیرین و دلپذیر متین آنرا ملاحظه نمایم تجدید یاد آن ایام عزیز قلیل الدوام که مجاوز ضحن اقدس بودم خواهد نمود متصل در امید آن ایام خود را بسر میبریم که اگر تقدیر الهی همچنین باشد دوباره فائز آن سعادت گردم و نائل آن فیض اعظم شوم بلی آن ایام حضور قلیل الدوام و سریع المرور بود ولی نوازش فراوان بلکه بی پایان بود و در ملاحظه اینگونه امور ممتنع روحانیه وقت و زمان چیزی است که چندان در حساب نیاید بلکه شأنی است اعتباری بقسمیکه میگویند خضر بآب حیات رسید و نائل مقصد شد و اسکندر ذوالقرنین نرسید و محروم ماند ولی نمیپرسند و نمیگویند که خضر علیه السلام چقدر وقت در نزد یکبهای آن منبع زندگی بسر برد یا چند جرعه از آن نوشید همین رسیدنش منظور است و بس دیگر در آن ایام که تا نفس هست ذکرش روز بروز تازه خواهد بود — بیشتر اوقات بوجهی اکمل و بقسمی وراه امل مستفیض فیوضات شدم این هم از کثرت الطاف و مزاحم آن حضرت و سائرین بوده و نظر بقلت مدت اقامت این عبد و دوری وطن مألوس و آلا — ممکن میبود که مدت اقامت ده مقابل آنچه که بود باشد و فرصتهای استفاضه کمتر و بسانفوسیکه از برای یکساعت از آنچه نصیب این عبد شد از امریکا یا چین بلکه اقصی بلاد زمین بکمال شوق و شعف میشتانفتند بسا که شتافتند و نیافتند از فضل الهی و لطف شامل سبحانی چنین مأمول که رفته رفته ادراکی کامل و معرفتی کافی باین عبد دلیل عنایت خواهد شد تا از همه مقاصد روانی و مطالب یزدانی اطلاعی کما ینبغی حاصل گردد باری چنانچه قبلاً معروض شد ترجمه آن کتاب تاریخ که ببنده عنایت شد تمام شده است و بقدر ثلث آن کتاب چاپ شده است امید آنست که تا دو سه ماه دیگر تمام شود و در دست مردم باشد در تصحیح و اصلاح آن ترجمه بقدر ذره اهمالی نرفته حتی بعد از تصحیح چاپی دو سه مرتبه با اصل دستخط تطبیق شده است تا انشاء الله لائق باشد و در فصاحت و صحت هردو مقبول باشد که از این دو چیز احدی بدون آخر مقبول نیست یقین است که حصول این تاریخ بلیغ

صحیح که ناسخ جمیع آنچه مورّخین قبل درباره این امر نگاشته اند میباشد از برای کلّ عباد سودی زیاد دارد و باعث مزید تفتیش و تفحص خواهد بود اگر سفر بنده غیر از این نتیجه نداشته بود بازهم مفیدترین سفرها میبود این دفعه بیش از این مزاحم اوقات خجسته ساعات آن حضرت بودن مخالف قوانین ادب میدانم تا مبادا باعث تصدیع گردد لهذا باین قدر اکتفا کرده ام امید از کرم و لطف آن حضرت چنانکه گاه گاهی این ذره فانی را مذکور فرمایند و از توجهات روحانی محروم ننمایند .

این عید همیشه آیام حضور را در خاطر تجدید مینماید و لطف و احسان جمیع احباب و اصحاب که در بقعه حمر ساکن و مقیم هستند ابداً فراموش نخواهد کرد باقی اسطرغام ابقای توجهات عالیّه آن حضرت و استدعای ذکر در صحن اقدس و عرض اخلاص و عبودیت .
الحقیر الفقیر الداعی الی رحمة ربّه الغفور اد وارد برون انگلیس لی ۱۱ سپتمبر ۱۸۹۰ —
مطابق ۲۶ محرم الحرام سنه ۱۳۰۸ .

اینک یک نمونه از الواحی که از قلم حضرت عبدالبهاء بافتخار پرفسور اد وارد برون نازل شده است ذیلا درج میگردد :

صفحه ۹۹ مائده آسمانی جلد ۹ : دوح اد وارد برون

هوالله

ای دوست مهربان مدّتیست که بهیچ وجه از آن یار دیرین خبری نرسیده و نورمقتبس ندیده و گوش انتظار پیامی نشنیده ما زیاران چشم یاری داشتیم آیامیکه با وارگان در این سامان سرو سودا داشتی همیشه مذکور و سبب شادمانی دل و جان است با وجود آنکه رشته محبت پیوسته است و الفت قلبیه باقی و برقرار آياچه شد که نسیان بر قلب یاران مستولی شد یاد یاران یار را میمون بود اگرچه فسحت و وسعت آیام اندوست قدیم را مشغول بمرست و شادمانی نموده و بکامرانی واداشته در این صورت یاد آوارگان افتادن آسان نه مگر قوه کلیّه بمیان آید و مجبور بر تذکر دوستان قدیم کند .
یاد آرید ای مهان زین مرغ زار یک صباحی در میان مرغزار باری مقصود اینست که ما برالفت قدیم ثابتیم و انشاء الله ثابت مرور دهور فراموشی نیارد و خاموشی نبخشد همواره بباد شما مشغولیم و بذاکر شما ما لوف علی الخصوص مناسبتی بمیان آید و مؤانستی گردد زیرا موهبت عظیمه از حضرت یزدان در حق آن یار مهربان شده باید قدر آنرا بداند و آن اینست که مورّهین فرنگستان کسی جز آنجناب بساحت اقدس فائز نگشت و این موهبت تخصیص بشما یافت بسیار باید قدر این بخشش یزدانی و موهبت رحمانی را بدانید هر چند حال معلوم نه ولیکن در استقبال نهایت اهمیت را پیدا خواهد نمود ای یار مهربان این را بدان که این موهبت تاج کرامتی است برهامه تو که قرون عظیمه مدار منخرت جمیع منتسبین و خویش و پیوند است تعجب مفرما قدری در قرون اولی ملاحظه کن که در آیام حضرت روح مؤانست شب و روز

آن حضرت در نزد نفسی اهمیت نداشت و الطاف و عنایت او را قدر و وقعی نبود حال سنگی که در حوالی طبریا یکمرتبه بشرف جلوس جسد مطهر آن حضرت فائز شد محل زیارت و سجود نصف روی زمین است ملاحظه فرما که چه اهمیتی پیدا نمود همیشه چنین بوده و خواهد بود که مطلع نور الهی در زمان خود در انظار اهمیتی نداشتند و عنایاتشان سبب مفخرت و مسرت ناس نبود لکن چون انوار شمس حقیقت بر آفاق تابید بترا ب آن نفوس مبارکه ملوک ارض سجده نمودند .

باری مقصود اینست که این گوهر بخشایش الهی را محفوظ بدار و چون لوله مکنون در صدف قلب جای و مایه ده همتی فرما که روز بروز این در یکنای در ی رونق و لطافتش تزیید یابد و در قطب امکان بر اکتیل شرف باز بخشد "عبد البهاء" نهایت حرمت را از این جهت در حق آن حضرت ملحوظ داشته و دارد و در بعضی از مکاتیب ذکرش را نموده آنچه از برای تو باقی خواهد ماند اینست پایدار و مادون آن موج سرابست نه آب نمایش است نه بخشایش و هم است نه حقیقت و عنقریب بر آن حضرت نیز این حقیقت آشکار گردد خلاصه اگر عزت ابدیه جوئی و سلطنت سرمدیه ملکوتیه خواهی که صیت بزرگواریت در جهان باقی منتشر گردد و آوازه قدسیت بملکوت ابهی رسد در عبودیت آستان مقدس الهیه سهیم و شریک عبد البهاء شو و این عالم فانی را بکلی فراموش فرما از خود بگذر و بحضرت دست ببیوند عبد البهاء بنهایت خاکساری تضرع و زاری مینماید که شاید به بندگی درگاه الهی موفق شود زیرا بندگان حق عبودیت صرفه را اکتیل جلیل خویش دانند و خدمت یاران الهی را مفخرت عظمی شمردند لهذا در این مورد بنگارش این نامه پرداخت از خداوند میطلبیم که این بنده گنه کار عبد البهاء را موفق بسرور قلب یاران نماید باقی همواره بیادت مسرور و شاد مانیم والسلام غ غ

۱۷ - تشریف پروفیسور چینی :

پروفیسور چینی یکی از استادان دانشگاه اکسفورد انگلستان پس از اطلاع از امر مبارک و خواندن اخبار مربوط به مسافرت حضرت عبد البهاء بامر مبارک ایمان میآورد و در حلقه عشاق طلعت پیمان در میآید و شرحی بحضرت عبد البهاء مینویسد و ضمن اظهار ایمان از هیکل الطهر دعوت مینماید که چون بانگلستان تشریف فرما شدند دانشگاه اکسفورد را بقدم مبارک مزین فرمایند . بهمین دلیل هیکل مبارک باکسفورد نزول اجلال میفرمایند و چون پروفیسور چینی مبتلا به بیماری فلج بود و قادر بر حرکت نبود بدین او تشریف میبرند بقیه داستان را از زبان جناب محمود زرقانی بشنوید .

۳۱ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۵۰ سفرنامه جلد دوم :

..... وجود اقدس را دعوت کرد پس از ورود اول پروفیسور مذکور را دیدن فرمودند و باکمال عنایت با ایشان بصحبت مشغول شدند و او هم مضامینی را که با حالت بیماری در خصوص امر

مبارک مشغول بنوشتن بود ارائه مینمود و بنظر انور میرسانید و در آن حالت شدت ایمان و اطمینان خویش را اظهار میکرد چنان حال توجه و اقبالش در محضر انور مقبول و چنان مؤثر افتاد که مکرر سروصورت او را می‌بوسیدند و دست مبارکرا بروی و مویش می‌کشیدند ناهار را در منزل پرفسور چینی میل فرمودند

مقاله زیر ترجمه نوشته پرفسور چینی که یکی از اجله نفوس و مشاهیر ملت انگلیس است عیناً از صفحات ۵۲-۵۳-۵۴ سفرنامه مبارک جلد دوم نقل میشود این مقاله در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ در روزنامه کرسجن کامن ولث درج شده است.

در خصوص اتحاد ادیان آیا ممکن است روزی اتحاد ادیان بتحقیق رسد ؟
این مسئله را بسیاری سؤال مینمایند در جواب جمعیتی که روز بروز عددشان در تزايد است میگویند "بلی" بکمال سهولت ممکن است زیرا امروز عقلاً "اتحاد ادیان موجود است این مسئله زمینی نیست بلکه اساس آن آسمانی است شعبه‌ئی از علم شعبده نیست و نه اداره ^{ست} مملکتی است بل کشف والهام الهیست والهام مسئله‌ئی نافذ و جهانگیر است اگر بروشنائی محبت و الفت بنگریم و از احوال ملل سائره مطلع شویم می‌بینیم که مظاهر الهیه همیشه بین آنها بوده‌اند علی‌الخصوص که الهام اعظم اساسی ادیان عظیمه‌ئی است که سبب ترقی و اتحاد ملل و نحل بوده اسرائیلیان را حقی نیست که موسی را تفوق بزرداشت دهند و نه محمد بیان راست که نبی خود را اعظم دانند ما این وقت را غنیمت شمرده عیسویان را نصیحت میکنیم که افکار خود را نسبت با دیان تغییر دهند و این مسئله بسیار بجاست زیرا حضرت عبدالبهاء رئیس امر بهائی در میان ما سفری نموده و ما را برخطا یا و تقالیدی که سایر ادیان را غرق کرده آگاه فرموده‌اند و ایشان کاری باینکارها ندارند که کدام نبی برتر است و کدام کوچکتر ایشان تعلیم میدهند که هر پیغمبری را باید برحسب زمان و مقتضای محل و مکان اوبشناسیم میتوان گفت حضرت بهاء الله و والدشان خیمه امر عظیمی را بلند نموده و تعالیمی مخصوص بجهت این قرن مبین تأسیس فرموده‌اند از عظمت و جلال و صفات و اخلاق شان واضح و آشکار است که در اینعالم همیشه نفوسی بوده‌اند که سرمشق نیکوی اخلاق حسنه برای نوع انسان گذارده‌اند لکن در حیات معنوی بهاء الله بعضی مسائل هست که مورخ در تاریخ ادیان میتواند نظیر آنرا بیابد در این مقام مجال تحریر شرح حیات این پدر و پسر نیست فقط میتوانیم بگوئیم که وقایع نگاران جرائد بطور شایسته در مقالات خود محبت صمیمی عبدالبهاء بعالم انسانی را ظاهر نموده‌اند ولی محبت الهی او که نسبت بخدا دارد سری است بین او و بهاء الله که ما نمیتوانیم بفهمیم حال فرصت شرح تعالیم ایشان نیست.

عبدالبهاء نمی‌فرماید من مؤسس این تعالیم هستم بلکه مفسر و مبین تعالیم حضرت بهاء الله تعالیمیکه موافق احتیاجات این قرن است و حقایق اصول ادیان موسوی و مسیحی و اسلام یعنی محبت خدا و نوع انسان حضرت عبدالبهاء محمدی نیست این اشتباه است که

بهائی فرقه از اسلام است بلکه شخص مسلمان منشرح الصدّر میتواند بهائی باشد و همچنین موسویان و مسیحیان وسیع فکر چنانچه غواصان جواهر و ثالی را از بحر عمان بیرون میآورند صاحبان ادیان نیز میتوانند حقایق علم و عرفان آئین خود را از امر بهائی اخذ نمایند امر بهائی کلیسائی نیست بلکه برضد تقالید و توهمات مذاهب وادیانست و پیرو دانش حقیقت جو هستند نه در تحت تسلط پاپ و رسوم مذهبی لکن حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مسائل معضله علمیه و روحانیه و مطالب دینیه و تاریخیه را شرح دادند نفوسی مثل ماها که حیات خود را در تحری حقیقت و آزادی صرف کرده ایم عقاید خود را — بیدلیل تغییر نمیدهیم شکی نیست که در این امر برای طالبان حقیقت اشکالات سائبر ادیان پیدا خواهد شد و اختلافات مذهبی و امتیازات شرقی و غربی را حکمی نخواهد بود (پرنسور چینی)

۱/۲ — "سطوع انوار یزدانی از دو نیر اعظم ربّانی در پنجاه سال"

مقصود ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاء الله جل اسمهما الاعز الاعلی است که عهد حضرت اعلی ۹ سال و عهد حضرت بهاء الله ۴ سال بود که رویهم قریب به پنجاه سال میشود و در مورد تشبیه این دو طلعت انور به دو نیر اعظم، جمال اقدس ابهی بنفسه المقدس در کتاب مستطاب ایقان چنین میفرمایند: "مثلاً" یکمعنی از شمس شمسها ی حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری تر^{بیت} اشیاى ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است بامر معبود حقیقی باعانت اوست، همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم و بیان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود". (ص ۲۸ ایقان، چاپ مصر)

۲/۱۰ — "تجلی روح اعظم بر قلب ارق و اصفای سلطان قدم"

مقصود نزول وحی بر جمال اقدس ابهی در سیاه چال طهران است. آن ذات اقدس در این مورد در لوح مبارک سلطان چنین میفرمایند:

"یا سلطان انی کنت کا حد من العباد وراقداً علی المهاد مرت علی نسائم السبحان و علمتني علم ماکان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز حکیم و امرنی بالتداه بین الارض و السماء و بذلک ورد علیّ ماتذرتت به عیون العارفین ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدینه التي کنت فیها لتوقن بانّی لست من الکاذبین هذا و رفقه حرکتها اریاح مشیه ربک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب اریاح عاصفات لا و مالک الاسماء و الصفات بل تحرکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقاه القدم قد جا امره المبرم و انطقنی بذکره بین العالمین انّی لم اکن الا کالمیت تلقاه امره قلبتني ید اراده ربک الرحمن الرحیم . . ."

(الواح ملوک، خطاب بملوک و رؤسای ارض، بمناسبت صد مین سال نزول سوره الملوک،

ص ۱۴۸ و ۱۴۹)

و در لوح ابن ذئب در اینخصوص چنین میفرمایند: "و در آیام توقف در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولیکن بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر میریخت بمثابه رود خانه عظیمی که از قله جبل باذخ بر ارض بریزد و بآن جهت از جمیع اعضا آثار نار ظاهرود آن حین لسان قرائت مینمود آنچه را که بر اصفاء آن احدی قادر نه" (لوح ابن ذئب، ص ۱۷)

۴/۸ - " کتاب عهدی "

آخرین لوحی که بقلم مبارک نازل گردید ، کتاب عهد مبنی بر تعیین مرکز عهد و پیمان و تسمیه آن بنام غصن الله الاعظم حضرت عبد البها بود . هر چند در کتاب مستجاب اقدس که در سال ۱۲۹۰ شامل احکام و تعالیم الهی نازل گردیده ، راجع به حضرتوجه اهل بها بعد از انول شمس ابهی بحضرت من اراده الله آیاتی نازل شده بود که میفرمایند : " اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدی فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم " معذک محض اتمام فضل و عنایت و اکمال حجّت و سدّ باب اختلاف و نفاق و جلوگیری از اهل شقاق لوح مبارک عهد را بخط مبارک مرقوم و بخاتم خویش مختوم فرموده در آیام حدو کسالت بحضرت عبد البها غصن اعظم عنایت و دستور فرمودند که چون قدر مکتوم محتوم شد ، آنرا اعلام نمایند . (ص ۲۴۹ - ۲۵۰ کتاب حضرت بها الله تألیف جناب محمد علی فیضی)

در اهتیت کتاب عهدی ، حضرت عبد البها جلّ ثنائه در لوح محمد حسین بیک بشرویه میفرمایند : " ب (بشرویه) جناب میر محمد حسین بیک علیه بها الله الابهی ملاحظه فرمائید : هو الابهی - ای ثابت بر عهد و میثاق ، جمال مبارک روحی لا حیاة الثابتین الزابین فدا در این کور عظیم بنیان امر را چون سد ذوالقرنین از زیر جدید نهاد و اساس دین الله را بر بنیان مرصوص گذاشت یا جوج شبهات و مأجوج اشارات بوجه من الوجوه رخنه و نفوذ نتواند و حصن حصین امر محفوظ و مصون ماند . سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود و کلمه بیان و ایمان از قلم مبارک و فم مطهر مرقوم و ملفوظ نمود تا آنکه لوح مقدس محفوظ و مصون باسم کتاب عهدی چون رقی منشور و کتاب مسطور و لوح محفوظ ظاهر و مشهود شد . جمیع نفوس که منتظر اعلاء کلمه خلاف و نشر نجات شبهات بودند خائب و خاسر گشتند و عهد الهی چون آفتاب نورانی شرق و غرب را روشن و منیر نمود روایت نیست که تکذیب راوی شود بخط کاتب نیست که محل شبهه قوی گردد و عدم اطمینان حاصل شود بلکه با اثر قلم اعلی است

حضرت عبد البها جلّ ثنائه در لوح میرزا محمد باقر هشیار شیرازی فرموده اند ، قوله الاحلی : " سؤال از لوح زیر جدی و لوح محفوظ نموده بودی این لوح زیر جدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که محفوظ بود و مکتوب بود ظاهر و آشکار گردید و در بواطن کتاب عهد لوح زیر جدی مندرج و مندمج است

(۲۰ جمادی الاولی ، ۱۳۳۸ حیفی) انتهی .

(ص ۹۲۱ ، رخیص مختوم ، جلد دوم)

"حمراء" مؤنث انعل وصفی "حمرة" است و حمرة "د رعبی بمعنی سرخی است و باصطلاح شیخ احسائی رمز رنگ عالم قضا است و ذکر اصطلاحات صحیفه حمراء، رکن حمراء و سفینه حمراء و مانند آن در آثار و توقیعات الهی بسیار شده و در اوائل ایام این امر بر حسب دستور باب اعظم آثار را برنگ سرخ مینوشتند زیرا که شعار ایمان در این امر شهادت بود قوله: "کما اشار الصادق فی قوله بان حب الشرف لا یكون فی قلب الخائف الواهب بان السالك الى الله فی المنهج البیضاء و الرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا یکف الصغر عما فی ایدی الناس وما ینسب الیهم وان اعلم الناس باللّه و آیاته ارضاهم بقضائه". (ص ۱۲۸-۱۲۷ اسرار الآثار، جلد سوم)

مضمون بیان فوق بفارسی چنین است که فرموده بنابر اشاره حضرت صادق در قولش حب شرف در خائف بخشنده نیست زیرا کسی که در راه روشن و آشکار عرفان گام مینهد و منازل طریقت را میپیماید و بجانب رکن حمراء که مقام شهادت است با صبر و سلوک گام مینهد، بمقام خود که عرفان و جانبازی است واصل نمیشود مگر با انقطاع صرف و دست تهنی از آنچه در نزد مردم است و منسوب بایشان میباشد و هر آینه عالمترین ناس به حق و آیات او راضی ترین آنان بقضای اوست.

و اما مقصود از صحیفه حمراء کتاب عهدی است که از قلم جمال قدم جل جلاله نازل شده چنانچه در لوح حضرت عبد البهاء که بآن در لوح قرن اشاره فرموده اند، تصریح شده حضرت ولی امر الله در لوح بدیع الله آگاه آباءه ای میفرمایند، قوله تعالی:

"راجع بصحیفه حمراء که در الواح منیعه مذکور، فرمودند بنویس حضرت عبد البهاء می فرمایند: اصل مقصود از صحیفه حمراء لوح میثاق است یعنی کتاب عهد" انتهى.

غیر از این معنی، صحیفه حمراء بمعانی دیگر در الواح جمال مبارک نازل گردیده است از جمله میفرماید، قوله تعالی: "و یک کتاب بصحیفه حمراء مذکور و او مخصوص است بذکر جواهر وجود و ایشانند آن نفوسیکه عالم را یکوطن دانند و باکل بروج و ریحان حرکت نمایند. درع این نفوس تقوی بوده و هست . . ." (رحیق مختوم، جلد دوم ۶۹۵-۶۹۴) و در لوح خطاب بحرف ج آقا جمال بروجردی است، قوله:

"انه ذکرک من قبل بما فاح عرف الرحمن فی الامکان فی هذا الحین و بشرک بما قدر لک من القلم الاعلی فی الصحیفه الحمراء ان احفظ هذا المقام." و در کتاب عهدی است:

هرمقبلی الیوم عرف قمیص رایافت و بقلب طاهر بافق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور "الخ" که مفهوم است مراد لوحی مخصوص نیست. و در لوحی دیگر، قوله:

"و آن کلمه مبارکه اینست که در صحیفه حمراء مذکور الخ .
 ود رلوح دنیاست، قوله: "در صحیفه حمراء در سجن عکا نازل شد".

(ص ۱۲۸-۱۲۷ اسرار الآثار، جلد سوم)

۱۰/۶ - شجره انیسا"

"انیسا" از اصل عربی یا یونانی نام بوته رازیانه که بوی خوش دارد و در آثار بتشبییه
 بر معانی و حقایق الهیه مخصوص اطلاق گردیده .

از حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه است: "ای دوستان من آیا فراموش کرده اید آن
 صبح صادق روشنی را که در ظل شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده، جمیع در آن
 نضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید . . ."
 در خطابی است :

"هو الله - ای بنده حق فرصت نیست مختصر مرقوم میشود شجره انیسا جمال مبارک
 است که در ظل آن شجره الهیه عهد و پیمان بسته شد و علیک التحیه و الثناء"
 عع (ص ۲۴۷-۲۴۶ اسرار الآثار، جلد چهارم)

و در لوحی از حضرت عبد البهاء است که میفرمایند، قوله جل ثنائه :

هو الله - ایدوستان راستان شمس حقیقت چون از افق الامکان بر جهان امکان -
 باشعه ساطعه اشراق فرمود و فیض قدیم جهان حادث را احاطه نمود اول تجلی و اشراق
 پرتو نور میثاق بود که از ظل شجره انیسا بر آفاق بدرخشید و آفتاب عهد چنان حرارتی
 مبذول داشت که حقایق کینونات مقدسه و انیای مستکبره که چون بذور منشور در کون غیوب
 مطمور بود از حیث پنهانی بعرصه شهود مشهود گردید و تخمهای مستور انبات شد . .
 الخ .

و در لوح دیگر نازل، قوله الا حلی: "یا من تعلق باهداب میثاق الله اعلم ان العهد
 الذی اخذه الله فی ظل شجره انیسا هو الهروه الوثقی و السبب الاقوی و نور الهدی و
 شمس الضحی زبه استضاء الكون و انار افق الوجود و اکبر کوکب الشهود و تلاطم الطمطم
 فی ذوات اهل الورد المورود و الا برار یشریون من هذا المنهل البارد السائغ المحمود
 و الا شرار یفزعون و یسهریون الی وادی البرهوت تعسا لهم و تباً لهم قد بدّ لوانعمقا لله
 العزیز الودود" ع ع

مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است:

(ای متشبت بمیثاق الله بدان عهدی که خداوند در سایه شجره انیسا گرفت عروقه -
 الوثقی و سبب اقوی و نور هدی و شمس ضحی است و به آن عالم امکان روشن گردید و افق
 وجود روشنی یافت و کوکب شهود در ظلمتکده موجود بدرخشید و انفس واردین در بحر
 ایمان متلاطم گردید و ابرار از این آب بارد و گوارا مینوشند و اشرار بفرع آمده بسوی وادی

برهوت میگریزند هلاک باد ایشانرا که تبدیل نمودند نعمت خداوند عزیز و دود را (.
 و در لوح دیگر فرموده ، قوله الاحلی : " . . . در ظلّ شجره انیسا در فردوس اعلی در
 بساط موهبت جمال ابهی حاضر شدید و خطاب عهد و میثاق راجان و دل استماع کردید
 و جام الست را سرمست نوشیدید و بوفای عهد قیام نمودید . . . " و در لوح دیگر میفرمایند :
 "ثم انبت شجره انیسا و غرس سدره طوبی و جمع الاحبا و اخذ عهدا وثیقا و میثاقا
 غلیظا و بین ما هوالمسطور فی الرّق المنشور" .

(مضمون بیان مبارک بفارسی آنکه : پس شجره انیسا را انبات نمود و سدره طوبی را غرس
 کرد و احبّاء را جمع فرمود و عهدی محکم و میثاقی غلیظ از آنان اخذ نمود و آنچه را که در رقّ
 منشور مسطور بود ، بیان فرمود) .

در این لوح مقصود از شجره انیسا شجره عهد و میثاق الهیست و این معنی در توفیق
 حضرت ولی امرالله در لوح ذوقی طهرانی مصرّح است .

(ص ۶۳۳-۶۳۱ ریحی مختوم ، جلد دوم)

۶/۷- "ذوالبقا"

در مورد "ذر" در خطابی از حضرت عبدالبها است که میفرمایند ، قوله العزیز :
 "هو الله - یا امة الله نامه شما رسید مضمون معلوم گردید جواب مختصر مرقوم میشود
 عالم ذر که گفته میشود حقایق و تعینات و تشخصات و استعداد و قابلیت انسان در مرآت
 علم الهی است . چون استعدادات و قابلیتات مختلف است هر یک اقتضائی دارد آن اقتضا
 عبارت از قبول و استعدادات "الخ . (ص ۲۷۱ اسرارالاثار ، جلد سوم)

۱/۸- "تابوت عهد"

در باب یازدهم ، آیه ۱۹ مکاشفات یوحنا مذکور است : "وقد سد خداد رآسمان مفتوح
 گشت و تابوت عهد نامه اود رقدس او ظاهر شد . " حضرت عبدالبها در تبیین "تابوت عهد" در
 کتاب مفاوضات چنین میفرمایند : "و تابوت عهد اود رقدس او ظاهر شد" یعنی کتاب عهد او در
 قدس او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود صیت الهی شرق و غرب
 گیرد و آوازه امرالله جهانگیر شود اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند
 زیرا بکتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم" (مفاوضات عبدالبها ، ص ۴۸)

۲/۸- "سفینه النجات"

سفینه عربی و کشتی فارسی در اصطلاح عرفا باقتباس از قصه نوح مفصل در تورات و
 قرآن نام و لقب طریقه هدایت و آئین و در ادبیات عربی و فارسی به تشبیه و استعاره یا
 تلویح بقصه مذکوره همی اطلاق براموری مانند آن شد و روایت مأثوره نبویه : "مثل اهل
 بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق" بمنزله ضرب المثل گشت و بدین

طریق ذکر سفینه بمرجل توجه و هدایت و نجات و درخشنده بودن و طریق انقطاع و فداکاری
پیمودن در آثار این امریغایت کثرت گردید . . .

(ص ۱۴۸-۱۴۷ اسرارالاثار، جلد چهارم)

۹ / ۱ - "غنی الله عما سلف"

این بیان مبارک در کتاب عهدی مندرج در صفحه ۴۱۲ - ۴۱۳ ادعیه حضرت محبوب
مذکور است.

۱۰ / ۵ - "مقام قدس اکبر را بعد از مقام غصن اعظم مقدر میفرماید"

در کتاب عهدی میفرمایند: "قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر"
(ص ۴۱۸ ادعیه حضرت محبوب، کتاب عهدی)

میرزا محمد علی از قلم مبارک جمالقدم در کتاب عهدی بلقب غصن اکبر مفتخر شد و چون
مراعات امرالله و وصیت الله را ننمود در الواح مبارکه "صادره" از قلم مرکز عهد الهی حضرت
غصن الله الاعظم بناقض اکبر و مرکز نقض و قطب شقاق معروف و موصوف گشت و پس از مرگش
در ضمن توقیعی که راجع بمرگ وی از قلم حضرت ولی امرالله جل شانه صادر گردید، بلقب
حطب اکبر ملقب گشت، قوله الاحلی "قد تبدل الغصن الاکبر بالحطب الاکبر"

(ص ۷۸۴ ریحی مختوم جلد دوم)

و اما "غصن" در عربی شاخه "ازتنه" درخت است اغصان جمع آن و در آثار مقدسه بسر
رجال نورسته برومند اطلاق گردیده. در فصل چهارم کتاب اشعیا، آیه ۲ است:
"و در آنروز شاخه" خداوند زیبا و دلچسب و میوه "زمین از برای فراغت یافتگان اسرائیل
ممتاز و مستحسن خواهد شد."

و در مجمع البحرین است:

"عن الباقر الشجرة الطيبة رسول الله وفرعها علی وعنصر الشجرة فاطمة وثمرتها اولاد
واغصانها واوراقها شيعتها" و در ضمن شرح نام جواد از مقام نقطه ثبت است:

"اللهم العن شجرة الكفر واصلها و فرعها و اغصانها و اوراقها" و در اصطلاح آثار
بدیعه پسران جمال ابهی بآن ملقب بودند: مولی الوری عباس غصن اعظم میرزا محمد علی
غصن اکبر میرزا مهدی غصن اطهر میرزا بدیع غصن ابدع میرزا ضیا غصن انور و در کتاب
اقدس بکلمه "جمع ذکر شدند، قوله: "ومن بعده يرجع الحكم الى الاغصان" و در لوحی
است قوله: "انشاء الله بنار سدره" مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصانش متمسک بشانسی
که عالم را معدوم و مفقود شمزند" الخ.

و در کتاب اقدس است:

"ارجعوا ما لعرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم"

ودر کتاب عهدی بتصريح فرمودند که مراد از آیه کتاب اقدس :
 " اذا غيظ بحر الوصال وقضى كتاب المبدء في المال توجهوا الى من اراده الله الذى
 انشعب من هذا الاصل القديم " غصن اعظم بوده که مقام اول و اسبق وارشد را داشت .
 ونيز لوحى خطاب به غصن اعظم است ، قوله الاعز :

" هو الناطق على ما يشاء يا غصنى الاعظم قد حضر لى المظلوم كتابك وسمعنا من
 ناحيت به الله رب العالمين انا جعلناك حرزاً للعالمين وحصناً لمن آمن بالله الفرد
 الخبير نساءل الله بان يحفظهم بك ويغنيهم بك ويرزقهم بك ويلهمك ما يكون مطلق
 الغناء لاهل الانشاء وبحرا الكرم لمن فى العالم ومشرق الفضل على الامم انه لهوالمقتدر
 العليم الحكيم . . .
 وقوله :

" هو الشافى العزيز الحكيم يا غصنى الاعظم لعمر الله نوازلك كد رتنى ولكن يشفيك
 وبحفظك وهو خير كريم واحسن معين البهاء عليك وعلى من يخدمك والويل والعذاب لمن
 يخالفك ويؤذيك طوبى لمن والاك والسقر لمن عاداك"
 وقوله :

" حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء بذلك بشرت الدرات كل
 الممكنات بما طلع ولاح وظهر واشراق وخرج من باب السجن وافقه شمس جمال الله الاعظم
 وسر الله الاقوم القويم متوجهاً الى مقام اخزى بذلك تكدرت ارض السجن وفرحت اخرى
 تعالى تعالى ربنا فاطر السماء وخالق الاشياء الذى بسلطانه فتح باب السجن ليظهر
 ما انزله الرحمن من قبل انه لهوالمقتدر على ما يشاء وفى قبضته ملكوت الانشاء وهوالمقتدر
 العليم الحكيم طوبى ثم طوبى لأرض فازت بقدمه ولعين قرت بجماله ولسمع تشرف باصفا
 ندائه ولقلب ذاق حلاوة حبه ولصدر رحب بذكره ولقلم تحرك على ثنائه وللوح حمل آثاره
 نسأل الله تبارك وتعالى ان يشرّفنا بلاقائه قريباً انه لهوالمسامح المقتدر المجيب " که
 در ایام بیماری سرماخوردگی و سفر به بیروت غصن اعظم صادر گردید و قوله :

" الاعظم الابهى يا الهى هذا غصن الشعب من دوحه فرد انيتك وسدره وحد انيتك تراه
 يا الهى ناظراً اليك و متمسكاً بحبل الطائفك فاحفظه فى جوار رحمتك انت تعلم يا الهى
 اتى ما اريد الا بما اردته ما اختره الا بما اصطفيته فانصره بجنود ارضك وسمائك وانصريا
 الهى من نصره ثم اختر من اختاره وايد من اقبل اليه ثم اخذل من انكره ولم يرده ايرب
 ترى حين الوحي يتحرك قلبي ويرتعث اركانى أسألك بولهى فى حبك وشوقى لاطهار
 امرك بان تقدّر له ولمحبّيه بما قد رته لسفرائك وامناء وحيك انك انت الله المقتدر القدير "

(اسرار الآثار ، جلد چهارم ، ص ٤١٤ - ٤١٠)

انتهى .

۱۰/۹ - "ولكن ما قدر الله لهم حقاً في اموال الناس"

در کتاب عهدی میفرمایند: "محبّت اغصان برکل لازم ولكن ما قدر الله لهم حقاً في اموال الناس يا اغصاني وافناني وذوي قرابتي نوصيكم بالتقوى بالله وبمعروف وبما ينبغي وبما ترتفع به مقاماتكم براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنود یکه لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه، طاهره، مرضیه بوده و هست بگو ای عباد اسباباً نظم را سبب پریشانی منماید و همت اتحاد را علت اختلاف مسازید . . ."

(ص ۴۱۸-۴۱۹ ادعیه حضرت محبوب، کتاب عهدی)

۱۱/۱ - "خدمت امر و اصلاح عالم"

"نوصيكم بخدمة الامر و اصلاح العالم"

(ص ۴۲۰ ادعیه حضرت محبوب، کتاب عهدی)

۱۱/۵ - "سدره منتهی"

در تفسیر و تأویل معنوی و رمزی . . . تشبیه مظاهر مقدسه الهیه با شجار می باشد چنانکه در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و عرفای ایران تعبیر بسرو میگردد و بالجمله اصطلاح سدره و سدره المنتهی در آثار بسیار استعمال شده از جمله در لوح رئیس در - وصف نفس است، قوله:

"وانها لهی النار المشتعلة الملتهبة فی سدره الانسان"

و در لوح بشیخ نجفی اصفهانی است، قوله:

"و حضرت علی بن ابیطالب اعرابی که سوال از نفس نموده و الثالثها الآهوتیه الملكوتیه و هی قوه لاهوتیه و جوهره بسیطه حیّه بالذات الی ان قال علیه السلام شجرة طوبی و سدره المنتهی و جنة المأوی" و در زیارت امام حسین سید الشهداء است:

"وبه نادت سدره البیان فی ملکوت العرفان"

و در لوح دیگر:

"ان اقصدا و مقراً لاقصى انه لسدره المنتهی وانتم من الموقنین" و قوله:

"در ظل سدره امر ساکن گردد . . . و در سایه سدره فضل ساکن شود"، و قوله:

"و نفوسیک بسدره منتسب اند" الخ که مراد منتسبین ابهی میباشد. و در لوحی دیگر: "قد ارتفع النداء عن یمن البقعة المباركة التوراء من السدره الابهی بند اسمعه حقایق الاشیا، انه لاله الاله العزیز الحکیم" و در خطاب و صایای عهد است:

"اول غصن مبارکه خضل نضر ربان من السدره المقدسه الرحمانیه . . . و افنان سدره الحق" الخ (ص ۱۳۷ - ۱۳۵ اسرار الاثار، جلد چهارم)

۱۲/۱- آن هیكل وفا بود که در ایام خرد سالی . . . خطاب پرهیجان آن قبه نثار
محبت الله را بوحید عصر . . . استماع نمود :

حضرت عبد البهاء در این زمینه در کتاب تذکرة الوفا چنین میفرمایند :
"روزی جناب آقا سید یحیای وحید شخص فرید روح المقربین له الفداء حاضر شدند و در
بیرون نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم
جناب وحید آیات واحادیثی نظیر در فرید از دهان میانشاند آیات واحادیث بسیار
در اثبات این امر روایت فرمود بغتة طاهره بهیجان آمد گفت یا یحیی فأت بعمل ان کنت
ذا علم رشید حالا وقت نقل روایات نیست وقت آیات بیناتست وقت استقامت است وقت
هتک استار اوهام است وقت اعلاء کلمه الله است وقت جانفشانی در سبیل الله است عمل
لازم است عمل".
(ص ۳۰۹ تذکرة الوفا)

۱۲/۱۰- "وحید اکبر"

مقصود جناب حاجی سید یحیی در ارباب پسر حاجی سید جعفر کشفی است که به معنای
تطابق عددی وحید با یحیی در صورتی که دو "یا" آخر آن یکی حساب شود .
وحید از قلم مبارک حضرت اعلی جل ثناغه نامیده شده است .
(ص ۱۱۴۸ ، ریحیق مختوم ، جلد دوم)

۱۴/۱۰- " . . . تفسیر بر یکی از احادیث مشهور اسلامی مرقوم"

مقصود حدیث قدسی " کنت کثراً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف".
. . . . و در ایام اد رنه علی شوکت پاشا که بمقام عرفان موصوف و بکثرت مریدان معروف بود
خواستار شرحی بر آن حدیث شد و بد ریافت تفسیر مذکور قانع و مسرور گردید .
(ص ۴۵-۴۴ ، اسرار الآثار ، جلد پنجم)

۱۰/۵- "سوره مبارکه غصن"

سوره غصن بسیار مفصل است و باعزاز میرزا علی رضا مستوفی سبزواری که الواح بسیار
بافتخارش از قلم جمال مبارک نازل شده است ، صادر گردیده . مشارالیه مستوفی خراسان در
دوره ناصرالدین شاه بود . برادرش میرزا محمد رضای سبزواری وزیر خراسان بود و مقام
مهمی داشت و آثار خیریه او هنوز در راه بین سبزوار و مشهد باقی است . این دو برادر
توسط جناب باب الباب در خراسان با امر حضرت اعلی مؤمن و سپس بظهور مقدس جمال
ابهی مؤمن شدند . میرزا محمد رضا ملقب به مؤمن السلطنه شباهتی بجمال قدم داشت
و در لوح او باین مطلب اشاره فرموده و او را بخطاب : "یا من تشبه بهی کلی" سرافراز
داشته اند .
(ص ۱۰۸-۱۰۹ گنج شایگان)

در این لوح مبارک که در آدرنه نازل گردیده ثمره ظهور را غصن فرموده‌اند .
برای ملاحظه لوح مزبور بصفحه ۵۹۶ حقیق مختوم جلد اول مراجعه شود .

۲۱/۶ - حاجی محمد ابراهیم خلیل

او توسط جناب حسینقلی میرزای موزون ایمان آورد و از آل خلیل بود . حضرت اعلی در ماکونه دوره تفسیر قرآن رابه او سپردند .

(مصاییح هدایت جلد دوم، در ضمن شرح حال جناب حسینقلی میرزای موزون)

در مورد نقش او در انتقال رسم مطهر حضرت ربّ اعلی از خندق بکارخانه شعر بانی

حاجی احمد میلانی به قسمت ۱/۱۴۸، تحت عنوان: "در نیمه شب دوم شهادت بوسیله حاجی سلیمانخان . . ." رجوع فرمائید .

۲۲/۱ - "میرزا محمد تقی سبزواری"

او همان شخصی است که خسرو قادیلائی را بقتل رسانید . سبب آن بود که خسرو عباسقلیخان باو سفارش کرده بود که جناب ملاحسین واصحاب و همراهانش را سالم بشیر - گاه برساند ، بتحریرک سعیدالعلماء اصحاب بابالباب را بجنگل کشانید و سوارانش بسه اشاره او عده زیادی از آنان را بقتل رسانیدند و لذا میرزا محمد تقی جوینی سبزواری درصدد انتقام از او برآمد . در مطالع الانوار در این زمینه چنین آمده: " . . . درضمنی که جناب بابالباب وضو میگرفتند خسرو بیکی از سواران گفت برو جناب ملاحسین بگو اگر میخواهی بسلامت بمنزل بررسی باید اسب و شمشیر خود را بمن بدهی .

جناب ملاحسین اعتنائی نفرمودند و بنماز مشغول شدند یکی از اصحاب باوفا موسوم بمیرزا محمد تقی جوینی سبزواری که شخصی شجاع و بیباک بود چون متوجه شد که یکی از نوکرهای خسرو برای او مشغول تهیه قلیان است نزد او شتافت و گفت "خواهش میکنم قلیان را بمن بدهی تا برای خسرو ببرم گماشته خسرو قبول کرد میرزا محمد تقی قلیانرا گرفت و برد در مقابل خسرو گذاشت بعد خم شد و آتش سر قلیانرا پف میکرد تا خوب بگیرد و ناگهان همانطور که خم شده بود تارفت خسرو بفهمد چه شد که میرزا محمد تقی خنجر خسرو را که بکمر بسته شده بود از غلاف بیرون کشید و تا دسته بشکم او فرو کرد ملاحسین همانطور بنماز مشغول بودند بقیه اصحاب فریاد یا صاحب الزمان بلند کرده بدشمنان خویش حملهور شدند همه سواران خسرو بقتل رسیدند هیچکس باقی نماند فقط همان گماشتهایکه برای خسرو قلیان درست میکرد باقی ماند ."

(ص ۳۱۸ - ۳۱۷ مطالع الانوار)

۲۲/۹ - "من طاف حوله الاسماء"

یکی از القابی که در لوح بیروت از قلم جمالقدم جلّ جلاله در باره حضرت عبدالبهاء

جلّ ثنائیه نازل گردید ، قوله تعالی : " حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء " .
(ص ۱۰۸۵-۱۰۸۴ رحیق مختوم ، جلد دوم)

۲۲/۹ - " سرالله الاقوم القويم "

یکی از القاب مهیمه حضرت عبدالبهاء است . این لقب عظیم در لوح بیروت نازل شده ، قوله تعالی : " . . . خرج من باب السّجن وافقه شمس جمال غصن الله الاعظم العظیم وسر الله الاقوم القويم . . . " و نیز از قلم حضرت ربّ اعلی راجع به اول من آمن بمن یشهره - الله نازل گردیده ، در کتاب پنج شأن میفرمایند الباب السادس والعشر من الواحد السادس من شهر الثالث فی معرفه اسم الغفور هل تعرفون بهاء الله اولاً تعرفون ذلك بهاء من یشهره الله فمالکم کیف لا تعرفون . . . وهل تعرفون سر الله اولاً تعرفون ذلك اول آمن بمن یشهره الله فمالکم کیف لا تعرفون " و مقصود حضرت عبدالبهاء است که اول آمن بمن یشهره الله است . در کتاب دکتر اسلمنت باب چهارم بیانی از حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائیه مذکور است که دلیل این مطلب است و آن بیان اینست :

" من بنده جمال قدم هستم در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه بمن فرمودند ، مو من شدم و بمجرد القاء آن کلمه خود را براقدام مبارکش انداختم و تضرع و استدعای نمودم که این یک قطره خون مرا بقدا در سبیلش قبول فرماید کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است موهبتی اعظم از این برای من نه چه عزّتی اعظم از این است که این گردن برای او تحت سلاسل آید و اقدام مغلول گردد و در سبیل محبت و امرش این جسد شرحه شرحه شود و یا بقعر دریا انداخته گردد اگر بحقیقت محبان خالص او هستیم و اگر من خادم صادق او باشم پس باید حیاتم را فدایش کنم و در آستان مقدّسش جمیع وجودم را قربان نمایم . . . انتهی . "

این واقعه در سنه اولی در بغداد ده سال قبل از اظهار امر اتفاق افتاد و از آن زمان بعد احبّاء ایشانرا سرالله خطاب میکردند و این لقب را حضرت بهاء الله بود و در مدت اقامت در بغداد باین لقب معروف گشتند .

(۵۵۴-۵۵۵ رحیق مختوم ، جلد اول و ص ۵۳ کتاب بهاء الله و عصر جدید)

۲۲/۱۱ - " یا قرّة عینی "

مقصود حضرت عبدالبهاء هستند . در لوحی از قلم جمالقدم جلّ جلاله مخاطباً بحضرت عبدالبهاء نازل گردیده و این لوح بخط مبارک جمالقدم نوشته شده ، قوله تعالی : " یا قرّة عینی علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی و سما رحمتی نسئل الله ان ینور العالم بعلمک و حکمتک و یقدّر لک ما یفرح به قلبک و تقرّبه عینک " .

(ص ۴۸ کتاب دوره بهاء الله) انتهی . (نقل از صفحه ۸۷۵-۸۷۴ رحیق مختوم ، جلد دوم)

در الواح مرکز پیمان طلعت مرکز میثاق بیوسف مصر جان تعبیر شده و رفتار برادران بیوفا با حضرتش رفتار برادران یوسف با حضرتش تشبیه گردیده و این تشبیه بسیار موافق و از هر جهت مطابق حال است. در لوحی حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

" هو الابهی - یامن استسقی من معین الحیات ان قاتله الملكوت قد ظعننت فی بیدا الجبروت فارسلت رائد ها بیتغی ما فی غیاهب الابر فاد لی دلوه وقال یا بشری هذا - غلام الميثاق قد القوه الاخوة فی جب البهتان وشروه بئمن بخس دراهم معدوده . فویل لهم بما یکسبون والبهاء علیک وعلی من اشتری هذا الغلام من هوءلاء الاخوان . ع ع (ص ۱۲۱۲ ریحق مختوم ، جلد دوم)

(مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است: ای آنکه از معین حیات نوشیده‌ای، هرآینه قاتله ملکوت رهسپار بیدای جبروت گشت و راند خود را در جستجوی آب در اعماق چاهها گسیل داشت و او د لوی خود را بجاه افکند و گفت مژده باد که این غلام میثاق است که برادران، او را بجاه بهتان افکندند و به بهای اندک و دراهم معدوده فروختند پس وای برایشان بآنچه مشغول شدند و بهاء بر تو و بر آنکه این غلام را از این برادران بخرید.)

جناب صدرا لصدور همدانی آیات وارده در قرآن مجید را که راجع بیوسف مصریست در باره این ظهور اعظم و ظهور حضرت اعلی و عهد و پیمان طلعت اقوم جلّت قدرته و ثنائیه با بیانی متین و اشارتی دل نشین تفسیر فرموده اند و عین بیان آن حضرت بقرار ذیل است: قال " رحمه الله ، قوله تعالى : "تزرعون سبع سنين دأباً فما حصدتم فذروه قسى سنبله الا قليلاً مما تأكلون ثم يأتى من بعد ذلك سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن الا -

قليلاً" مما تحصنون ثم يأتى من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون" (سوره يوسف ، آیات ۴۹ - ۴۸) سبعة اولی (هفت سال اول) شاهد مدت ملک حضرت اعلی است که آغاز دولت و اول سلطنت و بروز آثار یوسفی بود و در اخبار هم علامتی از یوسف برای آن حضرت معین شده که سجن و زندان باشد و سبعة ثانیه راجع به ایام ظهور جمال مبارک است که آغازش از سنین اولیه فرض میشود و انجامش در سنه شداد است و این هفت سال مشدداً است یعنی سبعة اولی در روی مدغم میشود (ضرب میگردد) چنانچه فرموده یأتی سبع شداد و در چهل و نه سال که حواصل ضرب هفت در هفت است منقضی میشود که سال صعود جمال مبارک است و از اول امر حضرت اعلی تا صعود جمال قدم چهل و نه سال است و میقات سوم که میفرماید عام فيه يغاث الناس اشاره بقیام مرکز عهد و یوسف پیمان الهی است و سال غیاث و دوره مستغاث بیان است که پناه جمیع و مرکز امر و مرجع اهل بهاء معلوم و آشکار میگردد و حقد و حسد برادران حسودش یعنی ناقضین زائل و پرتو اشراق عبودیتش بر شرق و غرب میتابد " انتهى .

ود مقام دیگر میفرماید ، قوله رحمه الله : در واقع آیات یوسفی بهر سه قرن همایون — متعلق است چنانچه در ضمن اخبار سابقه مذکور شد که در حدیثی وارد گردیده آن نسی صاحب هذا الامر شبه من یوسف ونی الحقیقه در دوره طلوع و ظهور هریک از شمس احدی علامتی از یوسف مصر الهی ظاهر شد و هر آیتی بیومی مخصوص بوده چه ماه کنعان بعزیزی مصر چون بلند آوازه شد یا برادران در مصر سه مرتبه ملاقات نمود و در هر مرتبه آیتی پدید آرگشت نخست اینستکه میفرماید و جاء اخوه یوسف فد خلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون (آیه ۵۸ سوره یوسف) و این علامت در یوم قائم بوقوع پیوست چنانکه قبلاً مذکور گردید . دوم بار که بشرف لقا فائز گشتند برادر کوچکتر از خود را که از عنصر وی بود از کینه اخوان خلاصی داد و بظلم عاقت خویش برکشید و بمصر عزت صعود داد کما قال ولمّا دخلوا علی یوسف اوی الیه قال انی اخوک فلاتبتئس بما کانوا یعملون (سوره یوسف ، آیه ۶۹)

این آیه در قرن مقدّس جمالقدم جل ذکره الاعظم تحقّق یافت چه در این یوم نقطه اولی که از عنصر الوهیت بود و مظهر ربوبیت کبری و در ظلّ جمال اقدس ابهی است بمقرّ قدس شتافته بود مرتبه سوم که بحضور بار یافتند ابوی آن روح پاک که بشمس و قمر تعبیر شده هردو بعرش عظمت و سریر رفعت صعود فرمودند کما قال "الله یرفع ابویه علی العرش و خزّواله سجدا" و قال "یا ایت هذا تا ویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقاً" آیه ۱۰۰ سوره یوسف) مصداق این نقره در یوم میثاق ظاهر و هویدا گردید چه که جمال اقدس ابهی و حضرت اعلی نسبت بیوسف میثاق بمنزله دو در و در و حقیقت شاخصه شمس و قمر و عبارت اخیری مثل این در ظهور کلی الهی چون محمد و علی علیهما الطیب الثناء است که در حدیث وارد شده "انا و علی ابوا هذه الامه و از این قبیل است بیانات شیخ عارف — مکاشف الشیخ محی الدین عربی که در صلوات آن حضرت رسالت مرتبت میفرماید "اب الاکوان بفاعلیته و ام الاکون بقابلیته" و طلوع عهد و پیمان بعد از غروب شمس جمال رحمن و بد رتابان قائم موعود فرقان و صعود شان از سریر سلطنت امکان بسما غیب و عرش لامکان اتفاق افتاد و یوسف عهد در مصر بقا فرمانروا شد و اخوان طوعاً اوکرهاً برو در افتادند . . . انتهی .

(ص ۱۲۱۳-۱۲۱۲ ریحی مختوم ، جلد دوم)

۳۳/۶ — "غنص اکبر"

میزنا محمد علی از قلم مبارک جمالقدم در کتاب عهد بلقب غنص اکبر مفتخر شمسید . در باره القابی که بعداً بر اثر نقض میثاق باود داده شد ، قبلاً در قسمت ۵ / ۱۰ صحبت داشتیم وی از برادران حضرت عبدالبهاء از حرم ثانی جمالقدم جل اسمه الاعظم بوده ، مادر او فاطمه خانم ملقب به مهد علیا و دختر عمه جمال مبارک بوده است و از این اقتران شش فرزند بوجود آمد :

۱ - صمدیه ۲ - میرزا محمد علی ۳ - میرزا ضیا الله ۴ - میرزا علی محمد

۵ - میرزا بدیع الله ۶ - ساذجه

اولاد ان فاطمه خانم باستثنای میرزا علی محمد و ساذجه بقیه در زمان حضرت عبد البها نقض عهد کرده جز ناقضین عهد و میثاق محسوب گشتند و تا آخر ایام حیات ساکت نشستند و بر علیه حضرت عبد البها اوراق ناربه بین دوستان شرق و غرب منتشر مینمودند.
(ص ۱۵۸ اقلیم نور)

میرزا ضیا الله که در بین منسوبین ناقض حضرت مولی الوری نسبت بسایرین بهتر بود، در سنین اولیه بعد از جلوس حضرت عبد البها بر کرسی میثاق، در گذشت و مهد علیا نیز از میان رفت ولی میرزا محمد علی در تمامت این دوره برجا بوده در خیال و اعمال خود ایستاد داشت و هر قدر مقام عظمت نیر میثاق بیشتر جلوه میکرد به بغض و حسرتش بیفزود و عائله اش نیز از او تأسی کردند و میرزا بدیع الله نیز گهگاهی موافق شده توبه مینمود و در عین حال بحال نفاق باقی بود (ظهور الحق، جلد هشتم قسمت دوم ص ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷)

. . . . از اول حالت رقابت و حسادت که در میان اولاد یک پدر و مادر است، در بین بوده و چند ان موافقتی بین آنها و اولاد ام الکائنات نبوده ولی شایستهگی مقام حضرت عبد البها و کبر سن و عظمت رتبه ایشان مجبوراً آنها را ساکت و خاضع نگاه میداشت و با آن مراتب اعتماد و اتکال به الله نسبت بعبد البها . . . میدان برای ظهور اختلاف و رقابت باز نمیشد، خصوصاً آنکه وسیلهئی بدست نیامده بود. اما غصن اکبر در ایام حیات پدرگاهی مصدر خدمتی از قبیل تحریر الواح و غیره میشد و خط زیبایی داشت . . . بطوریکه بزودی برمشاق و معلم خود مشکین قلم تقدّم جست. خلاصه غصن اکبر و خبط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی بعد از صعود آن سرور . . . اما الاول اینکه چون به الله اورا میدان داده بتحریر الواح گماشتند و به مکاتبه با احباء و داشتند بزودی خود را با قافیه یافته کلماتی ساخته و پرداخته زمزمهئی ساز و دمدمهئی آغاز کرد که از طرفی شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق میشد و از جهتی سستی عقیده خود را ثابت میکرد اول در پرده استعارات و بالاخره بی پرده در طی عبارات، داعیه همس الشموسی نمود و هوای ربّ الربوبی برسر داشت . . . اما بزودی دم درکشید و بعضی از احباء از حضور در خصوص رتبه غصن اکبر سوالاتی کردند که محض حفظ از قلم مبارک من انطق الاشیا علی ثنائی - العزیز المحبوب در باره اش نازل شد: «ما او را ناطق فرمودیم و او برگی است از برگهای این شجره الهیه و اگر نفحات قدسه امریه از او منقطع شود از شجره الهیه ساقط میشود و خشک میگردد (بیان مبارک نقل از ص ۳۲۷ بهجت الصدور) و خبط ثانی اینکه بعد از صعود حضرت به الله لوای مخالفت برافراخت و نوای مخالف خواند و ضربه این

د و خیط هرد و بنفس او راجع شد .

گویند اول قدم مخالفی که غصن اکبر برداشته در همان شب صعود بوده چون دانسته بود که کتاب وصیتی بخط مبارک مرقوم شده و یقین داشت که هر چه هست برای غصن اعظم موافقتراست تا خود او، لهذا در همان شب صعود جنازه پدر را گذاشته بجای طینه و جعبه خاصه آنحضرت پرداخت ولی کامروا نشد و کتاب عهد را نجات جز اینکه بعضی الواح را که قابل تغییر و تعبیر بود، بدست آورد تا در آنها دست تصرف و تخریبی بکار برد .

(ص ۲۵ - ۲۳ کواکب الدریه)

۳۸/۴ - "میرزا آقا جان کاتب"

چون در ضمیمه قرن بدیع جلد دوم مفصلاً در مورد او، در قسمت ۴/ ۷۶ ذکر شد، در اینجا تکرار احوال او را لازم نمی بیند .

۳۸/۵ - "محمد جواد قزوینی"

او در الواح کثیره مخاطب و مذکور بعنوان اسم جود و اسم الله الجود شد و باین لقب شهره گردید . او در سال ۱۲۸۲ هـ . ق. در تبریز گرفتار چنگ اعدا شد و چوب و انبر باو زدند و بحکمران آذربایجان هزار تومان جریمه داد و بعداً بادره رفت و هم حبس ابهی در سجن عکا بود و مجاور شده بخدمت ادامه داد و بسیار مراسلات مشمول بنقل بیانات مقصود و معبود در جواب نامه های بهائیان فرستاد و ما مور تسوید الواح و ارسال آنها و رتق و فتق امور پست بود و طرف ارسال و مرسول قرار داشت و نیز مباشرت مصارف خواربار و غیره بیت مبارک و غیره میکرد و خطوط او بسیار موجود است که بوقت زیاد می نوشت و معلوم است که تحصیلات اساسی نداشت . . . خود حکایت میکند که نوبتی عرض و عرضیه توسط خادم کرده اجازه مسافرت برای تبلیغ خواست و مفتخر باین جواب گردید .

"ج ج مراسلات آنجناب که به عید حاضر ارسال داشتند بشرف لقائنا از گشت مثل توجه شما از این ارض مع خدمات موکله باراضی اخری بمثابه خدمت آن عرب بادیه است که قصد بغداد نمود که بخدمت خلیفه برسد و مشک آبی با اسم هدیه همراه برداشت غافل از اینکه در جله جاری و فرات ساری باری بخدماتی که حال مشغولی مبادله نمینماید خدمتی در ایام ولیالی . گاهی بذکر و هنگامی بتحریر راپورت اخری اینمظلوم شهادت میدهد آنچه حال بآن فائزی اعظم است از آنچه اراده نموده ای ."

و بالجمله اسم الله الجواد بهمین طریق در بهجی اقامت داشت و در لوحی خطاب باقا محمد جواد عموجان قزوینی در حق او میفرمایند : قوله الاحلی :

"ایشان از نفوسی هستند که در اول ایام بوجه ابهی توجه نمودند حینی که اهل عالم از نفخه صور کائنات اعجاز نخل خاویه مشاهده میگشتند الا من شاء الله . در جمیع

احوال از غنی متعال میطلبیم دهرآن اوراموید. فرماید برآنچه که بدوام ملک و ملکوت پاینده و باقی است." (ص ۵۸ - ۵۶ اسرارالاثار، جلد سوم)

همینکه غروب شمس جمال ابهی وقوع یافت و حضرت غصن اعظم نهن از مجاورین معظم اصحاب را برای قرائت کتاب عهد مقرر فرمودند اورایکی از آنان معین داشتند ولسی او با اغصان و مخالفین همراه شد و بعلمت نسبت زوجه اش با زوجه غصن اکبر معاشرتش با آنان بوده موجب نفرتش گشت و متدرجاً بضدیت و خصمیت برخاسته علمدار نقض عهد جمال ابهی گردید و از ارکان عناد و بغضا محسوب شد بدرجهای که بانفض اخلاق و اسو آداب سلوک نمود و باوجود عطوفت و عدم تعرض آنحضرت بالسان و قلم درتوهین و تخریب بنیان میثاق کوشید و رساله درنقض نگاشت که بدست اعدا ترجمه بانگلیسی و نشر یافت و پسرش غلام الله درسال ۱۳۰۸ بآمریکا رفته بعداً باخیرالله سوریهای متفق شده برای نقض عهد کوشیدند و بالاخره ازخانه مذکور عگا بقرب بهجی درجوار همرازانش منزلت گزید تا درحدود سال ۱۳۳۶ از این عالم رفت و لقب و عقب نقض ازخود برجای گذاشت و دپسرش جمال و غلام درامریکا فوت شدند و پسر دیگرش ضیا خلف پدر و مقیم بهجی و دکاندار درعکاست. (ص ۱۱۰۲ - ۱۱۰۰ ظهورالحق، جلد هشتم، قسمت ۲)

... این نهال سرکش را خود او (یعنی ناقص اکبر) و بعضی دزمان حیات عنصری جمالقدم آبهاری نمودند و همیشه ولو مخفی و مستور میداشتند باسباب چینی و خیالات شیطانی مشغول بودند و بعضی هم ملتفت میشدند و حباً لله مستور میداشتند تا سنین اواخر اشراق نیر آفاق جواد و جمال با او درنفاق و خلاف و شقاق اتحاد و اتفاق نمودند و بعضی دیگر راهم متفق نمودند و بناقض اکبر فهمانیدند که جمیع احباب ایران ناظر بجواد و جمالند و تو مرجع امر و اول شخص میشوی و امر برایت مسلم میشود و این تدلیس ابلیس از اقوال و اعمال و افعال بعد ازغروب آفتاب جهانتاب ذوالجلال ازهریک مشهود شد. (ص ۳۲۸ - ۳۲۳ بهجت الصدور)

جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی درمورد اولین رائحه منتهه نقضی که بعد از صعود نیر آفاق از این رهرو نفاق استشمام نمود، چنین مینگارد:

"... کذلک از اول اشراق نیر آفاق از ارض سرفانی خصوصیت مخصوصی باجواد قزوینی علیه ماعلیه داشت و واسطه عرایض بساحت اقدس فانی، او بود اوهم نوشت مجرماً بتومینویسم اولاً عنوان مکاتیب و مراسلات با احباب را فدایت شوم و روحی فداک ننویس عرض میشود و بعرض میرساند، باشد ثانیاً مناجات د را اول مکاتیب مرقوم منما ثالثاً غصن و فرع ننویس اغصان و فروع بنویس مکتوب جواد زیادتر فهمانید که خبری و حادثه و مخالفست سری د رساحت اقدس موجود است و جواد و جمال هم سراً از مخالفین هستند و چون در ایام مبارک هم بیدینی و خود پرستی از او دیده بود لذا احتمال داد این مکتوب را

خود سرانه نوشته است و ردّ سه دستور العملش را نوشت (۱) و در آخر نوشت اگر اذن مبارک بود دستور العمل مرقوم فرمایند بخط مبارکش آن که ما مور بود (۲) و الا از بعد برای فانی - مکتوب ننویس و چون جواب این مکتوب هم نیامد یقین قطعی نمود که طیور لیلی در خیال حرکت است و تعیق نزد یک است بلند شود و جواد و جمال هم از طیور لیل و ناعقین سری هستند . . . و ابدأ بر قلب خطورتنمود که رأس این فتنه واصل این حرکت میرزا محمد علی و داخله جمالقدم جل جلاله باشند . (ص ۲۲۳ بهجت الصدور)

در مورد ظهور و بروز نقض وی، جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی در بهجت الصدور چنین مرقوم داشت: "از مصر مراجعت نمود (۳) و مشرف بود (۴) که مریضه از حضرت آقامیرزا موسی خان حکیم باشی قزوینی روحی فداه رسید و جوش مکتوب جواد قزوینی که بحضرتش نوشته است و پراز شبها و مزخرفات و دستورات عملهای شیطانی و عرض نمود است (۵) جواد را چه حق دستور العمل دادن است و چه حق محرمانه چیز نوشتن و از این مکتوب جواد بید بینهایش ظاهر شد چه علاوه از کلّ مکشوف شد که پاکتش را مزین بخاتم عزّ قدس نمود بحضور مبارک بسته شده است و بعد گشود است و نوشته اش را برداشته است و مشتبهات نفس آقاره خود را نوشته و در ریاست گذاشته و چسبانده و فرستاده است.

(ص ۳۳۲-۳۳۱ بهجت الصدور)

و تقریباً در سال ۱۳۱۴ ه. ق. که حضرت عبدالبهاء برای چند روز در مقام خضر اقامت داشتند چون اعمال و اخبار افتراء و اقدامات شده بود او پی در پی بایشان رسید، او را از خود طرد فرمودند و بهمین حال نقض باقی ماند تا درگذشت.

(ص ۲۲۵ اسرار الاثار، جلد چهارم)

۳۹/۲ - "دوسلیل جلیش"

. . . دویسر از حضرت عبدالبهاء بوجود آمد یکی مسمی شد به حسین افندی و - دیگری میرزا مهدی ولی عمر هیچیک دوام نکرده از این جهان درگذشتند یکی دو ساله بود و دیگری دو ساله و نیم و بعد از آن دیگر اولاد ذکور از آنحضرت بظهور نرسید و بالاخره اخلاف ایشان منحصر شد بچهار کریمه ای که در ترجمه النفر اشاره شد الا آنکه اولیسن کریمه کبری ورقه طیبه ضیائیه خانم حرم آقامیرزا هادی افنان (نوه یکی از دوبرادر حرم حضرت اعلی) بنام حاجی میرزا ابوالقاسم است و دوّم ورقه طیبه طوبی خانم حرم آقامیرزا محسن افنان (پسر برادر دیگر حرم حضرت نقطه اولی) بنام حاجی سید حسن افنان کبیر) و سوّم ورقه علیه روحا خانم حرم آقامیرزا جلال پسر سلطان الشهدا که از طرفی

(۱) و (۳) و (۴) مقصود خود جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی است.

(۲) مقصود محمد جواد است (۵) و (۶) مقصود جناب موسی خان حکیم است.

هم حنفید عم منیره خانم حرم حضرت عبد البها^۱ است و چهارم ورقه^۲ زکیه منورخانم حرم آقا میرزا احمد یزدی ملقب به حمید الوزره است و او فرزند مرحوم حاجی عبد الرحیم تاجر یزدی است که در اوایل طلوع شمس حقیقت مو^۳من و ممتحن گشته مجبور بر مهاجرت شد و با عائله بعکامشرف و مقیم کوی مولای کریم خویش گشت . . .

(ص ۳۲۶ - ۳۲۵ کواکب الدرّیه)

۳۹/۵ - "عم مبارک نابرداری حضرت بها^۱الله"

مقصود جناب میرزا محمد قلی است که شرح حال او در ضمیمه^۴ قرن بدیع جلد دوم در قسمت ۵۶/۲ آمده، رجوع به آن فرمائید .

۳۹/۱۰ - "جمال بروجردی"

شیخ جمال الدین بروجردی معروف بعنوان آقا جمال و ملقب باسم الله الجیم که مفصلاً

در ظهور الحق ثبت گردیده و در الواح کثیره موصوف میباشند، قوله :

"بحر وحی که در قلم اعلی مسطور است بصورت این کلمات ترشح نموده است جمال

بمقر اقدس وارد شدی" الخ و قوله :

"جیم بسم الله العلی العظیم المقدر العزیز المحبوب سبحان الذی نزل الآیات

بالحق علی النبیّین والمرسلین . . . ان یا حرف الجیم اسمع ما یلیقک حمایة الامر فی ایام

الذی اجتمعوا علیه اهل الکفر والبغضا . . ." و قوله :

"جناب اسم الله جمال علیه بها^۱الله الغنی المتعال هو الله تعالی شأنه الحکمة و

البیان لله الحمد یوم اول عید بمبارکی اعمال صحیحه^۵ مستقیمه^۶ حضرت سلطان عبد الحمید

آیده الله تبارک و تعالی بآخر رسید براستی میگویم نجات ایام خلفاء راشدین و پیشوایان

مقربین در این ماه مبارک رمضان متضوع . . ." (ص ۲۵ - ۲۳ اسرار الاثار، جلد سوم)

جمال پس از تصدیق امر مورد نفرت پسرش که آقا منیر نام داشت، قرار گرفت. آقا منیر

در اصفهان از علمای معروف گردید و پدر خود را طرد کرد و مادر خود را بدین طلاق بزو

دیگری درآورد . (ص ۳۱۵ - ۳۱۴ رحیق مختوم جلد اول)

آقا جمال از اول طالب ریاست و سروری بود و برای علم نقهی اسلامی و عرفان بهائسی

که داشت و در حق خود قائل بود و برای راهنمایی و امر فرمائی، با برخی از رؤساء و منتقدین

اهل بها^۱ موافقت نداشت، فی المثل فاضل قائنی رانسبت نسق و فجور داده و او و ابسن

ابهر را رد و طرد میکرد و از ورود میرزا علی محمد و رقا^۷ بطهران مخالفت مینمود و خویش را

اعلی و مطاع کل مینداشت. (اسرار الاثار جلد سوم، ص ۳۶)

در دوران جمال مبارک هم که هنوز داخل در امر الله بود پیوسته خود را از همه بالاتر

میدانست و چون در منزل احباب میرفت و در میزد وقتی میگفتند کیست بصدای بلند

میگفت: "بازکنید جمال مبارکست". از جمله خصوصیات دیگر او اینکه انتظار دست بوسی از دیگران داشت و دستش را طوری از عبا در میآورد که مشخص بود، توقع دست بوسی واردین به مجلس راه دارد. (مأخذ: رحیق مختوم جلد اول ص ۳۱۵)

حضرت عبدالبهاء در مورد رفتار او چنین فرموده‌اند: "آقا جمال چقدر مزور و متکبر بود و در مجالس احباب را اذن نمیداد بنشینند. شخصی میل کرده بود از تعالیم امراطلاع بیاید ذکر آقا جمال را شنیده بود که از روی ساسات لهذا داخل مجلس او میشود می بیند که همه ایستاده‌اند او هم میاستد پیربوده لهذا میگوید اذن بدهید من بنشینم من پیروم، ناتوانم قوه ایستادن راندارم میترسم بیفتم سبب جسارت شود گفت در نهایت تکبر بنشین بنشین. حلوا و میوه و انار گذاشته بود اینجا در اعیاد میوه در حضور می گذاشتند او هم - تقلید میکرد خوب بود که از امر بیرون رفت و خودش مثل سم بود این بحر امرالله چون موج میزند بد نهیای مزده و اشیاء کثیفه را بیرون میاندازد تا دریا بر صفای خود باقی بماند".

انتهی. (بیان مبارک در حقیقا یوم سه شنبه ۸ فوریه سنه ۱۹۱۶ نقل از ص ۱۷۲ رحیق

مختوم)

در زمان حیات عنصری جمال قدم جلّ اسمع الاعظم مقام او در ردیف ایدیا امرالله قرار گرفت. در این زمینه و آغاز زمزمه نقض او جناب دکتر یونس خان افروخته چنین مینویسد:

"... ناگاه زمزمه دیگر بگویم رسید که آقایان ایدیا باهم اختلاف دارند و در خصوص علو مقام سرکار آقا حضرت من اراده الله حرفها میزنند، مثلاً حضرت اسم الله جمال مسائلی طرح نموده میفرمایند آیا مقام غصن اعظم بالاتر است یا مقام روضه مبارکه البتّه مقام روضه مبارکه اجل و ارفع است زیرا همانطوریکه جمال ابهی محق است لباس او هم حق است کلام او هم حق است. الی آخر.

جناب حاجی آخوند علی قبل اکبر میفرمایند آخوند مزخرف مگو کسی که لباس حق است کلامش حق است چگونه مرکز میثاق او و نصوص عهد و پیمان او ناحق است؟

(ص ۱۰-۹ خاطرات نه ساله)

او که بخیال واهی خود هوای ریاست مذهبی در ایران را داشت بعد از صعود جمال قدم جلّ اسمع الاعظم در سال ۱۳۱۰ هـ. ق. بی درنگ و خود سرانه بعکاشتافت و با حضرت غصن اعظم انکار خویش را که یگانه مصلحت و محسن سیاست امر ابهی میپنداشت در میان گذاشت و مأمول و مستول متکبرانه ریاست طلبانه خویش را عرض کرد آرزویش انجام نیافت پس با اغصان و منتسبین و اعوانشان ملاقات و مذاکرات نموده و با ایشان موافق و همراه گشت و پس از مراجعت بطهران بقاییت آثار و آیات جمال ابهی همی سخن گفته بطوریکه مقتضی میدانست احباب را از توجه تام بآنحضرت متصرف ساخت. . . و مهمترین اتباعش پسرش حبّ الله و برادرانش و حاجی حسین کاشی و جلیل خوئی و خلیل تبریزی

شدند که جلیل خوئی را نایب خویش در آذربایجان میشناخت و چون در اوایل امر بعد از صعود جمال‌المبارک فقط معدود اشخاصی چون جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و حاجی علی اکبر شه‌میرزادی و غیرهما از مانی‌الضمیر یلید وی آگاه بودند، از نفوذ و احترام زاید الوصف خویش در بین احباب سو استفاده نموده بسیاری از ارکان امر و مبلغین را در سایر قسمتهای ایران نیز با خود همراه نموده بود. نقض و مخالفتش در سال ۱۳۱۶ هـ. ق پس از افشاء شدن نقض و طرد غصن اکبر، بر ملا گردید و بتدریج از او دوری جستند تا آنگاه که طرد گردید. او که زمانی طلعت ابهی اسم الله جمال خطابش میفرمودند و بصره فضل زمانی از مقام و منزلتی بسیار عظیم برخوردار ساختند، بر اثر نقض و نکست میثاق- الله عزت‌ش بچنان ذلت و هوانی تبدیل گشت که احباب تا آخر عمر او را بجز "گفتار" که در اثری از غصن اعظم بآن ملقب گشته ننمایند آخر الامر در گوشه خمول و انزوا در طهران بفقیر و خواری بزیست واحدی از احباب و غیرهم با او مراوده نکردند تا در سال ۱۳۲۵ هـ. ق. در گذشت و عائله اش از زوجه اولی که بروجردیه بود چنانکه گفتیم در مسلمانی گم شد و از زن دومش که طهرانیّه بود در خان تیره نقض و مخالفت پنهان گشت و فقط از زوجه قزوینیّه پسری آورد میرزا لطف الله موهبت که حضرت غصن اعظم آثار عنایت در حقش صاد فرموده رشته نسبتش را با پدر مقطوع کرده او را پسر خود خواندند.

(تاریخ ظهور الحق، جلد هشتم قسمت اول و اسرار الآثار، جلد سوم ص ۳۸ و ۳۶)

جمال اقدس ابهی جلّ ذکره الاحلی در الواح متعدّده خطاهای او را بصره فضالیت و ستاریت بعنوان بی حکمتی متذکر گردیده، با قلم ارق و لطف خود او را از تکرار آن تحذیر میفرمودند: از جمله در لوحی میفرمایند: "بنام دوست یکتا شکی نیست که اسمی جمال علیه بها الله مقصودش از آنچه بآن عامل شده نصرت حق بوده و اعلاء کلمه الله بوده و لکن بغیر حکمت واقع شده و تا الیوم ما مور بحکمت نه اگر گمان او این بوده که موافق حکمت عمل نموده قد اشتبه علیه انا عقوناه فضلاً من عندنا..."

(ص ۲۷ اسرار الآثار، جلد سوم)

حضرت عبدالبها در ضمن نطق مبارک در پاریس سه شنبه ۲۵ فوریه سنه ۱۹۱۳ راجع به تأیید و تصدیق امین السلطان نسبت به امر مبارک و بعد موجب گشتن جمال بروجردی در سردی گرائیدن و اعراض او چنین میفرمایند:

"من میخواستم امین السلطان هم مانند منوچهرخان در این امر اسمی پیدا کند و ابی شود ولی نشد. وقتیکه آقا سید اسد الله و آقامیرزا علی اکبر و حاجی امین را دستگیر نموده بودند، مطلبی گفته بود که دلیل بر تأیید او میشد. حضور مبارک جمال قدم عرض شد فرمودند بیک نحوی پیامی برای او بفرست لهذا من قراری دادم و جمال افندی را برای این عمل انتخاب نمودم زیرا همیشه اصرار میکرد که خدمتی با و رجوع نماید طرخی ریخته شد که او

برود بقزوین و طهران و شهرهای دیگر و بعد برود بقم در صحن مقدّس اطاقی بگیرد و با مردم معاشرت کند و با اسم سیّاح خود را مشهور کند و این مطلب را بغیر از خود او و خدای خود هیچکس نداند همه اینکارها را فی الحقیقه کرد ولی یک خبط نمود که چون بطهران از قم رجعت نمود باقا جمال این را بیان کرد که عبدالبهاء مرا نزد امین السلطان فرستاد و چون در اطاق او وارد شدم از جای خود قیام نمود عرض کردم که نامه‌ای از فلانی دارم او آنرا گرفته بوسید و خواند و آن نامه بیاناتی بود و مناجاتی که جمیع سلطنتهای دنیوی محو میشود مگر سلطنت الهی که این ابدیست پس توکاری کن که بایوان الهی خدمتی بکنی که تا بآن قصر مشید و ایوان رفیع راه یابی و من در روضه مبارکه در حق تو دعا نمودم و عنقریب دوباره بصدارت ایران موقت خواهی شد یکماه نگذشت که چنین شد چون آقا جمال اینرا شنید پسر منحوس (مقصود حبّ الله است) خود را با بعضی قطعات که از میرزا محمد علی داشت فرستاد نزد او که اینها را فلانی نزد شما فرستاده است بعد خودش رفت این شد که امین السلطان مثل یخ سرد شد و چون بصدارت رسید غرور هم تأیید کرد فراموش کرد .

(ص ۳۱۸ - ۳۱۶ رحیق مختوم، جلد اول)

در مورد لقب پیرکفتار که باو داده شده، حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر هادی خان (تبلیغ شده) دکتر یونس خان (افروخته) چنین میفرماید: "ای طبیب اگر بتوانی درمانی تعبیه کن و کوفت شتری آن پیرکفتار را معالجه نما." انتهی

(ص ۷۳ - ۷۲ خاطرات نه ساله)

شرح احوال او بتفصیل در بهجت الصدور و ظهور الحق جلد ششم و هشتم، قسمت اول بتفصیل نگاشته شده است .

۴۰ / ۱ - "جلیل خوئی و خلیل تبریزی"

در سنین اوایل طلوع نیر عهد و میثاق الهی مخالفین و ناقضین به آذربایجان توجه نموده، سعی در بذر افشانی نقض در آن خطّه داشتند و چندی آنجا را جولانگاه خویش نمودند، اما طرفی نبستند. اولین فردی که برای حصول این نیت پلید بدان خطه مرور نمود، جمال بروجردی بود که در سال ۱۳۱۳ بد آنجا وارد گردید و در تبریز و میلان کاری از پیش نبرد، ولی میرزا جلیل مسگر خوئی را که لسان گویند در تبلیغ داشت و در سال ۱۳۱۳ - ۱۳۱۲ ه. ق. در نقاط مختلف آذربایجان سیر و تبلیغ مینمود، با خود همراه ساخت، جمال او را نایب مقاصد خود قرار داد و او بخوی رفته، بظاهر بشغل مسگری پرداخت ولی در پرده و محیلاً به دستور جمال بیاشیدن بذر نقض مشغول شد و مورد تشدید و تهدید چند نفر بهائیان غیور که بر نیات پلید او آگاه گشته بودند، قرار گرفت، لذا بحضرت مولی الوری ملتجی شد و از خوف اصحاب و برای گریز از آن محیط خرج سفر برای تبلیغ خواست و حضرت عبدالبهاء بصرف ستاریت و حکمت فرمودند که احباء خرج سفر او را تأمین

و آنرا بابت حقوق الله محسوب دارند ، لذا جلیل تبریز آمده بنشر منویات فاسده پرداخت
 ود ر همان احوال در سال ۱۳۱۴ ه. ق . اوراق نقضیه از ناقضین ، بنام برخی از احباء
 بالاخص میرزا خلیل که در دایره مبلّغین آمریکائی مستخدم بود ، رسید ود ر طبعش مؤثر
 گشت و با جلیل در عملیات موافق و همراه شد بعد مبلّغین مبرّزی چون میرزا محمد تقی
 ابهری ، حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی وغیره برای رفع شبهه و فرونشاندن آتش فتنه
 ناقضین آمدند و بفضل الهی بر اثر مساعی این فارسان مضمار ایمان ، خلیل تبریزی بعداً
 و پیشیمان گشت ، ثابت گردید و در اطراف جلیل نیز جز چند نفر کسی باقی نماند و آنهائیز
 متدرجاً بر اثر توبه و انابه و یا عوارض و حوادث طبیعی از میان رفتند
 (ص ۶۷-۷۳ ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت اول)

۴۰/۹ - "یحیای بیحیا و سید لثیم"

مقصود یحیی ازل و سید محمد اصفهانی است که شرح آند و ، در ضمیمه کتاب قرن بدیع
 جلد دوم ، قسمت ۱۰/۶۷ و ۱/۶۸ آمده .

۴۱/۱۰ - شاه بهرام موعود"

در کتاب آسمانی زرتشتیان از این ظهور اعظم بعنوان ظهور شاه بهرام ورجاوند یاد
 شده در یشت کرده ۱۱ بند ۲۸ آمده : "بهرام اهورا آفریده رامیستائیم کسی که مرد را
 دلیر سازد و حیات و زندگی آورد جهان را نوکند و صلح نیک بخشد و خوب بمقصود
 رساند ."
 (ص ۸ کتاب شاه بهرام ورجاوند)

در ورهیرام یشت ذکر شده : " وره تریمنم اهوره د اتم یزه میده " یعنی ورهیرام را خدا
 نور داده میستائیم و کلمه " ورهیرام یعنی نور خدا و کلمه " بهاء " نیز در لغت تازی بمعنی نور و
 روشنائی است و لذا " ورهیرام ایزد " که موعود زرتشتیان است و حضرت زرتشت نوید فرمود که
 در جهان خاکی صلح و صفا را برقرار میفرماید و ایران و ایرانیان را د و باره بهمان عزّت و شو
 قدیمه بلکه هزار بار بالاتر وستوده تر خواهد رسانید ، درست بمفهوم " بهاء الله " است ، زیرا
 چنانکه مذکور گشت " ورهیرام " بمعنی " نور " و " ایزد " بمعنی " خدا " و یا عبارت دیگر " ورهیرام
 ایزد " بمعنی " نور خدا " است و بهاء الله نیز در لغت تازی بمعنی " نور خدا " است بدین ترتیب
 ملاحظه میشود که بجه صراحت در کتاب آسمانی زرتشتیان حضرت بهاء الله ذکر گردیده
 است و اما در اوستا در مورد ظهور " ورهیرام ایزد " و یا " شاه بهرام ورجاوند " از افق ایران چنین
 آمده : " آن حقیقت اولیه و آفتاب جهانتاب از افق ایران طالع گردیده نیایش خورشید
 درخشنده از افق ایران باید باشد " . (ص ۱۰ - ۱۱ کتاب شاه بهرام ورجاوند)

در مورد اینکه شاه بهرام ورجاوند باید از اولاد و خاندان حضرت زرتشت باشد و بر
 سریر سلطنت نشیند و پادشاهی کند ، چنانکه در کتاب دساتیر آسمانی مذکور است : " اگر

ماند از مهین چرخ یکدم برانگیزانم از کسان توکسی را و آب و آئین باورسانم و پیغمبری و پیشوائی از فرزندان تو برنگیرم" ، باید گفت که حضرت بهاء الله از نژاد شاهزادگان باستان میباشد که اجدادشان در زماند ران و طبرستان متوطن بوده و در آنصحنات حکومت داشتند و نسبشان بحضرت زرتشت و یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی میرسد .

(ص ۱۲ شاه بهرام ورجاوند)

۴۴/۵ - "دعوی ظهور جدید نموده"

مقصود میرزا محمد علی ناقص اکبر است که شرح احوال او در قسمت ۳۳/۶ از این ضمیمه گذشت .

حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی راجع به ادعای ناقص اکبر و فسادش چنین میفرماید :
 قوله الاحلی : باری این عبد باین عبودیت عظمی در کمال محویت و فنا در آستان اقدس قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را بهیچ لقبی نیاراستم و ادعای وحی ننمودم حتی خویش را ملهم نخواندم نه مستضی دانسته و نه مستنیر نه مستشرق نه مشرق در جمیع احیان خود را عباس نامیدم و در بین ناس خود را باین اسم شهیر نمودم بلکه منتهای آرزوی این عبد انعام صرف و فدای بحت است که بی نام و گمنام شوم و بی اثر و بی نشان گردم تا بحقیقت عبودیت که عدم بحت و فنا^ی صرف است مستحق شوم ولی بانصاف ملاحظه نمائید که نفوسی که انثرا باین عبد رواد^{شدند} چه ادعاهای نموده اند و چه عریدها کرده اند و چگونه دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادعای نزول آیات و وحی کرده اند بقسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود بجمال مبارک و روحی لمرقده المظهر فدا دادند در وقتیکه آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در خیزش بود جالس پیرتو اوج عزت شرق و غرب را منور نموده و نیر اعظم باشد اشراق ابصار را خیره فرموده در چنین وقتی و روز فیروزی اظهار وجود نموده اند و علم ادعابر افراشتند و دعوی وحی نمودند و چنان عریده^ه معهوده در قرزویمن انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند و چون از این نفوهمات و حرکات آشوب و فتنه در قرزویمن برخاست توقیع ساطع چون سیف قاطع صاد رگشت قوله جل ذکره : "اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم^(۱) خواهد بود انتهی . و این سواد کلماتیست که بخط و مهر مدعی^(۲) عینا موجود : "هو العزیز ان یا علی اسمع ندائی و لاتکن من الغافلین قد انزلناه علیک کتابا بلسان عربی مبین و ما ارسلناه لحکمة لاینالها الا الذین انقطعوا من کل من فی السموات والارضین فسوف ترسله عندک اذا شاء الله و اراد و انه ما من اله الا هو یحکم ما یشاء و انه لعلیم لحکیم مهر محمد علی هو ابید^{بع}

(۱) این بیان جمال مبارک در باره ناقص اکبر است (۲) مقصود ادعای ناقص اکبر در زمان حیات عنصری جمال قدماست .

فی ائق عز منیع ح ع ب د (۱) . . . قل یا عبد اتبع ما ینطق لک الروح بلسان صدق عظیماً
ثم ابلغ الناس بهذه الآيات لیدکروا فی انفسهم ولن یتبعوا خطوات کل کافر اثم . . .
قل یا قوم قد ظهر غضنفر الله فی الارض وفر منه کل حمیر ذی رجلین . . . ثم اشرب ماء—
یسقیک ساقی الروح من هذا الکؤب الذی کان من ذهب الا یقان مصنوعاً ثم ارزق مسن
ثمرات الشجرة التي غرست فی هذا السیناء بید ربک العلیم الحکیم الرحیما ثم قل یا قوم
اسمعوا نداء هذا الذی ظهر بین السموات والارض ویقول بان یا قوم آمنوا بالله الذی
خلقکم بامرہ وکونوا بقوله سماعا سلمعا سمیعا . . . من التبییل (۲) قبل علی میر محمد
علی .

هو الله الارفع الابهی الاعلی ذکر الله عبده علیا لیستقیم علی امر موله ویكون بریه
صد یقا الی ان قال ان یا عبد فاستمع ندائی ثم انقطع عن نفسک وهو اک ووجه بشر مولاک
وان هذا لقول ان انت له سمیعا والروح علیک وعلی من استشرق من هذا النور الذی —
ظهر من هذه الشمس التي كانت فی قطب الزوال مضیا عبد الله العلی محمد علی ما نزل
علی نوءاد محمد قبل علی .

ان یا غلام الروح اسمع نداء ربک الکریم عن هذا المنظر العظیم الی ان قال ثم ابلغ
الکائنات الی مولاک فمن صدق بقولک وآمن بآیات الله بشره بلبقاء ربک الرحمن الرحیم قل
یا عبد اسمع ما الهمک قل الامر فی آخر اللوح ان استقم علی امره . . . ما نزل علی نوءاد —
محمد قبل علی هو البهی الابهی فی الافق الاعلی م ص

سبحان الذی خلق کل شیء بمقدارهم اسمعوا ندائی وکونوا علی صراط الله قائماً
مستقیماً یا ملاء آمنوا بالله الذی خلقکم ورزقکم وصورکم وانه بكل شیء شهید . . . ان یا
ملاء النبیان اسمعوا ندائی ولا تكونوا کما الفرقان فاطرا مریدا اثم . . . آمنوا بالله یا
ملاء المشرکین ولا تکفروا بهد الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقدر العلیم القدیر . . . ان
یامعشر البشر تالله قد اشرق شمس الله الاکبر وانتم اعرضتم عنه وکنتم من اصحاب الکفروانه لا اله
الا هو وانه سر الله استر . . . قد ظهر ظهور الله الاکبر عن مشرق القدس کشمس لائح نور
وکشف النقاب عن وجهه الاطهر وانه من کل الشمس والاقمار والانجم انور واکبر بل انه
لسلطان السموات والارض وانه لنور بل الشمس عنده من کل صغیر اصغر . . . ومکتوب دیگر
چون مفصل بود این مختصری از آن است که نوشته میشود .

قل یا قوم انی سمعنا ناری امشی فی النار واکل من النار وآسیر فی النار وان مقصودی من
النار هو حب الله الی المهیمن القیوم ومن اکل النار هو اکل معارف ربی والعشی فی النار

(۱) محمد علی بدیع

(۲) نبیل در معنی لغوی بمعنی نجیب و ذکی و عظیم و بامنقبت است و از دوره بیان محمد
بتطبیق حروف ابجد نبیل گفته میشود و در اینجا نیز مقصود از نبیل همان محمد است
و یا بعبارت دیگر مقصود محمد علی است .

هوالمشی فی سبیل حبّه والسير فی النار هوالسیر فی درجات شوقی وجذبی الی محبوبی
 الباقي المحبوب اذا لا تقتلوننی باسیاف شوکم اتقوالله ولا تنکرونی ولا آتی التی اوحیت الی
 من عند ربی وانزله علی لسانی ونطقت بهانی آیام صغری وفارحموا الی ولا تقطعوا رأسی
 بسیوف النفس والهوی هذا مانصحتکم به بما امرت من القیوم ان کنتم تسمعون" حال ای -
 اهل انصاف قدری انصاف دهید نفسی که نوشته است واضحاً مشهوداً قل یا قوم تالله قد
 ظهر ظهورالله الاکبر من مشرق القدس کشمس لائح انور وکشف النقاب عن وجهه الاطهر و
 انه من کل الشمس والاقمار والانجم انور واکبر وهمجنین بل الشمس عنده من کل صغیر
 اصغر وهمجنین کل خلقتم بقولی وهمجنین لا تنکرونی وآیات التی اوحیت الی من عند ربی
 وانزله علی لسانی این نفس اعتراض برنفسی که خویش را عبادت بها خوانده مینماید که تو
 دعوی الوهیت نمودی و خود را صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمالقدم روحی له الفناء
 شمردی ای منصفان انصاف دهید ای بی بصران قدری تبصر در امور نمائید . کسیکه
 طبیعتش و فطرتش بمانند حیات عبودیت جمالقدم مخمّر مفهوم یاد عاست و نفسی که واضحاً -
 مشهوداً در آیام مبارک ادعا نموده و در حقش نازل شد که اگر آنی از ظل امر منحرف شود
 معدوم صرف خواهد بود حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز میثاق که کل
 ما مورند حتی این شخص باطاعتش مهان و مضطهد و مغضوب . . .

(ص ۸۵۶-۸۵۰ رحیق مختوم، جلد دوم)

۷۴/۷- "طوفان نقض که در مکاشفات یوحنا . . . میفرماید" ظهر تابوت عهد فی هیکله
 وحدثت بروق و اصوات و رعود و زلزلة و برد عظیم"

در ترجمه فارسی کتاب مقدس طبع بریتیش و نوزین بیبل سوسائیتی در باب پانزد هم آیه
 ۱۹ مکاشفات: یوحنا عیناً ترجمه مطالب فوق چنین آمده:

"وقدس خدا را آسمان مفتوح گشت و تابوت عهد نامه اول ظاهر شد و برقهها و صداها و
 رعدها و زلزلهها و تگرگ عظیمی حادث شد .

۷۷/۶- "یکی از مشروعات نخیمه عظیمه"

مقصود امّ المعابد غربیاً مشرق الاذکار آمریکا است . در کتاب مستطاب اقدس در مورد
 مشرق الاذکار چنین آمده: "طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار فی الاسحار ذاکراً
 متذکراً مستغفراً و اذا دخل یقعد صامتاً لا صغاً آیات الله الملك العزیز الحمید قل
 مشرق الاذکار آتیه کل بیت بنی لذکری فی المدن والقری كذلك سمی لدى العرش انتم
 من العارفین ." (کتاب اقدس بزرگ، ۲ سطر آخر ص ۳۱ و ۳ سطر اول ص ۳۲)

۷۷/۸- "بهت و انقطاع یکی از ورقات . . ."

مقصود میس مارثاروت است که شرح زندگی و احوال او را قبلاً در کتاب دوازدهم درس

اخلاق مطالعه فرموده‌اید، بعلاوه می‌توانید شرح حیات این مبلغه شهیره راد را اختران تابان و گوهریکتا و آهنگ بدیع شماره‌های پنجم و ششم سال دوم بیابید. در اینجا صرفاً بدقیق و وقایع مهم حیات ایشان اشاره میشود و علل توفیق این سرور مبلغین و مبلغات منعکس میگردد.

میس مارثاروت در دهم اگوست ۱۸۷۲ میلادی در ریچ وود اوهایو در خانواده یک مهاجر آمریکائی تولد یافت و بعداً آن نامیل به پنسیلوانلیا نقل مکان کردند. پس از اتمام دانشگاه در شیکاگو بشغل معلّمی و خبرنگاری پرداخت پس از ایمان بامر مبارک، اولیسن شخصی بود که در اجرای فرمان حضرت عبدالبهاء مبنی بر مهاجرت و انتشار امرالله در بلاد در سال ۱۹۱۹ قیام بهجرت نموده، به ممالک آمریکای جنوبی شتافت و پس از آن اسفزار تبلیغی و ابلاغات تاریخی او بی‌امان ادامه یافت و سفر پرثمری نیز بایران نمود (سال ۱۹۳۰) و بالاخره پس از بیست سال فعالیت بلاانقطاع در سن ۶۷ سالگی در هونولولو پس از چند ماه بیماری در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۹ بملکوت ابهی صعود نمود.

این فارس دلیر مضمار تبلیغ امرالله با شخصیت‌های زیر ملاقات و یامکاتبه نموده، امر مبارک را بآنها ابلاغ نمود:

- ۱ - علیا حضرت ماری ملکه رومانی و دخترش الینا که هر دو موافق گردیدند.
- ۲ - رئیس حکومت و وزیر آتن
- ۳ - پادشاه و ملکه یوگسلاوی، شاهزاده پل و خانمش شاهزاده الگا و خواهران خانمش شاهزادگان الیزابت و مارینای یونانی
- ۴ - رئیس جمهور چکسلواکی مازاریک
- ۵ - ارسال کتبی چند برای هند نبرگ رئیس جمهور آلمان
- ۶ - رئیس جمهور اطربش
- ۷ - پادشاه آلبانی
- ۸ - توفیق رشدی بیک وزیر امور خارجه و سایر رجال حکومت ترکیه
- ۹ - شاهزاده محمد علی پاشا ولیعهد مصر
- ۱۰ - ملک فیصل پادشاه عراق
- ۱۱ - حاکم اورشلیم
- ۱۲ - حاکم ادرنه
- ۱۳ - پادشاه دانمارک اعلیحضرت هاگن
- ۱۴ - ولیعهد سوئد شاهزاده آدولف
- ۱۵ - ادوارد بنش رئیس جمهور چکسلواکی و جانشین توماس مازاریک (ملاقات سال ۱۹۳۵)

این سرباز جانباز امر در مجامع و کنفرانسهای زیر نیز ندای امرابهی را مرتفع ساخت:

- ۱- ایراد خطاباتى چند در یوگسلاوى
 - ۲- ایراد نطق در چند کنفرانس منعقدۀ در چکسلواکی
 - ۳- شرکت در چند کنگره بین المللی در بلژیک و ایراد چند نطق و خطابه راجع به امراض
 - ۴- حضور در جلسات جامعه ملل در سوئیس و شرکت در اقدامات مقدّماتی جهت انعقاد کنگره ادیان عالم.
 - ۵- بازدید از کلیه دانشگاههای آلمان و ایراد خطابه راجع به امر در تمام دانشگاهها بمدت هفت ماه
 - ۶- انعقاد کنفرانس و ایراد خطابهها در ورشو باتفاق دختر جوان دکتر زامنهوف مخترع لسان اسپرانتو و مترجم کتاب بهاءالله و عصر جدید به زبان اسپرانتو
 - ۷- شرکت در کنگره بین المللی تعلیم و تربیت
 - ۸- ایراد چند خطابه در بوداپست
 - ۹- ایراد نطقها در دانشگاههای اسلامبول
 - ۱۰- ایراد خطابه در کنفرانسهای تبلیغی منعقدۀ در ایران
 - ۱۱- ایراد نطق در دانشگاهها و کنفرانسهای منعقدۀ در شهرستانها آمریکا.
 - ۱۲- شرکت و انجام وظیفه بمدت سه ماه در انجمن خلع سلاح در اروپا و ملاقات بانمایندگان بیش از ۵۰ کشور و مذاکره راجع به امر با آنها و تقدیم کتب امری بایشان.
 - ۱۳- شرکت در انجمن بین المللی اسپرانتو در پاریس و ملاقات با مورخ شهیر مسیونیکلا نویسنده تاریخ حضرت باب بزبان فرانسه.
 - ۱۴- ایراد خطابههای بسیار در مجامع و دانشگاههای چکسلواکی، لهستان، اتریش، مجارستان و یوگسلاوی.
 - ۱۵- ایراد خطابه در دانشگاه بوداپست در مقابل چهارصد نفر از استادان و دانشجو
 - ۱۶- شرکت در کنفرانس بین المللی اسپرانتو در استکهلم
 - ۱۷- ایراد نطق و خطابه به مدت سه ماه در دانشگاههای نقاط شمالی هندوستان و -
استماع هزاران نفر از پروفیسورها و علماء و دانشمندان.
- این جندی هدی بهر کجا سفر مینمود، اغلب یارسانه‌های گروهی آن نقاط مبادرت به نشر و پخش خطابه‌ها و اقدامات او مینمودند و یا خود مقاله‌ای برای آنها ارسال میداشتند. بر اثر همت او کتاب بهاءالله و عصر جدید بزبانهای یوگسلاوی، هنگری، یونانی، نروژی و فنلاندی فراهم گردید و در اغلب نقاط مثل چکسلواکی و فنلاند علاوه بر کتاب بهاءالله و عصر جدید، مقدمات ترجمه و نشر سایر کتب امری مثل کلمات مکنونه و ایقان بزبان بومی آن نقاط انجام پذیرفت.

در سال ۱۹۳۰ که سفری بایران نمود، بر روی زندگی حضرت طاهره مطالعه کرده و کتابی در این مورد نگاشت.

حضرت ولی امرالله در تلگرافی خطاباً بمحفل ملی امریکا چنین میفرمایند: (ترجمه)
 "نسل آتیه او را اولین یدی خواهد شمرد که اراده مبارک حضرت عبدالبهاء در قرن اول بهائی مبعوث فرمود و نسل کنونی او رانخستین و بهترین ثمری خواهد شناخت که دره تکوینی امر حضرت بهاءالله بوجود آورد".

(اختران تابان ص ۳۴۵-۳۴۳ و آهنگ بدیع شماره های ۵ و ۶، سال دوم ص ۲۰-۱۷)
 حضرت حرم روحیه خانم در وصف او چنین میفرمایند: "هیچ فردی از ابتدای تاریخ امر باندازه اوسفر نکرد و چنانچه حضرت ولی امرالله فرمودند "تمام این اسفار را در مقتضیات بسیار صعب و بانهایت رنج و سختی انجام میداد". . . . امریکه سبب موفقیت ایشان گردید این مسئله است که یقین کامل داشت که حضرت بهاءالله بر جمیع امور قادر و تواناست ولی مشروط بر آنکه ما وجود خود را از سر راه کنار کشیده فقط مجرای نظیف پاکی برای جریان اراده الهیه گردیم و بگذاریم که قوه نافذه او جمیع اعمال را انجام دهد.

اسفار ممتد تبلیغی و این صفات الهیه اش بود که سبب تقربش به آستان حضرت ولی امرالله گردید و آنقدر هیکل مبارک بایشان علاقه و مهر و بستگی شدید یافتند که این خانم عزیز را بسرور مبلغین و مبلغات ملقب فرمودند.

هیچ فردی باندازه این خانم عزیز نتوانست تا این درجه رضایت و سرور قلب منیر را جلب نماید. در اکتبر سال ۱۹۲۶ مرقوم فرمودند: "از موفقیتهای ایشان بایستی درس بگیریم که وقتی ایمان و ایقان با کمالات عالیه توأم گردد چه قوای عظیمه الهیه ای را بخود جالسب مینماید و چه موفقیتهای بی مثیلی حاصل میگردد و چگونه "ورفعناه مکاناً علیاً تحقیق مییابد".
 (گوهر یکتا، ص ۱۵۳-۱۵۲)

۶۷/۹ "ملکه ای از ملکات"

مقصود علیا حضرت ماری ملکه رومانیاست که دو بار قصد تشرّف او و دخترش بساحت اقدس حضرت ولی امرالله و زیارت مقامات مقدّسه و محروم گشتن ایشان از این فیض بر اثر ممانعت و دسائس اطرافیان در ضمیمه قرن بدیع جلد دوم در قسمت ۲۶۴/۷ ذکر گردید. شرح احوال او در گوهر یکتا و اختران تابان و سایر کتب مندرج است، برای اطلاع بیشتر میتوانید بآنها مراجعه فرمائید و اما آنچه که در اینجا مجملأ اشاره میشود، آنکه: او دختر بزرگ دوک ادینبورگ و از طرف پدر نواده ملکه ویکتوریا ملکه انگلستان و از طرف مادر نوه الکساندر دوم تزار روسیه بود و هر دو جدش بنزول الواح از طرف حضرت بهاءالله مفتخر شده اند. شوهر او فردیناند پادشاه رومانی بود. در سال ۱۹۲۶ میلادی در ایامیکه

بواسطه محروم شدن پسرش از ولایت عهدی بسیار اندوهگین بود کتاب بهاء الله و عصر جدید را توسط میس مارثاروت دریافت داشت و از استماع کلمه الله تسلی خاطر یافت و او و دخترش الینا مو من باین امر گردیدند . و بالاخره قبل از جنگ جهانی در دوم یعنی در جولای سال ۱۹۳۸ بعد از چند ماه کسالت روح پرفتوحش بعالم بالا صعود نمود ، او اولین ملکه در روی زمین بود که امر مبارک را اقبال نمود . (اختران تابان ، ص ۳۴۶-۳۵۳)

۷۰ / ۵ - " دو سال قبل از صعودش یکی از دانشمندان و محققین . . . "

مقصود مستشرق شهیر انگلیسی پروفیسور اوج . برون است که شرح تشرّف او ورقیمه بلیغش درباره این تشرّف در کتاب قرن بدیع ، جلد دوم آمده .

حضرت عبدالبهاء درباره برون ، در لوح حضرات ایادی امرالله راجع به معمول بودن کتاب نقطه الکاف ، چنین میفرمایند ، قوله العزیز :

این ایام تا زگی امت بیحیا توجه نموده اند و مکر و دسیسه مجری داشته اند و آن اینست که کتاب تاریخی باسم حاجی میرزا جانی شهید جعل نموده اند و آنرا چندی پیش بکتابخانه پاریس فرستاده اند و ادوارد برون انگلیزی که در سفر ایران مخاطب بیحیائیها بود و نهایت تبصص کلیه باو نموده اند و همواره با او مخابرات میکرده اند بهر وسیله تشبث جستند که او را برضد امرالله تشویق و تحریص نمایند . و یاران در سفر ایران باو ابدأ اعتنائی ننمودند لهذا از بهائیان دلگیر و محزون و از یحیایا خوشموقت و ممنون شد و در بعضی تألیف خود ش اغلاق و اغراق بنا گذاشت و کنایه نوشتن آغاز کرد از جمله در تصانیف خود روایت نمود که جمال مبارک روحی لعنة تربتها الفداء در مجمع عظیمی در عکا فرمودند من نه چوپانم و نه نجار و نه ساریان یعنی استغفرالله اظهار عدم اعتناء بحضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت رسول فرموده اند و حال آنکه شما میدانید که در جمیع الواح الهیه چه ستایشی از این نفوس مقدّسه است علی الخصوص در کتاب ایقان با وجود یکه برون کتاب ایقان را دیده بود چنان افترائی از زبان دیگری در تصانیف خود بنگاشت لهذا این عبد سواد مکتوبی که بمیرزا مهد یخان زعمی نوشته بودم برای برون فرستادم بلکه بانصاف زبان راند ولی بیشتر سبب غفلت او شد با وجود آنکه دلالت بر آن مینمود که تو نیز عنقریب چنین خواهی نمود حال ظاهر شده یعنی یحیائیهای بیحیا برون را دلالت کرده اند بر اینکه آن کتابیکه خود باسم اقامیرزا جانی تاریخ امر در نهایت استادی جمع و تلفیق نموده بودند و بکتابخانه پاریس فرستاده بودند ترجمه ^{نماید} تقدّمه خود تعلیم و تلقین او نموده اند تا آن مقدمه و آن تاریخ معمول را بفارسی و انگلیزی طبع و نشر نماید حال آن کتاب طبع و انتشار داده شده است از دایت تانهایت دستور العمل یحیائیها و تلقین آنها بتمامه مخالف واقع مرقوم گشته تا سبب تخدیش اذهان و تشویش افکار گردد فقرات خود کتاب تکذیب یکدیگر مینماید و همچنین بعضی از مضامین مخالف تألیف سابق اوست و بقسمی خود را بیغرض جلوه داده که مفتریات

د رنفوس تا شیر نماید هر چند نفوس آگاه از بدایت امر براسرار و وقایع و آثار مطلقند و همچنین نفوسیکه در ثبوت و رسوخ بر امرالله چون جبل بازخند این مفتریات در نزد ایشان مانند کلمات و ابیات اشعار موش و گربه یحیاست که سبب رسوائی نفوسی است که تلقین نموده اند . . . خلاصه از بدایت عالم تا یومنا هذا کتابی باین اراجیف و مهمل و هذیان تألیف نشده ولی مؤلف راگمان که در ایران ابلهان بی پایانند شاید نادانان این کتاب را مدارد لیل و برهان نمایند هیئات هیئات این بی فکر یعنی برون اقلأ باید کسی را پیدا و ستایش نماید که شعور و ادراکی داشته باشد . . . یحیی باین عجز و ضعف می خواهد با جمال ابهی مقاومت کند ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست . . . در نص این مقدمه برون مرقومست که جزیک نسخه از آن تاریخ یافت نشد و آنهم در کتابخانه پاریس سبحان الله با وجودیکه در آن زمان جمیع احبا در نهایت تعطش تاریخ این امر بودند یک نسخه در ایران پیدا نشد ؟ از همین واضح شد که آن تاریخ مجعولست از این گذشته آیا ممکن است که اساس دین و اصل شرع این امر عظیم را بکلی با اثر قلم شخص تاجر بی سوادی تأسیس کرد (۱) سبحانک هذا فکر سقیم هیئات هیئات ولی ایادی امرالله باید شب و روز بکوشند تا این مفتریات را بکلی متلاشی کنند و الا شیاطین در کمینند و گرگان پرکین باهر نفس بیخبری همدم و قسری خفیا تلقین مینمایند چنانکه برون را سرنگون نمودند عنقریب آن بیچاره خواهد دید که متابعت آن نفوس بید بین ربح عظیم نبوده بلکه خسران مبین بود و علیکم البهاه الابهی ع د رلوح ادیب میفرمایند: "در خصوص جواب مجعولات ادوارد برون مرقوم نموده بودید آن قضیه مهم است جواب لازم دارد البته بتمام همت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ حاجی میرزا جانی مرحوم مسموم شده است و تحریف گشته و بیوتی ها با ادوارد برون متفق شده اند و این مفتریات و دسائس را بمیان آورده اند". . . انتهی .

(ص ۴۵۵-۴۵۰ ر حیق مختوم جلد اول)

بزودی همانطور که حضرت عبد البهاه پیش بینی فرموده بودند ، متذکر و پیشیمان از عمل خویش گشت و این مطلب در ملاقاتهای او با حضرت عبد البهاه جل ذکره الاعلی در انگلستان و پاریس مشخص گردیده . در سفرنامه مبارک و یا بدایع الآثار ، جلد دوم در مورد ملاقاتهای برون با حضرت مولی الوری چنین آمده :

(۱۸ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۰۲۹ سفرنامه جلد دوم)

. . . از جمله نفوسیکه آنروز خود در آن مجلس آمده مشرف شد مستر برون بود . پس از ختم مجلس نفوسی رجای تشرف خصوصی نموده باز مشرف میشدند من جمله شخص مذکور که تشرف او بطول انجامید و بیانات مبارکه را که خطاب با او بود بعینها این عبد ثبت و ضبط نمود و اجمال آن اینست که پس از اظهار خضوع اول خواست از ما مضمی عرض حال

د هد و عذرخواهی نماید فرمودند باید صحبت‌های دیگرید اربم صحبتیکه مورث محبت —
میشود و چون دید میل مبارک از آن مقوله گفتگو نیست لهذا بصحبت‌های دیگر پرداخته...

۱۹ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱-۳۰ بدایع الآثار (سفرنامه) جلد دوم :

... آنروز هم مستر برون در محفل عمومی مشرف بود بعد از مجلس با خانمش در اطاق
مبارک احضار شدند ولی از ماضی کلمه‌ئی گفتن نتوانست زیرا مقصد مبارک محبت و الفت
بود نه اظهار اغراض و انتکار اوله‌ذا از مطالب علمیه و حکایات از حالات امور شرق بعطوفت
و محبت و اغماض و ستیری فوق العاده با او گفتگو و مذاکره میفرمودند و هر دو قیقه‌ئی از شنیدن
بیانات مبارکه خاضع تر میشد تا هنگام مرخصی که دست مبارک را بوسید و با اظهار خلوص و
خضوع مرخص گردید ...

مسیو د ریفس بعرض مبارک رسانید که مستر برون اظهار تذکر نمود و تشرف در این سفر
را نهایت آرزو و خوشبختی و عدم تشرف سفر سابق را از بد بختی خود میشمرد و آرزوی مشرف
شدن مینمود فرمودند: اینها محل اعتماد نیستند و ابداً اهمیت ندارند در این سفر
آمریکانفوسی اظهار خضوع و همراهی کردند که امثال برون نزد آنها قابل ذکر نیستند ...
مقصد اینست که من بآنگونه نفوس اعتنا ننمودم بآنکه در نهایت خضوع بودند دیگر این
نفوس که جز ترویج اغراض و منافع چیزی نخواهند چه حکمی دارند ...

۹ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۵ بدایع الآثار، جلد دوم: پاریس

... لذا آنروز وجود مبارک استراحت فرمودند در حالتیکه مشغول صحبت بآنها
بودند مستر برون (از کمبریج لندن) با خانمش وارد و پس از حصول اجازه جالس شدند و
مورد مرحمت و شفقت گردیدند عرض کردند از ارسال کتاب مبارک خیلی ممنون شدیم
فرمودند من میخواستم شما از الواح و رسائل اخیر حضرت بها^۱ الله مطلع شوید بدانید
که در ایام ظهور مظاهر قبل حتی در میان در شجره^۲ طیبه و خبیثه نفی و اثبات مذکور اما
حضرت بها^۱ الله اینها را برداشت ...

در خاتمه^۳ این مقال بد نیست بدانیم که حضرت عبدالبها^۱ بقصد هدایت برون چندین
لوح بافتخارش ارسال میفرمایند تا او قدر این نعمت را بداند و درک موقعیت خویش را
بنماید و گرچه او به پاسخهای عبودیت آمیز مبادرت میورزیده ولی چنانکه همه میدانند
سالها اقداماتی علیه امرالله بعمل آورد و گرچه در اواخر ایام ممکن است متذکر شده باشد
ولی جبران مافات نکرد . (ص ۳۷۲ یادداشت‌های درباره^۴ حضرت عبدالبها^۱ جلد ۱)

۷۱/۹ — "ابراهیم خیرالله"

خیرالله در همان سفر اول احبای غرب به عکاد رسال ۱۸۹۹ میلادی، جزو مشرفین
با ساحت اقدس بود و در ایام تشرف توقع داشت که کتاب مؤلفش را امضا نمایند و با حجاب امر

فرمایند هریک، نسخه‌ئی از آن دریافت دارد ولی حضرت عبدالبها^۱ قبول نکرد، فرمودند اغلاط بسیار در این کتاب موجود است و چون خواست برگردد خانم هرست را مأ مور مصر فرمود از مصاحبتش بازداشتند و دکنتر گمتسینگر مأ مور شد که هرگاه توبه و رجوع در خیرالله حاصل نشود، فوراً نقض و طرد او را اعلان نماید ولی خود او ببعضی بهائیان نیویورک - مخالفت خود را اعلان کرد و در سال ۱۳۱۷ رسماً مطرود و مردود گشت.

(ص ۱۱۸۲ - ۱۱۸۶ ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

اقدامات سوء او در مؤمنین آمریکا اثری نبخشید و حضرت عبدالبها^۱ چند نفر از مؤمنین ثابتین مانند حاجی عبدالکریم طهرانی و حاجی میرزا حسن خراسانی و میرزا ابوالفضل را مأ مور با آمریکا فرمودند تا بدفع شکوک خیرالله پرداخته و اثرات سوء رفتار و گفتار او را عقیم سازد و بتأیید حق در اینکار توفیق حاصل و اقدامات خیرالله بی اثر ماند.

(مأخذ: ص ۳۶-۳۷ ریحی مختوم جلد اول)

۸/۷۲ - "کلمبوس ثانی"

مقصود کلمبوس، "کریستف کلمب" کاشف قاره آمریکا است.

۱/۷۴ - "ترن تن چیس"

او که از لسان اطهر حضرت عبدالبها^۱ به اول من آمن امریک موصوف گردید، در ۲۲ فوریه ۱۸۴۷ در شهر اسپرنیک نیلد متولد شد و بعد از رشد شغلش ماهیگیری و شاید آواز خوانی در صحنه سینما هم بود و سرشت دینی داشت و در ادیان و مذاهب همی تجسس میکرد و چند سال اخیر از بیروان ایمانوئل سوئد نبرگ شد و معدلک حال تجسس داشت و با معتقدین همه ادیان مهربانی میکرد و از شدت علاقه دینی، مقالات و رسالات و اشعار در توصیف حق نوشت و روزی شعری مینوشت که یکی از آشنایان بدیدارش آمد و خواهش کرد تا ترن تن چیس قسمتی از آن اشعار را برایش بخواند آنگاه بوی خبر داد که شخصی تازه آمده و میگوید مظهر موعود ظاهر گردیده او باکمال اشتیاق طلب کرد تا با هم بملاقات آنشخص یعنی ابراهیم خیرالله رسیدند . . . بعد از ایمانش چون ریاست شعبه بیمه ایالت شیکاگو را داشت، بهمین وسیله پی در پی سفر میکرد و بانتشار این امر میپرداخت در موقع فتنه خیرالله از او پیروی نکرد و باد کتر فرید در ترجمه کلمات مکنونه نهایت دقت را با مراجعه و استفاده از قاموسها برای درک صحیح معانی مکنونه مبذول داشت و بسیاری از مکاتیب و کتابها و اشعارش در دست مییافت . اولین محفل آمریکا بنام بیت عدل بهمت و دعوت وی تشکیل گردید . در سال ۱۹۰۲ به عکا مشرف گردید و پس از مراجعت و انتقال بکالیفورنیا در رساله ای بنام د و کلیلی شرح تشریح چهار روزه خود را که در طی آن اطلاعات و امری و انجذابش نسبت بحضرت عبدالبها^۱ بکمال رسیده بود مرقوم داشت و چند روز قبل

از ورود حضرت عبدالبهاء با آمریکا در گذشت.

(ص ۱۰۲۷ - ۱۲۰۵ ظهورالحق جلد هشتم، قسمت دوم)

۷۴/۴ - "لوئیز امور"

لوئیز امور در سال ۱۸۹۷ با دکتر گتسینگر ازدواج کرد و این زوج جوان، هردو جز مؤمنین آمریکا بودند و موجب اقبال نفوس کثیری گشتند و در سال (۱۸۹۸ میلادی) بدعت خانم فوب هرست از ثروتمندان بزرگ آمریکا که بوسیله لویا در کالیفرنیا مؤمن بامر مبارک گردیده بود، باتفاق همسرش دکتر گتسینگر عازم ارض اقدس گردید. در عکا او را "ست لویا" میخواندند. دکتر گتسینگر علت ملقب شدن او را به "لویا" چنین بیان کرده است هیکسل مبارک با بصیرت روحانی که در وجود مبارکش بود، ظرفیت لویا را سنجیدند و بسمت آورفته و فرمودند: "لویا در زبان فارسی بمعنی پرچم است تو باید بیرق و پرچم من باشی و در شرق و غرب عالم باهتزاز در آئی". . . . حضرت عبدالبهاء فرمودند که سلطنت مسیح تجدید شد و بلوا قوه‌ای زیاد عطا فرمودند و زبان گویائی عنایت کردند و دستور فرمودند با صدای بلند این ندا را بگوش‌العالمیان برساند و راه و رسم تبلیغ را با او آموختند.

در مدتی که مشرف بود از شدت اشتغال و انجذاب، شب و روز برای نیل بشهادت - تضرع و بیقراری مینمود و از احباء استمداد مینمود که برای حصول باین منقبت در حقش دعا کنید و آرزو داشت که مانند ظاهره زکیه برمنابر و مساجد و صوامع فریاد کند و ندای امر الهی را بگوش‌العالمیان برساند. اصرار او در حصول بمقام شهادت و التماسش بدوستان - جهت دعا برای نیل باین منقبت عظمی چنان بود که بالاخره یکروز حضرت عبدالبهاء بیاناتی باین مضمون خطاب بدکتر یونس خان افروخته فرمودند:

"باو بگوئید چه بستانفوسی که ظاهراً شهید نشده‌اند، اما مستشهد فی سبیل الله محسوبند شهادت مقام ارجمندی است که جمال مبارک بهرکس خواست عنایت میفرماید. من در حق او دعا میکنم تا بآن مقام نائل شود. اصل شهادت خدمت است الحمد لله که بخدتم قائم است".

پس از استماع این بیانات مبارکه، لویا اندکی آرام گرفت و کم‌خودت بریست. مدت یک سال در مقامات متبرکه ماند و در این مدت در حین آنکه بعائله مبارکه تدریس زبان انگلیسی مینمود بخدمات عالی از قبیل مکاتبه و مراسله با خارج و ترجمه آیات و تهیه نشریات موفق بود.

لویا با آنکه ضعیف و بمرض قلبی مبتلا بود، پس از تشرف و استماع بیانات و سرمستی از عنایات حضرت عبدالبهاء، دمی نیاسود و آنی آرام نگرفت و بسفرهای تبلیغی در فرانسه و انگلستان و آمریکا مبادرت ورزید و برای بار دوم نیز مشرف گردید و بارها از خطر مرگ نجات یافت. در پاریس باتفاق مسیو دریفوس بامر مبارک با مظفرالدین شاه و اتابک ملاقات

کرد و از آنان قول صریح برای کوشش در راه حال بهائیان ایران گرفت و نیز در بمبئی بملاقات مهراجه بزرگ هندی (که حضرت عبدالبهاء را در لندن با فطارت دعوت کرد) رفت و او را مفتون امر مبارک کرد و با او مرتباً مکاتبه داشت. آئی از خدمت بازنمیاستاند ولسی آنهمه خدمت را بهیچ میانگاشت تا آنکه بالاخره در شب دوم ماه می ۱۹۱۶ میلادی بر اثر عارضه قلبی به ملکوت ابهی صعود نمود. مرقد او و جناب ابوالفضائل در یک محل است و آن وجود نورا را باین عنوان ذکر فرموده اند: "لوا گتسینگرام المبلغین غرب".

خانم ماکسول (مادر حضرت روحیه خانم) پس از استحضار از خیر صعود لواچنین نوشت: "... در آن هنگام که غرب در جنگال مادیات گرفتار بود از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر بذر محبت الله را افشاند و در ممالک بعیده چون ستاره ای درخشان اشراق شمس بها را خبر داد... و یکه و تنها در نقطه ای بعید در حالیکه بدون خانه و بدون پول و بدون امید بود پس از سالیان دراز رنج و زحمت و خدمت و فداکاری مانند شهیدی درگذشت... و بهمان نحو که قره العین در آن ایام برای شرق در صور دید، او هم برای همیشه پرچمدار علم میثاق بود... لوا دارای صفات بسیار عالی بود. او ضعف و گناهان ما را قبول میکرد و بعهده میگرفت تا آنکه ما را توانا سازد. راههای ناصاف را برای موقفیت ما هموار میکرد و ملخ وار خود را بآب میانداخت که بهر ما پل نجاتی ایجاد کند.

او مصداق فرمایش مبارک حضرت عبدالبهاء واقع گردیده بود که میفرمایند روحی که منقطع از ماسوی الله گردد راه نجات را برای دیگران باز میکند. (ترجمه)

در آخرین لحظات حیات چشمش را متوجه شمایل مبارک کرده و گفت:

"اراده الهی اراده من است آنچه هم من میخواستم انجام دهم اراده او بود."
(ص ۱۹۷ - ۱۸۷ اختران تابان)

۷۴/۶ - "دکتر ادوارد گتسینگر"

او همسر لوئیز امور (لوا گتسینگر) بود که شرح حال او در فوق گذشت. وی سالها تبلیغ امر بدیع نمود و کتابی مصور مملو از رموز علوم قدیمه ملل عتیقه و اخیره منسوخه در اسرار غریبه امرالهی نوشت و در سفری که لوا در سال ۱۹۱۴ به بمبئی کرد و در شرح حالش بآن اشاره شد، همسرش دکتر گتسینگر نیز همراه بود.

(ص ۱۱۹۳ ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

۷۴/۷ - "ایزابلا برتینگهام"

او در سال ۱۳۱۶ با شوهرش در نیویورک بوسیله ابراهیم خیرالله نائز بایمان گردید و بعد چند تن از خانواده شوهرش نیز موافق با امر ابهی شدند و چون اعضاء خانواده شان اغلب از قسیسان بودند، انزجار و اعراض خود را بروز داده و از او بریدند و تمام اقارب به

ایذایش همت گماشتند و از جانب قسیسان ساکن بیروت و شام و غیرهما مفترباتی در حقیق حضرت عبد البهاء در میانشان نشر یافت معذلک چهار سال باتفاق شوهرش در نیویورک بنشر نفات مشغول گشت و بسیاری از نفوس متعرض آنان شده، مجنونشان خواندند و - سخریه و استهزاء نمودند. در بار مشرف گردید و مورد الطاف کثیره واقع گشت والواح عدیده در حقیق صدور یافت، در بیت تبلیغی مسیس گودال بهدایت نفوس مشغول بود و سه سال قبل از مرگش را در منزل مادر رول گذراند و خدمات امریه و تعلیم مبادی امرالهی میپرداخت با ارض اقدس ارتباط کامل داشت و چنان مورد عنایت حضرت عبد البهاء روح ماسواه فداه بود که بوسیله او الواح احبای امریک را ارسال میفرمودند. با جمیع مبلغین که باقصی نقاط عالم هجرت کرده بودند مکاتبه داشت. در موقع صعود بملکوت ابهی هفتاد سال از عمر پربهایش میگذشت و چنان در خدمت باستان بهاء کوشا بود، که حضرت ولی امرالله نام او را جزء حواریون عبد البهاء ذکر فرمودند.

(ماه خذ: ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم ص. ۱۲۰ و اختران تابان ص ۲۲۸-۲۳۶)

۷۵/۱ - "میس لیلین کپس"

او از جمله نفوسی بود که هیکل مبارک حضرت عبد البهاء برای تد ریس و تبلیغ مد رسه در دخترانه تربیت طهران انتخاب فرمودند. او در ختری بیست و یکساله بود که برای این خدمت مأ مور گردید و قبل از ورود بایران بحضور حضرت مولی الوری مشرف گردید و خطاب باو فرمودند: "من ترا برای خدمت بایران میفرستم تا آنکه تمام دستان و جمیع مردم تو را تمجید کنند و ثابت شود که مادرت تمام امور باهم متحد هستیم و جمیع بشر را بیک نحو دست داریم... و در این راه تحمل مصائب و مشکلات را مینمائیم (ترجمه و مفاد بیان مبارک)

او در سال ۱۹۱۱ میلادی وارد طهران شد و در مد رسه تربیت بخدمت مشغول گشت و مدت نه سال در حالیکه احبای را مصائب بیشمار احاطه نموده بود و بهداشت این محیط باضوابط مکان پرورشی او مغایرت کلی داشت، تحمل مشقات نمود و در ساعت ۱۲/۵ شب اول دسامبر سال ۱۹۲۰ در طهران بر اثر ابتلاء به تیفوس درگذشت.

(ص ۲۲۲-۲۲۵ اختران تابان)

۷۴/۷ - "هوارد مگنات"

هوارد مگنات ساکن برکلین از مبلغین و ناطقین مشهور بهائیان آمریکا و از متنفذین مؤمنین صفا اول آن مملکت بود. او بسال ۱۳۱۵ فائز بایمان شد و سالها در خدمات امریه خصوصاً در اداء خطابه و تبلیغ شهرت داشت و سفری بسال ۱۳۲۳ موقعی که آقا میرزا ابوالفضل از آمریکا عودت میکرد باتفاق زنش و برخی دیگر از اهل ایمان به عکا رفته ایامی در جوار حضرت عبد البهاء زیستند و خانم مگنات در نیویورک و برکلین خطابه و نصیحت

مؤثره ایراد نمود ولی آقای مگنات در رفتنه مخالفت خیرالله ایامی نیمابین احباب بدنام گشت ولی در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء مراتب فرمانبرداری و ایمان صادق خویش را نشان داد و او در ایام اقامت آقامیرزا ابوالفضل در آمریکا در ترجمه کتاب ایقان مشارکت داشت و در ترجمه بعضی الواح و نیز ترجمه رساله حجج الهیه بالغه میرزای مذکور سعی و جهد بلیغ مبذول نمود و خود نیز رساله‌ای در اثبات امرابهی نوشت و بالاخره بازنش در پی یکدیگر بسال ۱۳۴۰ هـ. ق. وفات نمودند.

(۱۱۹۶ ظهورالحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

۲۴/۷ - "آرتور دوج"

مستر دوج تقریباً در سال ۱۸۹۸ در عکا تشریف حضور حاصل نمود و پسر جوانش تقریباً در سال ۱۹۰۱ مشرف گردید. (ص ۱۱۹۶ ظهورالحق، جلد هشتم، قسمت دوم)
شرح تشریف آرتور دوج و برادرش در سال ۱۸۹۸ در کتاب خاطرات نه ساله جناب دکتر یونس خان افروخته مندرج است، برای اطلاع بیشتر میتوانید بآن کتاب مراجعه فرمائید.

۷۵/۱ - "هلن گودال"

هلن گودال، بنیان گذار امرالله در قاره آمریکا بود و در ایالت مین (Mino) تولد یافت و در سال ۱۸۶۴ میلادی بکالیفرنیا سفر نمود و معلم یک مدرسه دولتی در سانفرانسیسکو گردید و در همان شهر در سال ۱۸۶۸ میلادی بامستر گودال ازدواج نمود و در سال ۱۸۸۸ میلادی بوسیله لوانگسینگر، بشرف ایمان فائز گردید. قبل از ایمان بسیاریای بندد بابت خویش بود اما از قید تعصبات آزاد بود. در منزل خود در آکلند جلسات تبلیغی تشکیل داد و بعد از تشریف بحضور انور حضرت عبدالبهاء، که در دسامبر ۱۹۰۷ میلادی صورت گرفت، به خدمات امری ادامه داد.

بهتت او در سال ۱۹۱۰ میلادی محفل روحانی آنسامان تشکیل گردید و هلن گودال جزء دسته نه نفری که برای ساختمان مشرق الاذکار خدماتی انجام میدادند، انتخاب شدند و در ربین دوستان موقت بجمع آوری اعانات گردید...

هیكل مبارک در آکلند در منزل ایشان وارد گردیدند و عنایات لانهایه در حق هلن گودال و دخترش مسس کوپر که او نیز از خادمان برازنده بود و پس از مادر خدمات او را در نیال نمود و الواح زیادی بافتخارش نازل گردید، مبذول داشتند و هلن هرروز صبح و شام در سفر کالیفرنیا خادم آستان مبارک بود. حضرت عبدالبهاء او را مادرمحفل روحانی خطاب میفرمودند و در موقع مراجعت فرمودند: "اغنام الهی را بدست تو میسپارم" (ترجمه) و در نیویورک فرمودند: "در کالیفرنیا باغی احداث کردم که باید محفوظ بماند".

(ترجمه و مفاد بیان مبارک)

این خادمه امرالله آنی از فعالیت باز نمایستاد ود تشکیل کلاسها و جلسات کوشا بود و تخم نفاق ناعقین وشک وتردید افکند ناقضین را نابود ساخت وسالهای بعد سفرها طولانی بسواحل پاسیفیک نمود ود رایجاد محافل جدید وبیان عهد وميثاق فعالیت بسیار کرد ود رموقع تشکیل اولین کنگره بین المللی بهائی که در یاناما در سال ۱۹۱۵ میلادی تشکیل شد باتفاق دخترش به تنظیم جلسات پرداخته وکنفرانسها راهدایت مینمود .

یکروز حضرت عبدالبهاء در شیکاگو در مورد او چنین فرمودند :

" ارزش مسیس گودال هنوز معلوم نیست در آینده روشن خواهد شد جز خدمت مرفکر دیگر در سر ندارد . خداوند خزائنی در دنیا پنهان دارد که چون وقتش فرارسد آشکار میشود . اوهمیکی از این گنجینه ها است " . (ترجمه وفاد بیان مبارک)
 اویکی از مهاجرینی است که در آمریکا برای شناسائی نهضت جدید اصل یکانگی نوع بشر وتعالیم حضرتبهاءالله زحمات بسیار تحمل نمود .

(ص ۲۱۱-۲۰۳ اختران تابان)

۷۵/۵ - "خانم فوبه هرست"

در ضمن شرح حال لوتیز امور، قسمت ۴/۲۴ اشاراتی باوشده، بدانجا رجوع شود

۸۳/۶ - "رایحه" حیات از قمیص یوسف میثاق استشمام نموده"

همانگونه که در قسمت ۲۳/۷ ذکر شد، حضرت عبدالبهاء بجهت شباهت بغض و عناد برادرانشان با برادران یوسف، از قلم حضرت ولی عزیز امرالله بیوسف مصر بقا مسقی گردیدند در الواح مبارکه ذکر قمیص وبشیر ورا بحه قمیص یوسف مصر الهی وغیرهم نازل شده و اشاره بهمین داستان یوسف و یعقوب است. حضرت ربّ اعلی جل ذکراه اعلی در کتاب قیوم الاسماء در ذیل تفسیر "اسم الله البشیر" وجود مقدس خود را نسبتبه حضرت من یظهره الله، حامل قمیص یوسف وبمنزله بشیر مصر الهی معرفی فرموده اند ومنتظرین ظهور مبارک، من یظهره الله را به یعقوب تشبیه فرموده ومن یظهره الله را "یوسف البهاء" ذکر فرموده اند، قوله تعالی:

" اذن خذ قمیص یوسف البهاء من ید مبشره العلی الاعلی وضعه علی رأ سک لترتد بصیراً وتجد نفسک خبیراً .

مضمون بیان مبارک آنکه من بشیر یوسف مصر الهی ویوسف البهاء هستم وبشارت ظهور او را بشما که منتظر ظهور اوهستید ومانند یعقوب در فراق او اشک ریخته وچشم خود را از دست داده اید میدهم. اینک این پیراهن یوسف البهاء را که من آورده ام برسر خود قرار دهید تا مانند یعقوب بینا شوید وخود را خبیر ودانا مشاهده کنید .
 کلمه یوسف از حیث عدد با عدد کلمه قیوم مطابق وعدد هردو یکصد وپنجاه وشش -

است و چون مقام مظهریت مقام قیومیت است و موعود الهی قیوم علی من فی السموات والارض است لهذا حضرت اعلی خود را "قیوم" نامیدند و از جنبه تطابق عددی یوسف با قیوم سوره یوسف را از قرآن مجید انتخاب فرمودند و تفسیر فرمودند و نیز جمال قدم جلّ جلاله که قیوم من فی السموات والارض هستند از راه تطابق عددی یوسف با قیوم از آن وجود مبارک به "یوسف البهاء" تعبیر فرموده اند. در خصوص نزول تفسیر سوره یوسف که موسوم به قیوم الاسماء و تفسیر احسن القصص است در لوحی که باعزاز حضرت خال اعظم از قلم حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره نازل شده، چنین میفرمایند، قوله تعالی:

"ویدانکه عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی قیوم و از این جهت بود که درید و ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرد هر سوره را در آیه ای از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه فرقان در باره بسمله که در حدیث است که کل قائم باوست و جهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعدد "لی" (۱) در آیه "رأیتهم لی ساجدین" . انتهى .

و در کتاب بیان، سنت یوسف را که در حدیث وارد شده با خود تطبیق فرموده اند. در باب رابع از واحد رابع میفرمایند، قوله تعالی: "امروز کل مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد و از برای ظهور او تضرع و ابتهاج و برریت او در رویای خود افتخار و اوراد ست خود بسجده فرستاد و در جبل ساکن نمود. اینست معنی حدیث "فیه سنّة من یوسف" بیاع و - یشری". انتهى .

این حدیث نیز از جهت "بیاع و یشری" با آنچه بر حضرت مولی الوری وارد شده، صدق میکند، لذا چنانچه از پیش گذشت حضرت عبد البهاء از جهت عمل برادران در افکندن آن وجود مبارک به چاه تهمت و افتراء و فروختنش به ثمن بخش به یوسف تمثیل گردیده. "قمیص نیز چنانچه از تفسیر حضرت اعلی مستفاد میگردد، پیام یا بشارت الهی است که در این مورد پیام میثاق حضرت عبد البهاء است که توسط مبشرین و ثابتین بر عهد و میثاق به یعقوبان بعید و مهجور و بی اطلاع از طلعت میثاق، میرسد و چشم بصیرت آنان را روشن و باز مینماید. و یا بعبارت دیگر مقصود از قمیص یوسف میثاق بیانات و بشارات مرکز میثاق است.

(مأخذ قاموس ایقان جلد ۴ ص ۱۸۷۴ - ۱۸۷۶)

۸۴/۲ - "رابرت تورنر"

اوناظر خرج مسیس هرست بود و مسئولیت بینهایت سنگین خود را در خانه او بکمال وفاداری و امانت انجام میداد.

هنگامیکه مسیس گتسینگر پیام امر مبارک را به مسیس هرست ابلاغ مینمود، رابرت چون شغلش اجازه نمیداد که در مذاکرات شرکت کند، صرفاً به آن مذاکرات گوش میداد و بعداً

(۱) آیه ۴ سوره یوسف

برای توسعه اطلاعات د رمورد امر، تحقیق نموده، مؤمن گردید. در موقع تشرف بحضور حضرت عبد البها، در ارض اقدس، مورد عنایات لانهای آن وجود مقدس واقع گردید و آن مولای جنون چون پدری مهربان او را در آغوش گرفته و فارغ از نژاد و موقعیتش او را همسان دیگران مورد لطف و محبت خود قرار دادند و او را مطمئن ساختند که اگر تا آخرین لحظه حیات بر امر ابهی ثابت و راسخ بماند، سبب ورود هم نژادان خود بملکوت ابهی خواهد شد. در مراجعت بآمریکا، خانم هرست که توجه و محبت حضرت عبد البها را به تورنر مشاهده کرده بود، هم نژادان او را بمنزل دعوت و امرالله را بآنان ابلاغ نمود. رابرت تورنر در اواخر ایام بمرض مهلکی مبتلا گردید و آخرین کلماتی که قبل از صعودش بملکوت ابهی ادا نمود، اسم اعظم بود. او تا آخرین لحظه حیات بر امر ثابت و راسخ بماند و سرخیل عاشقان شد.

(آهنگ بدیع، شهرالسلطان ۱۰۳، شماره مسلسل ۳۱۰)

۱۱ / ۸۶ - "توماس برکول"

اوجوانی انگلیسی بود که در ایالات جنوبی ممالک متحد هزیست میکرد و در زراعت پنبه مقام مهمی داشت و دارای معلوماتی وسیع و طبیعتی ساده بود و برای گذراندن تعطیلات تابستانه در سال ۱۸۹۱ میلادی بسوی قاره اروپا حرکت نمود و پس از چند جلسه ملاقات با مسیس می ماکسول، فائز بایمان گردید و بحضور حضرت عبد البها مشرف شد و پس از تشرف بایک فشار تمام روابط و علائق و سوابق خود را از هم گسست و فارغ البال در جهان امروز خدمت وارد شد. او که در سال ۱۹۰۰ میلادی فائز بایمان بامریزادان گردیده بود، پس از مراجعت از عکا والدینش را نیز تبلیغ نمود. او که روزی مرد ثروتمندی بود حال پس از بازگشت از ارض مقصود، در ارزانتترین و دررتین نقاط پاریس بسر میبرد و مسافتهای طولانی را برای شرکت در محافل و یاملاقات احبای میپیمود تا بتواند اند وخته ای برای پیشرفت امور امری فراهم آورد. روح اصلی دیانت بهائی یعنی وجدت عالم انسانی چون عطری در زوایای روح و قلب باو تمکن و نفوذ یافته بود و بصورت جمیع روابط مختلفه با کلیه اجناس انسان ظاهر میشد و چنان بصیرت و نفوذی در احتیاجات افراد بشر بوی عطا و چنان عشق واقعی و محبت حقیقی باو عنایت شده بود که او را مرکز امید و ملجای عموم میساخت. . . و تجسم حقیقی کلمات حضرت عبد البها بود که میفرمایند: "ستاره مسرت در هر قلبی موجود است، بایستی حجابات را سوخت تا انوارش ظاهر گردد. (ترجمه) او بآتش محبت میسوخت و جسم ناتوانش گوئی که در لهیب آن متدرجاً از بین میرفت. او بتمام معنای کلمه، هستی خود را در آستان مبارک امریکه بدان تشبیه یافته بود، فد انمود. چند سال پس از ایمان بر اثر ابتلا بمرض سل در گذشت و الواح عدیده بافتخارش از کلک اطهر حضرت مولی الوری نازل گردید، و در زیارتنامه ای که بعد از رحلتش عذ صدور یافته، چهارده مرتبه عبارت: "یا عزیز برکول یا

محبوبی برکسول "تکرارگردیده". (آهنگ بدیع شهرالملک ۱۰۲ بدیع، شماره ۶ مسلسل ۲۲
وظهورالحق، جلد هشتم، قسمت دوم، ص ۱۱۷۸)

۸۷/۴ - "هیپولیت د ریفس"

مسیو هیپولیت د ریفس از نژاد اسرائیل از خاندان محترم شهیر واز وکلا و متمولین بود که در حدود سال ۱۳۱۷ ه. ق. فائز بایمان گشت و پدرش نیز ایمان آورد و بسال ۱۳۴۷ ه. ق. در سن هفتاد سالگی د ریاریس د رگذشت و او در سال ۱۳۱۸ ه. ق. سفری بعکا کرد و ایامی د رجوار انضال حضرت عبدالبهاء بسر برد و آنحضرت از وی پرسیدند که آیا نسبش بخاندان د ریفس مشهور منتهی میگردد جواب عرض نمود نه فرمودند امید اینست که بواسطه انجام خدماتی سترگ د ر امر حضرتبهاء اللّه شهرتی مانوق شهرت خاندان د ریفس کسب کنی و او لغت فارسی و عربی بیاموخت و د سفر د یگرهم بعکامشرف گردید و سفری بی تبلیغ امرابهی بسال ۱۹۰۴ کرد و باتفاق میس بارنی و مادام لشنی بسال ۱۳۲۴ سفری از طریق روسیه بقفقاز و ترکستان عشق آباد و غیره، بایران و هند نمود و بآمریکا رفتند و در مجامع خطابهها د ر خصوص این امر داد و باهم ازدواج کردند و رساله بنام بهائیت د ر زبان فرانسه از آثار اوست که بفارسی و غیره ترجمه گشت و چون زبان فارسی و عربی نیک بدانست، کتیب و رسائل والواح بسیاری را از اصل فارسی و عربی بزبان فرانسه ترجمه کرد و د رایام سفر حضرت عبدالبهاء باروپا خدمت بسیار کرده و خطابات مبارکه رابفرانسه ترجمه نمود و عاقبت بسال ۱۳۴۷ د رگذشت. (ص ۱۱۸۵-۱۱۸۴ ظهورالحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

۸۷/۶ - "لورا بارنی"

لورا کلیفورد بارنی د ریفس از قدما امریک بود که شاید قریب بیایان قرن نوزدهم میلادی د ریاریس بواسطه بهائیان امریکائی خبیر از این امر یافته، موءمن گردید و پس از چندی بسا میس روزنبرگ از لندن د رسال ۱۳۲۲ ه. ق. (۱۹۰۴ میلادی) برای زیارت حضرت عبدالبهاء وارد عکاشد، مدتی د رجوار انضال بماند و تحصیل زبان فارسی و تعالیم امرابهی نمود و بموجب میل او حضرت عبدالبهاء آقامیرزا ابوالفضل رادستور سفر بامریک دادند که باتفاق خانم بارنی رهسپار شدند و مخارج سفر آقامیرزا ابوالفضل با او بود و بارنی باتفاق هیپولیت د ریفس فرانسوی که هنوز باهم ازدواج نکرده بودند بهایران مسافرت نموده، در تمامت نقاط طهران و تبریز و اصفهان مورد پذیرائی و تجلیل لایق احباب واقع گشتند و بارنی بارد یگر د رسال ۱۳۳۵ ه. ق. در حیفاً بمحضر حضرت مولی الوری مشرف گردید و بالجمله مادام د ریفس د ر فرانسه و امریکا همیشه مورد انجام خدمات امریه بود و کتیب مفاوضات عبدالبهاء از نتایج ایام اقامت اود رعکاست وهم حکایت نمایش بنام دلیران خدا را او تألیف نمود. (ص ۲۲۹۷ ظهورالحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

۱/۸۹ - مسیس سورن بورخ کراپر

او اولین بهائی انگلستان است و از نفوس اولیه‌ای است که ظهور جمال اقدس ابهسی را شناخت و از لسان مبارک حضرت عبد البهاء ملقب به مریم گردید و الواحی بافتخارش - نازل شده که مقام و منزلتش را مینمایاند . او قبل از تصدیق امر مبارک مشتاقانه در کتابخانه موزه بریتانیا درباره تاریخ حیات حضرت اعلی و تعالیم مبارک مشغول تحقیق بود که نامه‌ای از دست قدیمی خود خانم نوبه هرست دریافت داشت که از دیانت جدید و قابل توجه و معظمی که تعالیمش در دسترس او قرار گرفته بود ، حکایت میکرد و متذکر گردیده بود که در مراجعت بلندن اطلاعات بیشتری در اختیار او قرار خواهد داد . دو بار در رساله‌های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۶ میلادی بحضور حضرت عبد البهاء در ارض اقدس مشرف گردید و بار دوم چون مترجمینی چند بیانات مبارکه را ترجمه میکردند ، اطلاعاتش از تعالیم مبارکه بیشتر شد و باروح جدیدتری که بکالبدش دمیدند ، بخدمت بیشتری مؤید و موفق گردید .

این خادمه برازنده باعث تقلیب نفوس کثیره گردید و هم‌ار بود که رسولی نزد نویسندگانه بزرگ روسی تولستوی از برای ابلاغ امر مبارک اعزام داشت ، همچنان موفق بخدمت در - پاریس و لندن و آمریکا بود و تماس نزدیکی با عائله مبارکه در ارض اقدس داشت تا آنکه در ۱۵ مارچ ۱۹۳۵ به عالم ملکوت صعود نمود . او در زندگی پرانتخارش و برگزاری رفع مشکلات و کمک‌ها احباب مضایقه داشت و خود را فدای خدمت عموم کرده بود و در همین حال عقید داشت که نسل آیند باید در ترویج و انتشار معارف امری بکوشند . (مأخذ : ص ۲۵۳ - ۲۴۹ اختران تابان)

۵/۸۹ - "ایسل روزنبرگ"

ایسل جونز روزنبرگ از اهل انگلند در ۱۸۵۸ متولد شد و تحصیلات و اقامت ^{متش} در لندن برقرار گشت و در سال ۱۸۹۹ نائز بایمان با مرید بیع گردید و بعداً برای زیارت حضرت عبد البهاء شتافته مراجعت بوطن کرد و بنشر امر ابهسی بین دوستان پرداخته همی خدمت نمود و لسان پارسی بیاموخت و سالهای بعد چند سفر بحیفا کرد و مکتوباً بآمریکانت و با آقامیرزا ابرالفضل انیس گشت و مدتی در پاریس بسر برد و بالقاء خطاب و انشاء مقاله همی خدمت نمود و در انگلستان خادم ناشر مقدم این امر محسوب گردید و او محسوب گردید و او را در کتب مقدسه تورات و انجیل و غیرها و در رسائر کتب ادبیه اطلاعات کامله بود و در لغت انگلیزی و فرانسه مهارت داشت ترجمه‌ها را تصحیح مینمود و او را از حضرت عبد البهاء آثار بسیار است و عاقبت در لندن بتاريخ هند هم نوامبر ۱۹۳۰ در سن ۷۲ سالگی درگذشت . (ظهور الحق ، ص ۱۱۸۱ ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹/۸۹ - "اما خیرالله . . ."

مقصود همان ابراهیم خیرالله مذکور در قسمت ۹/۷۱ میباشد .

۹۱/۲ - "حاجی عبد الکریم طهرانی"

اود رتبلیغ امر خدمت همی کرد و در مصر بمحضر حضرت عبد البها^۱ رسید و برادرش - آقا حسن نیز بایمان و اخلاص موصوف بود و جمعیت واسعة د زامر ابهی از این خاندان تا سیس و نسلش هوشیدر در جامعه^۲ امر در قزوین و طهران میدرخشید . حاجی عبد الکریم خان مبلغ خیر الله بود . (ص ۱۴ ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت اول و ص ۳۷ کواکب الدریه)

۹۱/۳ - "میرزا اسد الله"

یکی از فضایل اصفهان میرزا حسن علی نوری بود که از اوسه پسر ویک دختر باقی ماند اکبر ایشان میرزا اسد الله بود و اوسط میرزا علی اکبر خان و اصغر محمد خان سرهنگ . میرزا اسد الله را وایل ظهور حضرت بها^۱ الله مؤمن شد و به قدری منجذب شد که به معیت شوهر خواهر خود آقا میرزا اسد الله خان وزیر پیاده بجانب مقصود سفر کرد و بعد از آن کار اود را مر بهائی بالا گرفت و یکی از مبلغین امر شد و یکی از دختران میرزا محمد علی نوری یعنی خواهر حرم حضرت عبد البها^۱ را نکاح کرد و شرافتی عظیم یافت و یکی از ما موریت های مهمه^۲ او حمل جسد نقطه^۳ اولی از طهران بحینا بود و ما موریت مهم دیگرش مسافرت امریکا بود . بعد از غروب شمس جمال ابهی بجوار حضرت عبد البها^۱ مانده مراسم بیلابد ایران نمود و مشاهیر بهائیان^۴ رابعهد و میثاق ابهی خواند و در آن سنین خدماتی بدینگونه انجام داد و سفرهای بیایی در قسمت های متعدده نمود و در سال ۱۳۱۲ هـ . ق با حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی قریب هشت ماه در تبریز مانده و در بیلابد آذربایجان نشر انوار میثاق نمود و در بیلابد بسیاری مؤسسات و آثاری مقرر کرد و حسب الامر جسد مطهر حضرت اعلی رابحیفا رسانید تا در مقام اعلی دامنه^۵ جبل کرمل استقرار جست و بالاخره در سال ۱۳۲۳ هـ . ق . حسب الامر مبارک بامریک رفته در رفع رایات ضلال نقض خدماتی انجام داد و لکن در آخر ایام همچون پسرش امین فرید از اطاعت حضرت عبد البها^۱ سرباز زد و فریب امور عرضیه حیات ماده را خورد و بدین ترتیب پدر و مادر و خواهر فرید بواسطه^۶ او طریق نافرمانی گرفتند و مطرود گشتند میرزا اسد الله با دامادش مسترسید نی اسپراگ و پسرش دکتر فرید بامریک سفر کرد و ولی بهائیان بمیل حضرت عبد البها^۱ از آنها دوری نمودند . میرزا اسد الله در امریکا مقیم گردید تا در حد و در سال ۱۳۴۳ هـ . ق در گذشت . او کتب و رسالاتی عدیده بنام این امر نوشته و نشر داد که اشهر آنها کتابی بنام مکتبه الانبیا^۷ است که بلغت انگلیسی در امریکا طبع و نشر گشت .

(ص ۴۰ کواکب الدریه و ص ۱۱۳۹ - ۱۱۳۸ ظهور الحق جلد هشتم قسمت دوم)

و اما پسر میرزا اسد الله امین فرید مذکور در فوق بتا^۸ بید حضرت عبد البها^۱ تحصیل طب را در دارالفنون شیکاگو تمام کرده در مریضخانه ها تکمیل عملیات جراحی و کحالی نمود و بالاخره در شهر مسافرت مرکز عهد بامریک مترجم انگلیسی شد . آمال ماده و

تعمیرات نفسانیه موجب یا س خیبه اش گردیده مطرود گشت و باد ختر آمریکائیه متموله ترویج کرده در آن مملکت ساکن شد و با عدم رضا مرکز عهد و میثاق ابهی ایام عمر را در آنجا بسر برد و بسیاری از آثار ابهی که توسط فرید در سنین اولیه اشاعه امر در امریکا، بزبان انگلیسی ترجمه گردیده بود، بین احباب متداول بود.

(ص ۱۱۴۰-۱۱۳۹ ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

۹۱/۳ - "جناب ابوالفضائل"

جناب ابوالفضائل در جمادی الاخری ۱۲۶۰ هـ. ق. مطابق با ۱۲۲۳ شمسی در گلپایگان از خانواده‌ای از معارف محل متولد گردید. نامش محمد و نام پدرش میرزا محمد رضا از اجله علمای گلپایگان بود. او در اغلب علوم متداوله مثل اصول و فقه و کلام و حساب و جبر و هندسه و فلکیات بطریقه بطلموسی و فلسفه ارسطو حکمت اسلامی خصوصاً انشاء و ترسل و پاریسی سره متبحر گردید و سیله تبلیغ و هدایت او بدیانت‌بهای آقاعبدالکریم اصفهانی بود. چهار بار در سبیل محبوب امکان به بند وزندان افتاد و بعد از ظهر بیوم چهارشنبه بیست و چهارم ماه صفر از سال ۱۳۳۲ که مطابق ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۴ میلادی بود در بیت مسکونی خود در قاهره درگذشت. برای تفصیل شرح حیات او میتوانیست بکتاب دوازدهم درس اخلاق و ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم و مصابیح هدایت، جلد دوم و آهنگهای بدیع سال ۱۰۴ بدیع، شماره‌های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و غیره مراجعه فرمائید. در اینجا صرفاً بذکر آثار ایشان بسنده میشود:

۱ - "فصل الخطاب کتابی است که ابوالفضائل در مدت اقامت سمرقند یعنی سال ۱۳۰۸ هـ. ق. بموجب مسئله یکی از افاضل آذربایجان نگاشته و آن کتاب بزرگی است که بچاپ نرسیده و قسمتی از فرائد ملخص از آن کتاب کبیر است.

۲ - "انجمن دانش" کتابی بوده که جناب ابوالفضائل در شرح حال بعضی از بزرگان نگاشته. متأسفانه این کتاب مفقود شده و شاید در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. بدست دولتیان افتاده.

۳ - "کتاب الفرائد" - میرزا حسن طاهرزاده ^{ملقب} به عبد السلام شیخ الاسلام قفقاز رساله‌ای در رد کتاب ایقان نگاشته و نشر داد و آقا محمد رضا قناد یزدی رساله‌ای در جواب وی منتشر ساخت. شیخ الاسلام پس از مطالعه رساله مزبور بگمان اینکه معارف عباد این ظهور اعظم بر محتویات آن مؤمن، مقصور است، وقت را مغتنم شمرده، رساله مفصله بنگاشت و مطبوع و منتشر داشت تا اینکه ابوالفضائل بامر مبارک فرائد راد مدت ششماه در جواب - اعتراضات شیخ نوشت و آنرا در لیله عید فطر ۱۳۱۵ هـ. ق. تمام نمود و بحضور مبارک فرستاد.

۴ - "حجج" - کتابی است عربی که بامر حضرت عبدالبهاء در رحل معضلات کتب مقدسه

د آمریکا نگاشته و آن رساله د زمصر د رسال ۱۳۱۳ ه. ق. مطابق سال ۱۹۲۵ میلادی باجازه^۵ محفل روحانی مصر د رینج مقدّمه و ۱۸۴۰ صفحه بطبع رسیده. این رساله ناتمام است و تا صفحه^۶ ۱۵۶ بانگلیسی ترجمه شده و مفهوم مند رجات آن بامند رجات فرائد مطابق است.

۵- "د رر الهیه" - این کتاب را د رجواب یکی از افاضل هند وستان نگاشته و در آن بسیاری از مسائل علمیه و تاریخیه را تفسیر و حل فرموده، خصوصاً باین نکته^۷ دقیقه اشاره نموده که نباید از کتب الهیه نتایج تاریخیه استنتاج نمود، مثل قضایای آدم و حوا که دارای معانی و تأویلات است. این رساله نیز عربی است و د زمصر بطبع رسیده است.

۶- "شرح آیات مورّخه" - رساله‌ای است فارسی و استدلالی که ابوالفضائل د رسنه^۸ ۱۳۰۵ هجری قمری که مقیم بلاد عراق عجم بود، برحسب خواهش یکی از امیرزادگان ایران نگاشته و آیاتی را که د رتورات و انجیل و قرآن و صحف دینیه فارسیان د رمعنی ورود بوم اللّه و ظهور موعود مورّخاً و متفق المعنی نازل شده د رآن جمع و تفسیر نموده و این رساله د ر بمبئی بچاپ رسیده و د نعه^۹ دیگر نیز آنرا بضمیمه^{۱۰} رساله^{۱۱} ایوبیه د رچین بطبع رسانده و رساله^{۱۲} خیر را اشتباهاً فصل الخطاب نامیده اند حال آنکه فصل الخطاب بسهار کبیر و کتاب دیگری است.

۷- "رد الردود" - کتابی بود ه استدلالی بفارسی که ابوالفضائل د راواخر ایام نوشته و ناتمام مانده و متأسفانه بعد از وی مفقود شده است.

۸- "برهان لامع" - کتابی بوده که جناب ابوالفضائل د ۲۸ د سامبر ۱۹۱۱ د رجواب ایستی یکی از مبشرین پروتستان نگاشت و آن جزوه^{۱۳} کوچک ۳۵ صفحه‌ای بضمیمه^{۱۴} ترجمه^{۱۵} انگلیسی بطبع رسید.

۹- "کشف الخطا" - کتابی است که ابوالفضائل آنرا د راواخر ایام خود نگاشته و آنرا نیز ناتمام برجای نهاده و مرحوم سید مهدی گلپایگانی خواهرزاده^{۱۶} ایشان با تمام رسانده و د رآن کتاب حقیقت حال کتاب مجعول نقطه الکاف را که مشتشرق انگلیسی پروفیسور برون نگاشته، بنحوی نیکو معلوم داشته و مؤلفه و جاعل آنرا مفتضح نموده و چون عباراتش خصوصاً آنچه راسید مهدی گلپایگانی بر آن افزوده قدری شدید و انتشارش د رآن زمان مصلحت نبود، بعد از چاپ، حضرت عبدالبهاء^{۱۷} نشرش را تجویز نفرمودند و نسخه‌ای از آن د ر کتابخانه^{۱۸} ملی ایران موجود است.

۱۰- "فرامین بهی" - رساله^{۱۹} مختصری است که ابوالفضائل د ر شرح بعضی آیات کتب پارسیان که مبشر ظهور بدیع است، نگاشته و چاپ شده.

۱۱- "مجموعه الرسائل" - کتابی است شامل بعضی رسائل و نامه‌های ابوالفضائل که محیی الدین کردی کانیمشکانی د ر ۱۳۳۹ ه. ق. باجازه^{۲۰} مبارک د ر ۱۵۵۸ صفحه بطبع

رسانده و رسائل مذکور دارای مطالب بسیار مهم در حل مسائل علمی است و شامل ۱۶ رساله فارسی و ۹ رساله عبری است.

۱۲ - "تاریخ امر" - هنگامی که ابوالفضائل در آمریکا بود بنا بر خواهش اعیان خطابتی در مجالس درباره تاریخ القاء نموده و بوسیله علیقلی خان نبیل الدوله ترجمه میشده و این خطابات بصورت کتابی درآمده. ابوالفضائل مقاله دیگری نیز در تاریخ امر نوشته بوده که در مجله مقتطف مصر بطبع رسیده و این پس از مرگ ناصرالدین شاه بود و پس از انتشار آن مقاله، یکی از افاضل طرابلس شام توسط شیخ محمد بدالدین غزی نامه‌ای نوشته و بعضی اشکالات و ایرادات بآن مقاله نموده و ابوالفضائل آنرا جوابهای شافی داده و آن رساله در مجموعه الرسائل بطبع رسیده.

۱۳ - "شرح شجره مبارکه" - جناب ابوالفضائل قبل از حبس سال ۱۳۰۰ ه. ق. رساله‌ای در شرح شجره مبارکه نوشته بوده که در واقع مذکوره بدست دولتیان افتاده و مفقود شده و وقتی که در واشنگتن بسر میرد، بامر مبارک ما مور گردید که مقاله ثانویه که ملخص رساله اولیه باشد بنگارد که در ۱۶ صفحه در بمبئی بچاپ رسیده و در چاپ آن بعضی اشتباهات روی داده است.

۱۴ - "رساله اسکندریه" - این رساله را جناب ابوالفضائل فارسی در ایام اقامت در سمرقند بر حسب وعده‌ای که جناب الکساندر تومانسکی داده، نگاشته. عنوان رساله خطاب جناب آقا عزیزالله است که پروفیسور بیرون از خواسته تادرمورد بعضی نکات رساله ایوبیه که قبلاً منتشر گردیده بود سئوالاتی از جناب ابوالفضائل بنماید که در جواب بنگارش این رساله پرداخته که بنا بقول خودش بیشتر محتوای آنرا اطلاعات وی از بد و تا ختم ظهور مبارک تشکیل میدهد.

۱۵ - "رساله ایوبیه" - رساله ایست فارسی معروف بر رساله استدلایه که در زمان اقامت جناب ابوالفضائل در همدان بنا بر خواهش برخی از مشایخ بنی اسرائیل، تألیف و طبع شده.

۱۶ - "رساله پارسی سره" - رساله ایست که جناب ابوالفضائل در جواب یکی از دستاورد گویا مدیر مجله باختر بوده، نگاشته است. این رساله در رینجم رمضان ۱۲۹۹ ه. ق. نگاشته شده و بچاپ نرسیده و نسخه اصل خط وی در طهران موجود است.

۱۷ - از جمله رسائل ابوالفضائل که در دست است، نامه ایست که جناب شیخ محسن نائینی (دبیر مؤید) در ۱۳۳۰ ه. ق. در جواب سئوالاتی نوشته. این رساله با چاپ ژلاتینی منتشر شده و دارای مطالب مهم و خواندنی است.

علاوه بر آثار مذکوره، ابوالفضائل دارای تألیفات و نگارشات دیگری نیز بوده که در ضمن واقعات هائله متواتره مفقود شده و نام بعضی نیز از خاطرها فراموش گشته، مانند کتابی

که در اثبات حقیقت جمیع ادیان موجوده قبل از ایمان بامرید بیع نوشته بوده و جناب فاضل مازندرانی در یادداشت‌های خود بدان اشاره فرموده‌اند که امید است آنها نیز پیدا شود و برزیب وزینت آثار امری بینزاید. (مأخذ: آهنگ بدیع، سال ۱۰۴ بدیع، شماره‌های ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و کتاب ظهور الحق ص ۱۱۳۸-۱۱۲۲ جلد هشتم، قسمت دوم) ناگفته نماند که کل شرح حال ایشان در شماره‌های فوق آهنگ بدیع و کتاب مزبور مندرج است، اما آثار ایشان فقط در شماره ۱۷ آهنگ بدیع مذکور و اجمالاً در ظهور الحق، طبعی صفحات مذکور ذکر گردیده است.

۱/۱-۹ - "اعزام مبلغین و ما مورین مخصوص"

در سال ۴۹۰۱ میلادی ۱۳۱۲ هـ. ق. حاجی عبدالکریم طهرانی ساکن مصر که مبلغ ابراهیم خیرالله مصری الاصل سابق الذکر بود حسب الامر حضرت عبدالبها با آمریکا رفت و خیرالله بنصایحش التفاتی نکرده بناقضین پیوست بعداً حضرت عبدالبها ویرامردو فرمودند و او با جمعی که پیروش شدند در رزمه مخالفین قرار گرفتند چون عبدالکریم مذکور را کاری از پیش نرفت و اوضاع بهائیان آشفته و انکارشان ناموافق ماند لذا در همان سال حاجی میرزا حسن خراسانی ساکن مصر (که تقریباً پنجاه در آمریکا خصوصاً در شیکاگو اقامت کرد) و آقامیرزا اسدالله اصفهانی باموسی رفیع کلیم و سپس حسین روحی بعنوان مترجم برای تحکیم بنیان عهد و میثاق و تبلیغ امرابهی با آمریکا رفتند و ناقضین عکا خبر یافتند میرزا غلامالله بن محمد جواد تزوینی را فرستادند و چندی بعد از ورود وی مقالاتی از جانب خیرالله در رد حضرت عبدالبها منتشر کردند که مقالاتی در جواب آنها از طرف میرزا اسدالله و سائر احبّاء بنام بیت العدل بهائیان نشر یافت و چون ترجمه بانگلیسی را قوتی مزید درخور و ضرور مینمود حسب امر آنحضرت بسال ۱۳۱۹ هـ. ق. پسرش میرزا امین فرید در سن بیست و سه سالگی که تازه از تحصیلات انگلیسی فراغت یافته بود برای ترجمه عربی و فارسی بانگلیسی با آمریکا رفته مساعدت پذیر نمود و الواح و آثار بسیار از جمال ابهی بانگلیسی ترجمه و طبع شد و صورت صلوة را ترجمه کردند و میرزا اسدالله خود تألیفاتی نمود بواسطه پسر ترجمه و طبع و نشر کرده، از فتنه ناقضین کاست و امرابهی و انوار عهد میثاق قوت گرفت و در همان سال ۱۳۱۹ هـ. ق. حسب امر حضرت عبدالبها آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی با حاجی نیاز که ساکن مصر بودند باعلیقلی خان کلانتر بجهت مترجمی با آمریکا رفتند که میرزا مدت سه سال در آن مملکت بسر برد و میرزا علیقلی خان کلانتر و حسین روحی برای ترجمه خطابات او در آمریکا قرار جستند و مقالات آقامیرزا ابوالفضل و مخصوصاً رساله تألیفیه او بنام حجج البهیّه ترجمه و طبع گشت و روایت امرابهی و علم عهد و میثاق بلند گردید آنگاه میرزا احمد سهراب اصفهانی بعنوان ترجمه بسال ۱۳۲۰ وارد آمریکا شد و گاهی بسمت مترجم جناب ابوالفضائل خدمت میکرد و آقامیرزا ابوالفضل در سال ۱۳۲۲ هـ. ق. عودت

نمود و میرزا اسدالله وفربید مانند اندک و اندک جمعاً از احبای امریک بلوغ و نبوغ حاصل کردند و برای نشر آثار ابهی قیام نمودند ولی کموبیش آثار نقض و اختلاف در میان بود تا آنکه حضرت عبدالبهاء خود در سال ۱۳۲۹ ه. ق. بامریکا رفته و قریب دو سال در ریلا د و ایالات متّحده^۱ شمالی و کانادا مسافرت فرمودند و خطابات و بیاناتشان بواسطه^۲ کترامین فرید ترجمه و انتشار یافت و هرچند در آن ایام خیرالله حرکت آخر بعمل آورد و بدستگیری شعاع الله بن میرزا محمدعلی اقداماتی کرد ولی خائب و خاسر گشت و ناقضین از میان رفتند و منجمدان حرارت گرفتند . . .

(ص ۱۱۹۲-۱۱۹۰ ظهورالحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

۹۶/۲ - "میسین ریمی"

اوجزه ۱۲ نفری بود که طبق توقیع منیع تلگرافی مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ حضرت ولیّ امرالله، به مقام شامخ ایادی منصوب گشت. (ص ۲۱ کتاب مؤسسه^۳ ایادی امرالله) و انتخاب او را بعنوان رئیس اولکین شورای بین المللی بهائی از طرف آن شورا^۴، حضرت ولیّ امرالله طی توقیع فوق الذکر اعلام فرمودند. بعد از صعود حضرت ولیّ امرالله او جزو نه نفری بود که بعنوان هیئت ایادی مقیم ارض اقدس برای اداره^۵ امور امرالله (انجام وظایف حضرت ولیّ امرالله تا زمان تشکیل بیت العدل اعظم الهی) از سوی مجمع ایادی که برای این منظور در ارض اقدس اجتماع نموده بودند، انتخاب گردید ولی بعداً نقض میثاق کرد و ادّعیای ولایت امر نمود و طرد شد. در اینجا اجازه می خواهد که عین ترجمه^۶ تلگرافی هیئت ایادی مقیم ارض اقدس و هیئات ایادی امرالله در آسیا و پیام بیت العدل اعظم الهی را که گویای حال پروبال او و کیفیت طرد شدنش میباشد، مندرج سازد:

ترجمه^۷ تلگراف حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس مورخ ۲۸ آوریل ۱۹۶۰:

باکمال تأسّف لازم میدانیم باستحضار عالم بهائی برسانیم که میسین ریمی ایادی امرالله اکنون خود را ولیّ امراعلان داشته است. این ادّعیای سخیف را که صریحاً مابین نصوص مبارکه است جز بوجود اختلال شدید روحی بچیز دیگری نمیتوان منسوب داشت. از احبای الهی در جمیع نقاط دعوت میشود که باتفاق ایادی امرالله در ارض اقدس این عمل انحراف آمیز را کاملاً مردود شمارند. این پیام را با اطلاع احبای الهی برسانید.

ایادی امرالله در ارض اقدس

۲- متن مرقومه^۸ مورخ ۱۵/۲/۱۳۳۹

هیئت مجلله ایادی امرالله در آسیا

محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران شید الله ارکانه

نظر بوصول تلگراف ایادی امرالله در ارض اقدس علیهم بهاء الله راجع باختلال شدیدی روحی که برای ریمی حاصل شده و ادّعیای ولایت نموده است برای مزید استحضار آن هیئت

مجلّه بعموم دوستان عزیز الهی اعلام میدارد :

وضع این شخص که در سنین کهولت (متجاوز از ۸۵ سال) ومبتلا به ثقل سامعه شدید وهیجانات روحی میباشد در سنوات اخیر طوری بوده که غالباً تراوشات نامطلوبی از او ظاهر میگردد لذا در جلسه عمومی اخیر مجمع ایادی در قصر مبارک بهجی وجوار بوضه مقدّسه مبارکه با حضور خود اوتصمیم گرفته شد ریمی از عضویت هیئت ایادی ارض اقدس بر کنار وبقیه عمر خود را بزادگاه خویش در امریکا برای استراحت برود . حال معلوم میشود هیجان روحی اوشدت یافته ومنجر بوضعی شده است که اظهاراتی میان نصوص صریحه آثار مقدّسه والواح مبارکه وصایای حضرت عبدالبها ارواحنا لمرسه الاطهر قد امینماید... ترجمه تلگراف مورخه ۲۷ جولای هیئت مجلّه ایادی امرالله در ارض اقدس علیهم بها الله: "مجمع ایادی امرالله باطاعت از نصوص الواح وصایای مرکز عهد وپیمان الهی وتوقعات ولی محبوب امرالله که ضمن آنها ایادی امرالله را به حفظ وصیانت امرمقدس الهی در مقابل حملات اعدای داخل وخارج موظف میفرماید بدینوسیله تعالیم بهائی اعلام میدارد میس ریمی ناقض عهد وميثاق الهی از جامعه امرطرد گردیده است. این اقدام بدنبال مدّتی صبر ومدارا واعطای فرصت بمشارالیه بعمل آمد تا از دعوت شرم آورخویش نسبت بمقام ولایت مقدّس امرکه بمنزله ادّعای ضلالت آمیز وبرخلاف نصوص صریحه وصایای حضرت مولی الوری است، انصراف حاصل نماید .

باوجود ردّ وتقبیح ریمی ازطرف عموم ایادی وشورای بین المللی وکلیه محافل سلیه، نامبرده همچنان در ادّعای بی اساس خویش پافشاری نموده وبجداً تمام میگوید تا درصفاً یاران رخنه اندازد ود رقلوب مؤمنین القای شبهات نماید ومجهدات مؤسسه ایادی - حارسان امراللهی را که وقف اجرای نقشه ده ساله حضرت ولی محبوب امرالله است باطل وبی اثرسازد .

طبق نص صریح الواح وصایای حضرت عبدالبها از یاران در جمیع جهان تقاضا میشود که از ریمی وهرنفسی که با او معاشرت ومؤانست نماید ویا ادّعای او را عملاً تأیید کند ، احتراز واجتناب نمایند . . .

ترجمه تلگراف مورخ ۵ آوریل ۱۹۲۴ بیت العدل اعظم الهی شیّد الله خطاب به عموم محافل مقدّسه روحانیه ملیه :

چارلز میس ریمی که بسبب قیام موهونش در ادّعای مقام ولایت پس از صعود حضرت شو قی انندی ، منجر بطرد اواز جامعه پیروان امرالله گردید ، در فلورانس ایتالیا در سن صد سالگی بدین مراسم مذهبی ود رحالیکه پیروان سابقش او را کرده بودند از دنیا رفت . داستان چنین انحراف تا سفاک آمیز ازطرف شخصی که مورد انتخارات بزرگ ازطرف حضرت عبدالبها و حضرت ولی امرالله بوده نمونه دیگری از عبث بودن هر اقدامی که عهد وميثاق میسر حضرت بها الله را تضعیف نماید ، مجسم میسازد . باتحیّات ابد عابهی بیت العدل اعظم (ص ۱۲۰-۱۱۶ ارکان نظم بدیع)

۹۶/۳ — "هوارد استروون"

هوارد سن استروون با اتفاق مستر وینچس سال ۱۹۱۰ برای تبلیغ بهندوستان سفر کرد در بالتیمور مساهی بسیار در تبلیغ بها آورد .
(ص ۱۱۹۷ ، ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹۶/۶ — "هویر هریر"

مستر هویر هریر از پیشینیان بهائیان ساکن نیویورک مدتی نزد آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی درس امر خواند و به خدمات امریه اقدام کرد خصوصاً در ادب خطابه و تبلیغ معروف شد و در سال ۱۳۲۶ با مستر هارلن اوپری بی زیارت حضرت عبدالبهاء بعکامشرف شد و حسب الامر مفری با مستر اوپر مذکور بهند برای تبلیغ بسال ۱۹۰۵ میلادی رفت چنانکه در سال ۱۳۲۵ مدتی در هند بود و با این ابهر و میرزا محمود زرقانی ملاقات میکردند و مسیس هریر هم باشوهر در خدمات شریک بود و از ایشان عائله برقرار گردید .
(ص ۱۱۹۷ ، ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹۶/۶ — "مستر هارلان"

مستر هارلان اوپر که بواسطه ست لوا ایمان آورد و سالها بتبلیغ مشغول گشت و در آثار حضرت عبدالبهاء مذکور است . (ص ۱۱۹۷ ، ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹۶/۸ — "آلمانویلا"

مسیس امیلی نوبلاکه دخترانش میس آلمان بلاك و میس فنی نوبلاک ساکن واشنگتن بواسطه آقامیرزا ابوالفضل فائز بایمان آمدند و سیاهان امریک بواسطه مسیس امیلی نوبلاک در سنه ۱۳۲۷ فائز بایمان گشتند و در مالک اروپ و در امریک خاصه در ریونالو و بلاد اخری تبلیغ کردند و برای هدایت سیاهان سعی و کوشش بسیار نمود و خطابه های مؤثره داد و در ریونالو و غیره کده کثیری رامهندی ساخت و میس آلمانویلاک (دختر او) موفق بنشر این امر در آلمان گردید . (ص ۱۱۹۸ ، ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹۷/۳ — "دکتر سوزان مودی"

سوزان مودی در ۲۰ نوامبر ۱۸۵۵ میلادی در یک خانواده محترم و برجسته پای بعر وجود گذاشت و بتکسب معالومات پرداخت و پس از طی تحصیلات مقدّماتی و علوم و معارف روحانی و دیانتی وارد دانشگاه طب نیویورک گردید و پس از چندی که والد ینش صعود کردند علم طب را موقتاً رها کرد به همراه برادرش بشیکاگو رفت و بتحصیل موسیقی پرداخت و پس از مدتی وارد دانشگاه صنایع مستعرض شد و نقاشی و مجسمه سازی را آغاز کرد و بالاخره در دارالعلمهای صنایع مستعرضه فیلا دنیای را پس بتکمیل هنر خود پرداخت و استادی ماهر

و برارزش گردید ولی ندای وجدانی او را بخد مت بافراد انسانی و پی گیری علم طب ترغیب مینمود . لذا بدانشگاه طب شیکاگو روی آورد و بد رجه^۲ دکترای طب نائل گردید و سه سال ۱۹۰۳ میلادی که ۵۹ سال از سنش میگذشت بوسیله^۳ خانم برتینگهام از این امر مطلع و به آن موقن گردید و بخدمات شایانی موفق گردید و در شیکاگو اولین کلاس درس اخلاق را برای تبلیغ اطفال بهائی بنانهاد و بهمت او و یاران دیگر، محل بنای مشرق الاذکار و یلمست تعیین و نقشه اش بحضور مبارک ارسال گردید ، تا آنکه برای مراقبت در امور طبی و بهداشتی و تعلیم و تربیت نسوان بهائی از طرف مولای عزیز حضرت عبدالبهاء^۴ عازم ایران گردید و در ۲۸ نوامبر ۱۹۰۹ میلادی وارد طهران شد و در خیابان علاءالدوله خانه و مطب اختیار نمود و بمریضخانه^۵ صحت نیز رفته مشارکت و مساعدت باد کترهای بهائی مؤسس آن بیمارستان نمود ، بتأسیس مدرسه^۶ تربیت همت گماشت و کلاسهای درس اخلاق روز جمعه را برای تربیت روحانی اطفال بهائی ترتیب داد و خویشتن نیز بسرکشی کلاسها پرداخت ، آنها را بوضع مطلوبی درآورد و در این مدت خانمهای دیگری رانیز از آمریکا با ایران دعوت نمود که برای انجام آن خدمات عالی و برجسته شریک و سهیمش گردند ، این خانمها عبارت بودند از :

۱- میس لیلیان کپس که قبلاً شرح حال او در قسمت ۱/ ۷۵ مندرج گردید .

۲- میس جنویوکوی (Genevivcoy) که او نیز پس از زیارت مولایش برای تدریس به

ایران آمد و پس از چندی مراجعت کرد او دکتر در ادبیات بود و در آمریکا موقن بخدمات شایسته ای گردید و آخر حیات را در مهاجرت نقاط دور گذرانید و در رود زیاسالیسبوری (Rodesia salisbury) ، صعود نمود .

۳- دکتر سارا کلاک (Dr. Sarad clock) در ایران ماند تا در سال ۱۳۰۱

بملکوت ابهی صعود کرد .

۴- الیزابت استوارت که مدت سیزده سال باد کتر مودی بعنوان معاون کار میکرد و

بمعیت او با آمریکا بازگشت و مدتی را در خانه^۷ پرمحبت رول گذرانید و بخدماتی مفتخر گردید و در آمریکا صعود نمود .

بر اثر مساعی دکتر مودی ، حضرت عبدالبهاء^۸ ایشانرا بلقب امة الاعلی ملقب ساختند و

ایشان در جامعه^۹ ایران موفق بتعلیم و تربیت نفوس زیادی گردیدند و تعدادی افراد فاضل و دانشمند بجامعه تقدیم داشتند . در سال ۱۹۲۵ دکتر مودی باتفاق الیزابت استوارت

در سن ۷۵ سالگی وارد نیویورک گردید و در سن ۷۷ سالگی (در سال ۱۹۲۸ میلادی) بخوا

حضرت ولی امرالله برای ادامه^{۱۰} خدمات مجدداً باتفاق ادلید شارپ (Adlid sharp)

که از کالج کراد و سانفرانسیسکو فارغ التحصیل گردیده و بتدریس تعلیم و تربیت مشغول بود

و دعوت دکتر مودی را برای اداره^{۱۱} مدرسه^{۱۲} تربیت باکمال میل پذیرفته بود ، عازم ایران شدند

دکتر مودی در ایران باد ادامه^{۱۳} خدمات باهره^{۱۴} خود همچنان قائم بود تا در سن ۸۳ سالگی

بملکوت ابھی صعود نمود و در گلستان جاوید مدفون گردید .

(ص ۳۰۶-۳۰۰ اختران تایان و ص ۱۲۰۲ ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹۷/۳- "سیدنی اسپراگ"

سیدنی اسپراگ در سال ۱۸۷۵ میلادی متولد گردید و بسال ۱۳۲۱ هـ . ق . ۰ . بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و حسب الامر بامسیود ریفسو سفری بهند نمود و بسال ۱۳۲۸ هـ . ق . بامستریعی بایران آمد و بعد بیریت مدرسه تربیت در طهران انتخاب گشت و سپس بحیفا رفته در محضر آنحضرت ایامی بسربرد و ببا دختر میرزا اسدالله اصفهانی ازدواج کرد و بعد مانند پدر زن خود میرزا اسدالله در نقض عهد بهد کتر فرید پیوست و طرد شد و بعد از نقض بمرضی سخت مبتلا گردید و کیخسرو که در لوح مشارالیه اسم او را بیان میفرمایند ، چون از او پرستاری میکرد ، مریض شد و فوت نمود و در حقیقت جان خود را فدای اسپراگ کرد اسپراگ در اواخر عمر یعنی بسال ۱۹۴۱ میلادی تائب گشت . مدت حیاتش ۶۸ سال و وفاتش بسال ۱۹۴۳ بود .

(محاضرات ، جلد اول ، ص ۳۹۰ و ص ۱۲۰۴ ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

۹۷/۴- "لیلین کیس"

در شرح حال دکتر مودی ، باین سه نفر اشارتی گردیده و بعلاوه شرح حال لیلین کیس در قسمت ۱ / ۷ ذکر گردیده است .

۹۷/۷- "سارافارمر"

این خانم مؤسس گرین ایگر بود . او پس از آنکه در سال ۱۸۹۲ میلادی در کنگره - مذاهب منعقد در کلمبیا شرکت جست ، باین فکر افتاد که مدرسه تابستانه ای ایجاد کند که در اثر اقدام کنگره مزبور مشی نماید و در تابستان ادیان مختلف در آنجا تدریس شده و ناطقین زیر دست و دانشمندان ادیان بتوانند نظریات خود را راجع بادیان مختلف بیان و تبیان نمایند . لذا اقدام بخرید زمین وسیعی برای این منظور نمود و بتدریج گرین ایگر وسعت یافت و کنفرانسهای سالیانه آن بالاخص در سال ۱۸۹۴ موجب شهرت جهانگیرش گردید و مرکز مهمی برای تجمع روحانیون و افراد مشهور تابع ادیان شد .

خانم فارمر در سال ۱۹۰۰ میلادی ، بفاصله ای اندک پس از تأسیس این مدرسه ، بامر مبارک مؤمن گردید ، لذا کلیه آن تشکیلات و تأسیسات را وقف مصالح این آئین نازنین نمود .

در سال ۱۹۰۴ میلادی جناب ابوالفضل گلپایگانی و در سال ۱۹۱۲ میلادی حضرت عبدالبهاء چل اسماعیلی آنجا را بقدم خویش مزین فرمودند و آن مکان را گرین عکس

نامیدند و در ضمن خطابه خود در آنجا چنین فرمودند: "درگرین عکا شما باید نیروهای خود را برای یک حقیقت بزرگ بکار اندازید و آن تحرّی حقیقت است. برای رسیدن باین هدف تمام هم خود را صرف این کنید که وحدت حقایق و یگانگی گفتار بوجود آید. بپراثر تیمن و تبرک هیکل مبارک گرین عکا مقامی دیگر یافت و روحی جدید در آن دمیده

شد.

میس فارمر هنگام تشریف فرمائی هیکل مبارک بعلت ضعف ورنجوری موثق بزیارت آن - طلعت نورا درگرین عکا نشد، اما هیکل مبارک در موقع ورود و خروج از آن مکان خود بنفشه بملاقات این خادمه جانفشان رفتند.

میس فارمر چون خود دیگر قادر باداره آن مکان نبود، گرین ایگر را بدست گروه - هیئت مدیره ای بسپرپرستی میس راندل سپرد و خود پس از چندی صعود نمود. بدستور مبارک بعداً این مکان بمدرسه "تابستانه" بهائی تبدیل گردید. و از جمله علمای دیگری که در آن مدرسه حضور یافتند، فاضل مازندرانی در سال ۱۹۲۰ بود. این مکان بعداً در تحت اداره "محلّ علی آمریکا وکانادا" قرار گرفت.

(ص ۲۲۰-۲۱۲ اختران تابان)

۱۰۸/۱۰ - "عبد الحمید پلید"

مقصود عبد الحمید دوم خلیفه عثمانی است که پسر دوم سلطان عبدالمجید و برادر کوچک سلطان مراد و برادر زاده سلطان عبدالعزیز ونوه سلطان محمود ونتیجه سلطان عبدالمجید اول وسی و چهارمین پادشاه از خانواده عثمانی و بیست و هشتمین پادشاه بعد از تسخیر قسطنطنیه است. او در ۲۱ سپتامبر سنه ۱۸۴۲ میلادی متولد و پس از برادرش سلطان مراد خامس در ۳۱ آگوست سنه ۱۸۷۶ بخلافت رسید. . . . در ۱۷ آوریل (۱۹۰۹) برادرش رشید پاشا با اسم سلطان محمد خامس سلطان ترک شد و عبد الحمید از سلطنت مخلوع و باسارت او راهسالونیک بردند. او تا سال ۱۹۱۸ زنده بود و تا سال ۱۹۰۹ سلطنت ترکیه را داشت. وی در رفته "ناقضین امر بتجدید حبس و زندان حضرت عبدالبها" جلّ ثنائه نمود و حضرت عبدالبها در لوح احبای آمریکا در این زمینه میفرمایند، قوله الاحلی

هو الله - ای یاران و اما رحمن چون پادشاه مخلوع عثمانیان عبد الحمید بظلم و عصیان قیام نمود عبدالبها در قلعه عکا محبوس و در تحت تسلط پلیس و جاسوس و مراقب بنهایت تضییق افتاد بالکلیه قطع مراد شده و منع مخابره گردید زیرا هر نفسی نزد یک خانه میآمد او را مؤآخذ می نمودند بلکه تهدید شدید میکردند تا کار بد رجه رسید که باین قناعت ننمود بلکه هیئت تفتیشیه ظالمه فرستاد تا بانواع حیل و خداع و دسیسه و افتراء اثبات جرمی در حق عبدالبها کنند و بد از زند یابد رها اندازد یا در صحرای فیزان بی نام و نشان

نماید و آن هیئت ظالمه هر ظلمی مجری داشت و هر جنائی سزاوار دانست عاقبت قرار بر آن شد که عبدالبهاء را ارسال نیزان نمایند و چون مخبره بقصر عبد الحمید کردند جواب آمد که قضیه نیزان بامریاد شاهی مقرر گشته پس آن هیئت تفتیشیه ظالمه مراجعت با سلا^{میل} نمود در وسط دریا بود که توپ خدا در دم قصر عبد الحمید صدا نمود و دینامیک منفجر گشت جمعی کشته گشتند و عبد الحمید بقصر خویش فرار نمود و بلایا و مشاگل برا و متتابع گشت و وقایع و مصائب پیایی شد لهذا فرصت از دست عبدالبهاء نیافت و هیجان عمومی گشت و منتهی بخلع او شد و یوقد رت الهیه زنجیر سجن یوسفی را از گردن عبدالبهاء برداشت و سلاسل و اغلال برگردن نامبارک عبد الحمید گذاشت فاصبروا یا اولی الابصار. انتهی

(ص ۵۸۶-۵۸۵ و ص ۴۳۸-۴۳۶ ریح مختوم جلد ۱)

۱۰۹/۵ - "بدیع بد خصال"

مقصود میرزا بدیع الله برادر رآمی و ابی میرزا محمد علی ناقص اکبر است که در قسمت ۳۳ تحت عنوان "فضن اکبر"، مختصر اشاراتی باو شد.

بدیع الله سه مرتبه بحضور مرکز عهد الهی رفت و توبه نمود و اظهار ندامت کرد و باز پشیمان شده نزد ناقص اکبر رفت در هنگام توبه اعمال و انفعال شنیعه و اقدامات سیئه ناقص اکبر را که نسبت بحضرت عبدالبهاء مجری میداشته شرح داده و طبع و نشر نمود. در اینجا قسمتی از اقراریه مطبوع و منتشر او را ضمیمه مینماید، قوله

اقراریه بدیع الله

هوالبهی حمد یکتای بیهمتا را لایق و سزا که در این سجن اعظم الهی و بقعه مبارکه نورایاری فرمود و دستگیری نمود و بصرف فضل و محض جود آنچه در این مدت از این عبد حقیقتش مستور بود واضح و آشکار فرمود و بتثبث بعروة الوثقای عهد و پیمان موفق نمود و باستقامت و ثبوت در ظل لواء عهد جمالقدم جلّ شأنه الاعظم مؤید کرد له الشکرو البهاء وله العظمة و الثناء ای احبای الهی و متوجهان بافق ملکوت رحمانی بدانید و آگاه باشید که این عبد در این حین که بتحریر این مختصر مشغول بلسان و جنان میگوید که آنچه بعد از صعود طلعت معبود الی یومنا واقع شده نقض پیمان بود و شکست عهد حضرت رحمان کل مخالف نصوص کتاب فصل الخطاب و مباین اراده مطلقه رب الارباب بوده و بر این عبد مقاصد و مآرب پوشیده و پنهان بود تا ید قدرت الهی حجابات را خرق فرموده و سبحات را زائل نمود و آنچه در این مدت مدید مشتبه شده بود واضح و مکشوف گشت و سبب دخول در ظل عهد الهی و توجه بمقام منصوص روح الوجود له الفدا شد حال لکه الحمد از غیر او بهرید و قطع نظر نمود و باو پیوست و ناظر شد امید آنکه احبای الهی دعا نمایند و طلب توفیق و تأئید کنند شاید که خدمتی بسزا برآید از دستم یالیت حق جلّ شأنه هم چنانچه این عبد راموفق فرمود دیگران را هم مؤید مینمود که راجع بعهد و میثاق شوند و از عدوان و بغضا بگذرند تا از ذلت کبری

نجات یافته در ظلّ شجره مبارکه بیاسایند ولی چه سود که مقصد مانع و اغراض نفسانیّه حاجب است. ای احبای الهی علیکم بهاء الله الابهی شایسته و سزاوار این عباد آنکه تلقاً امر اقدس الهی جمعاً آمناً و صدقاً وثبتاً علی میثاقک یارتی الابهی بگوئیم مختصر آنکه اینعهد چون بجمیع مقاصد پی برد و ملاحظه نمود که جز بغضاً امر دیگری در ضمیر ندارند و آنچه ذکر مینمایند مقصود مغالطه بیچارگانست و تخدیش اذهان ساده دلان لهذا بکلی از آنان روگردانید و بعهد الهی تشبث نموده و از شمال اشتباه نجات یافته بیمین عین الیقین توجه نمودم ای احبای الهی شما شاهد و گواه باشید که اینعهد از ایوم بنده عهد و میثاق الهی هستم و ثابت و راسخ بر پیمان او و بیزار از هر مخالف و مبتلای او هام فی الحقیقه این است که جمال مبارک جل ثناءه در کتاب عهد میفرماید وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً بغصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلناه فی کتابی الا قدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبد فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الا مرفضاً من عندنا و انا الفضال الکریم از حق سائل و آلمم که این عهد رابثوتی ظاهر فرماید که سبب حیرت عقول گردد و تضرع و ابتهاج مینمایم که آنانرا نیز متنبه فرماید و بعفو و غفران معاملسه نماید زیرا الطاف حق و مهربانی مرکز میثاق بی پایانست و لیس هذا علی الله بعزیز و دیگر آنکه میرزا آقا جان چیزی مرقوم نموده بود حضرات در این روزها بسیار علاوه نموده و طرح کرده و خیال انتشار دارند اینرا بدانید که حتی میرزا آقا جان در اواخر ایام بمقاصد حضرات پی برده بود و نادم و پشیمان شده بود و وسیله می جست که رجوع بمیثاق نماید حال حضرات نوشته او را جرح و تعدیل و علاوه و نقصان فرستاده اند طبع و نشر شود الثناء و البهائیه علیکم و علی من یحکم لوجه الله و یسمع قولکم فی امر الله دیگر چیزی بامضای عمومی نوشته اند شما بدانید که ما جمیع بیزار از مندرجات آن هستیم علیکم التّحیة و الثناء فی ۱۴ ذی قعدة سنه ۱۳۲۰ موافق ۴ فبرایر سنه ۱۹۰۳ بدیع الله.

(ص ۲۳۹ - ۲۴۱ رحیق مختوم، جلد اول)

میرزا بدیع بعد از نشر این اعلان باز بطرف ناقضین مایل و بمرّات توبه نمود و نقض عهد کرد حضرت عبد البهائیه در لوحی که بیکی از نفوس مرقوم فرموده اند شرح حال او را بتفضیل ذکر فرموده اند و پس از بیان طویل راجع باقدمات مردوله وی میفرمایند این توبه توبه مهمتی بود یکدفعه بواسطه جناب آقا ملا علی اکبر آمد و توبه نمود و بعد معلوم شد که صرف تدبیر بوده و خود او بعد اقرار نمود مرّه ثانیه تنها آمد اظهار ندامت کرد باز معلوم شد که تدبیر بود ایندفعه ثالثه بود که با میرزا محمد علی بهم زده بود و نزاع وجدانها باهم نموده بودند در وقتیکه به حیفا عبوز و مرور مینمود شش ماه قهر کرده بود رفته بود در حیفاتنها اطاقی گرفته منزل کرده بود عاقبت آقا جمال باو نامه ای نوشته بود عنوان نامه این بود یا سود

وجوه الموحدین از این عبارت بغضب آمد یا میرزا محمد علی بهمزد نزد این مسجون آمد مدت قلیلی نگذشت دوباره با او مصافحه نمود و باذیتوجفا و فساد و عناد در حقیق اینمظلوم پرداخت و کار را باینجا رسانید که الان پولیس خفی مراقب حوالی خانه است و ظیری از اهالی جرئت پرواز نمیتواند مگر احتیای الهی ولی آنان یعنی ناقضان در نهایت راحت و حریت با جمیع خلق معاشر و مجالس و مسرور و مشعوف و معطوفند و هر یک در نهایت بشاشت و استزها^۱ بهمانظر مینمایند قسم بجمال مبارک اگر بدانی جناب که چه کرده اند البته خون میگیری و الان اینمظلوم در هر دقیقه در خطری عظیم تا عاقبت خدا چه خواهد از فضل جمال مبارک استقامت و ثبوت میطلبیم و مقاومت این بلایا خواهم تا این عبد البهای علیل نحیف محصور مسجون را که محاط بجمیع بلا یاست بر عبودیت خویش ثابت و مستقیم بدارد و لهذا منتهی املی و غایه رجائی و علیه محیای و مماتی برادران یوسف با وجود آنکه آن مظلوم را بچاه انداختند و بد راهم معدود فروختند و مفقود الاثر کردند چون نزدیک آمدند مظلوم شدند و مثل باران گریه و ناله و فغان کردند اینستکه در قرآن میفرماید و جائوا اباهم عشاء^۲ بیگون و علیک البها^۳ الابهی ع انتهی

میرزا بدیع الله در رساله^۴ دیگری که بخط و امضای خود نوشته اقدامات ناقضین را کاملاً و مشروحاً بیان نموده از جمله در آن رساله مینویسد قوله جهة بیداری احتیای الهی لازم است بعضی مطالب که بآن تمسک بسته و صوت مظلومیت را بلند نموده اند نگاشته شود تا حقیقت مسائل بر ضمائیر منیره منکشف گردد از جمله^۵ مسائل مسئله^۶ ربودن آثار و تحریف آیات و بوسائط و وسائل مراجعه با حکامست که میخواهند پنهان نمایند و از اهل جهان پوشیده دارند و این مطالب را وسیله^۷ مظلومیت خود قرار داده اند و مشکلات مانع از توجه شعرد^۸ اند

... الخ (ص ۹۴۵ - ۹۴۳ ریحیق مختوم، جلد اول)

۱۰۹/۶ - "مجد الدین خبیث"

اوپسر جناب آقا میرزا موسی کلیم برادر ابی و امی جمال مبارک بود که بهمسری صمدیه دختر حضرت بها^۹ الله از حرم و مشان مهد علیا در آمده بود و با بعبارت دیگر شوهر خواهر میرزا محمد علی ناقض اکبر و همدست و همراه اود رطرح و اجرای مقاصد سیئه و اعمال مذم^{۱۰} هوش بود. او که در ایام اقامت جمال مبارک در سلیمانیه در بغداد متولد شده بود، مردی بسیمار شیطان صفت و بطور کلی محرک ناقضین برمیثاق بود. (مأخذ: ص ۱۸۰ اقلیم نور)

۱۱۰/۱ - "زعیم ثانی"

مقصود میرزا بدیع الله برادر میرزا محمد علی ناقض اکبر است که شرح حالش در ذیل بدیع بد خصال، قسمت ۱۰۹/۵ مندرج است.

۱۱۵/۲ - "یحیی بیک مشهور"

عاقبت پروبال او در صفحه ۳۴۶ کتاب قرن بدیع، عهد میثاق (قسمت سوم) سطر ۹ بعد مند رجست.

۱۱۶/۲ - "مدینه کبیره"

جمال مبارک در الواح مختلفه از اسلامبول که در آن زمان پایتخت عثمانیان بوده بمدینه کبیره تعبیر فرموده اند، از جمله در لوح ابن ذئب میفرمایند، قوله تعالی: "در مدینه کبیره جمعی را بر مخالفت این مظلوم برانگیختند . . ." انتهى (۱۰۵۲ حقیق مختوم، جلد دوم)

۱۲۷/۶ - "میرزا محمد تقی وکیل الدوله"

ایشان دوّمین فرزند ذکور حضرت خال اکبر بودند که در سال ۱۲۴۶ هـ. ق. در شیراز دیده جهان گشودند. در ایام طفولیت و جوانی بد رک حضور حضرت نقطه اولی در شیراز و بوشهر نائل گشتند و بطوریکه از بیانات حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء مستفاد میشود، ایشان بمحض قرائت رساله ایقان چنان مشتعل و منجذب گشتند که از ایران لبیک گویان عزم کوی دست در عراق عرب نمودند و در سنین ۱۸۷۲ از اقامت آن شمس حقیقت در عراق (یعنی چند سال قبل از اظهار امر علنی آنحضرت) به آن جمال مبین موقن گشتند. بفرموده حضرت عبدالبهاء جلّ ذکره الاعلی، در تذکرة الوفاء: "... از بدایت حیات تا نفس اخیر در خدمت تقصیر ننمود. . . خوش رفتار و خوش گفتار و خوش کردار. در دقیقه در عبودیت فتور نداشت و بنهایت نرح و سرور بمهام امور میپرداخت. اخلاق و اطواری داشت که حرکات و سکنات و رفتار و معاملات تبلیغ امرالله بود و سبب تنبه ناس. . . بعد از رجوع بایران بلسان فصیح نیز مباشرت بتبلیغ کرد. . . ایامیکه در ریزد بود بظاهر مشغول تجارت بود ولی بحقیقت سبب انتشار نور هدایت، مقصدی جز اعلاء کلمة الله نداشت و آرزوی جز نشر نفعات الله نمینمود و فکری جز تقرب بدرگاه کبریا نمیکرد و ذکری جز ترتیل آیات الله نداشت. مظهر رضای جمال مبارک بود و مطلع عطای اسم اعظم. بکرات و مرّات لیزمظهر، نهایت رضایت در حق او استماع گردید، لهذا یقین کل بود که مصدر امر عظیمی خواهد شد تا آنکه بعد از صعود نهایت ثبوت و رسوخ در میثاق ظواهر نمود و بیش از پیش بخد مت پرداخت. با وجود موانع بسیار و مشاغل بی حد و شمار تشتت افکار راحت و تجارت و املاک و اراضی و عقار را ترک نمود و بعشق آباد شتافت و بنیای مشرق الاذکار پرداخت و این خدی عظیم بود، زیرا اول شخصی است که بنیان مشرق الاذکار کرد. . . جمیع اموال خویش را در بنیاد این بنیان صرف نمود، مگر اقلّ قلیلی لهذا انفاق چنین باید و شرط وفا چنین است.

بعد بارض اقدس شتافت ود رجوار مطاف ملا^۱ ابھی د ریناہ مقام اعلیٰ د رنہایت تضرع و ابتہال و غایت تنزیہ و تقدیس ایامی بسر برد . ہمیشہ بذکر حق مشغول بود و بقلب و لسان مناجات میکرد روحانیت حقیقی داشت و نورانیت عجیبی . . . عاقبت د رنہایت نورانیت د رجوار مقام اعلیٰ بملکوت ابھی شتافت و مصیبت ایشان بعبد البہاء بسیار اثر کرد . مرقد منورش د رحیفہ د رجوار حظیرۃ القدس نزد یک مقام خضر است . . .

(ص ۱۹۹-۱۹۴ تذکرۃ الوفاء)

حضرت عبد البہاء مقام معنوی و روحانی جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الحق را در ضمن تفسیر و تبیین معنای بیست و چہار پیرمند برج د رباب ۱۱ مکاشفات بوحناً تجلیسل فرمودہ اند باین معنی کہ نوزدہ نفر آنها را بھیجید . ہ حروف حیّ و نفس مقدس حضرت اعلیٰ بان فرمودہ ود رجواب شخص ساعلی کہ از پنج نفر بقیہ پرسش نمودہ باین عبارت جناب ایشان را یکی از آن پنج نفر معرفی فرمودہ اند :

"واز نفوس مبارکہ اشخاص خمسہ سو^۱ال نمودہ بودی یکی از آنها حضرت متصلہ الہی اللہ حاجی میرزا محمد تقی افنان است و چہار نفر دیگر بعد بیان خواہد شد .
(ص ۱۱۷ خاندان افنان)

۱۳۲/۱۱ - "اسمعیل" آقا خادم جانفشان بیت"

ایشان همان خادم جانفشان حضرت عبد البہاء روحی لعطوفتۃ الفداء^۱ ہستند کہ بعد از صعود آن مظهر مہر و وداد و انجام مراسم سوگواری و زیارت مقام اعلیٰ د رائر شدت حزن و اندوہ ناشی از فراق آقای خویش د رباغچہ جنوبی آن مقام گلوی خویش را بقصد انتحار و الحاق بیار برید کہ بموقع نہمید ند و از مرگ نجاتش داد ند و باز د ر بیمارستان بقصد ترک این جہان د ر بخیہ های گلری خود جراحی ایجاد نمود کہ پزشکان ناگزیر از بخیہ مجدّد جراحی شد ند و بالاخرہ پیام محبت آمیز و تسکین بخش حضرت ورقہ^۱ مبارکہ علیا اورا بزندگی امیدوار ساختہ ، رضا بقضاد . . . بعد از ورود طلعت محمود ، حضرت ولی امر اللہ ، چون آنحضرت از جریان اسمعیل آقا مطلع گشتند ، بسیار متأثر شدہ ، بنشانہ رضایت و قدردانی از خدمات صادقانہ و خالصانہ اش عکسی با او برداشتند و این عکس د رسال ۱۹۲۱ میلادی گرفتہ شد و از آن ببعد د یگر با احدی عکس نگرفتند و بعد از صعود حضرت عبد البہاء روحی لثراب مرقد^۱ الفداء ، این افتخار صرفاً نصیب اسمعیل آقای مزبور گردید . او فرزند محمد رفیع است د ر ایام جوانی از زادگاہ خرد سیسان بقریہ^۱ مطلق واقع د ر ۲۰ کیلومتری سیسان ہجرت نمود ود ر آنجا موثق بتبلیغ عدہ ای بامر مبارک گردید . مالک ظالم قریہ چون براین جریان آگاہ شد اورا خواست و چون اسمعیل آقا اقرار ببہائی بودن نمود ، چند روز اورا حبس نمودہ مورد ضرب و شتم شدید قرارداد . پس از آزادی قریہ راترک نمودہ پای پیادہ عازم ارض مقصود و تشرّف بحضور حضرت عبد البہاء^۱ گردید و سپس از وصول بمقام محمود حسب -

الامر آن مولای حنون تا پایان عمر در آنجا بماند و خادم آستان مرکز میثاق و باغبان باغچه های مقامات مقدّسه و بیت مبارک گردید و بحسن خاتمه موفق گشت و در گلستان جاوید حیفاً مدفون گشت.

(ص ۵۲-۴۸ آهنگ بدیع، سال ۳۰، شماره ۳۳۶)

۱۳۳/۵ - "هیئت دیگری مرگب از چهار نفر"

عاقبت پروبال آنان در صفحات ۳۴۶-۳۴۵ کتاب قرن بدیع، قسمت سوم مندرج است.

۱۴۸/۱ - "در نیمه شب دوم شهادت بوسیله حاجی سلیمان خان . ."

در ظهور الحق در مورد انتقال ریس مطهر حضرت نقطه اولی و جسد مطهر جناب انیس از تبریز بطهران چنین آمده: "آنچه درباره جسد مطهر حضرت نقطه اولی روح من می - الملك لرمسه الاطهر فدا، این ذره فانی تحقیق نموده این است که پس از شهادت، جسد مطهر مبارک را با جسد شریف میرزا محمد علی در همان میدان انداختند که هر کس برود ببیند و توهین کند و از اول سپرده بودند کسی دفن نکند آقا سید ابراهیم خلیل و ذبیح که از اصحاب و کتاب آن حضرت بودند در آنوقت با چند نفر در کارخانه شعربانی حاجی احمد میلانی پنهان بودند و فکر آنکه تدبیری کنند در استخلاص آن جسد مطهر که اگر نشد محل مضجع را اقلأ بدانند عاقبت دروغ میلانی را بلباس گدائی و هیئت دیوانگی فرستاده در همان میدان مواظبت نمایند تا ببینند چه باید کرد و بآنها سپردند که چون کسی تعرض هیئت این اشخاص ندارد شب هم بآنجا بخوابند و حتی برای آب و نان هم بجائی نروند و یکنفر معین کردند که بعنوان رعایت فقرا، گاهی غذائی بآنها برساند روز اول و دوم بهمان حال بودند خلق از مرد و زن دسته دسته متعاقباً میرفتند بعضی عبرت می گرفتند و برخی انواع توهین بجا میآوردند تا روز سیم که امر شد آن دو جسد را در خندق انداختند همان روز قونسول روس اظهار کرده بود بحکومت که رسم این است که هرگاه مقصری بیکدفعه شلیک گشته نشد آزاد است شلیک دوباره این شخص خلاف بوده است من میخواهم بروم جسد او را تماشا کنم عصر همانروز باتفاق نقاشی بکنار خندق آمده صورت و هیئت ایشانرا برداشت و بفرآشهای آنجا انعامی داد که این دو نفس را زیر خاک کنید آنها قدری خاک کنار خندق را کنار کرده هر دو را زیر خاک پنهان کرده رفتند . حاجی سلیمان خان همان شب رفت کلانتر حاجی اللّهیار را با چند نفر دیگر همراه روانه کرد و اللّهیار در سر خاک مراقب شد که اگر کسی بیاید، جواب گوید سلیمانخان با آنها رفته خاک را کنار کرده آن دو نفس را آورده در کیسه گذاشته زود حرکت کردند و کسی هم بسرشان نیامد پس حاجی - اللّهیار را مرخص کردند و رفتند بکارخانه حاجی احمد میلانی که آقا سید ابراهیم در آنجا منتظر بود سید گفت صبح نزدیک است من طاقت ندارم که ملاحظه کنم باید زود پنهان کرد جعبه ای را که بقدر یک ذرع تقریباً طول داشت حاضر بود حاجی سلیمان خان بادست

خود همان قسم آن کیسه را در پارچه دگر پیچیده در آن جعبه جای داده از قرار معلوم یک دست میرزا محمد علی از بدن جدا شد و بود قدری علف جاروب که در خانه های تبریز میروید در پهلوی سرمطهر حضرت گذاشته بود فوراً سر جعبه را بسته در یکی از پای چالهای کارخانه گذاشته روی آنرا پوشیده گل مالیدند پس از چند روزی لوحی از حضرت جمالقدم بجناب آقا سید ابراهیم رسید . . . که جسد مطهر و عرش اعظم را بطهران حمل نمائید صندوق را آورده مثقالی با و پیچیده مثل یک عدل تجارتنی حرکت دادند حاجی سلیمانخان هم با نعلش همراه بطهران آمد و هر کس میدید تصور میکرد یک عدل جنس فرنگ است . . .

(تاریخ ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت اول ، زینویس ص ۵۲۳ - ۵۲۱)

اما سلیمانخان فوق الذکر پسر یحیی خان ترک از اشراف تبریز بود که در دوره سلطنت فتحعلیشاه پیشخدمت عباس میرزا (نایب السلطنه) بود و بعد از عباس میرزا بعالت قرابتش با مهد علیا پیشخدمت محمد شاه گشت .

مسقط الرأس سلیمانخان شهر تبریز بود و در آنجا خانه و دوستان و بستگان زیادی داشت ، علیرغم مناصب عالیه منسوبینش در دستگاههای دولتی بمشاغل دولتی رفتنی نداشت بلکه علاقه مفراطی بعبادت و حشر با علما و دانشمندان داشت و پس از چندی بکربلا رفته مجاور گشت و چند سال در نهایت زهد و تقوی و عبادت و کسب فضل و معلومات بسربرد و همواره با اهل علم معاشر و چندی نیز در جلسات آقا سید کاظم رشتی از بیاناتش مستفیض گشته ، از طرفداران او گردید و پس از فوت سید ، در سال ۱۲۶۰ ه . ق . حضرت نقطه اولی را در مکه زیارت نموده ، به تبریز بازگشت و پس از چندی مجدداً بکربلا رفته مجاور گشت و نندای امرالله را از ملا یوسف علی اردبیلی و ملامهدی خوئی که از دوستان او بودند که در محضر درس آسید کاظم رشتی با هم آشنا شده بودند ، شنیده ، موافقت و پس از فوز بایمان بی پروا بمدح و ثنای حضرت نقطه اولی مشغول گشت و بنام بابی اشتهار یافت . در ایامیکه اصحاب در قلعه طبرسی در محاصره بودند ، فوراً برای الحاق با صاحب بدان سوی روان گردید ، اما وقتی رسید که واقعه طبرسی خاتمه یافته بود ، لذا بطهران آمده در خانه موروثی خود واقع در سرچشمه سکنی گزید و در ایام توقفش در طهران ببقایای واقعه قلعه محبت و توجه زیادی مبذول میداشت و بامومنین مخصوصاً ملا شیخ علی ترشیزی ملقب بعظیم محضور و معاشر بود . در ایام توقف در طهران ، مرتب بمحضر حضرت بهاءالله مشرف میشد و ارادات خاصی بانحضرت داشت و دارای طبع روانی در شعر بود . میرزاتقی خان از او خواست که بلباس نظام درآید ، اما امتناع ورزید و از قبول منصب خود داری کرد . امیر کبیر با اینکه میدانست که او از هیچگونه کمک و مساعدتی بیابیها دریغ نمیزد ، بجهت بستگیش با دربار جرئت تعرض با او نداشت . او برای استخلاص حضرت رب اعلی چه در تبریز وجه در طهران مجاهدتها نمود و با اینوصف هیچکس رایاری ایدان و ادبیت باو نبود .

د رسال ۱۲۶۶ ه. ق. بالباس مبدل د رچهریق بمحضر حضرت اعلیٰ جل ذکره الاعلیٰ مشرف گردید و نیز وقتیکه آنحضرت را از چهریق بتبریز آورده د رارک د ولتی توقیف نمودند، مشرف گشت و چون مشاهده نمود که بر حضرت اعلیٰ بسیار سختگیری مینمایند لهذا بطهران شتافت که شاید با واسطه کردن د رباریان و یا بوسیله مقامات عالیه بایه وسائل استخلاص آنحضرت را فراهم آورد. موقعیکه میرزا تقی خان قصد قتل حضرت باب را نمود، میرزا آقا خان نوری که آنموقع مشاور امیر و باتصمیم او مخالف بود، جریان را بحضرت بهاء الله اطلاع داد و آنحضرت فوراً سلیمانخان را احضار و او را مأ مور نمودند که چارواری خود را بتبریز برساند و سلیمانخان باتصمیم نصرت و یاری حضرت اعلیٰ و ربودن آنحضرت از چنگ اعداء عازم تبریز گشت، اما متأسفانه بعد از شهادت آنحضرت بد آنجا رسید. او پس از انتقال رمس مطهر حضرت اعلیٰ بطهران، خانه خود د راین شهر را محل اجتماع و شورای بابیان نمود تا د رفتنه ۱۲۶۸ ه. ق. (رمی شاه) بوسیله مأ مورین حاجی علیخان حاجب الدوله، د ر زمان صدارت میرزا آقاخان نوری د ر آخر ماه شوال محل اجتماع بابیان د ر منزل سلیمانخان کشف گردید، لذا او را د دستگیر و بشهادت رساندند.

(ص ۲۳۹-۲۲۶ تاریخ شهدای امر و قایع طهران)

۱۵۸/۴ - "خصم الد"

مقصود سلطان عبد الحمید خان عثمانی است که شرح او از پیش د ر قسمت ۱۰۸/۱ گذشت.

۱۸۳/۱۱ - "زناده"

زناده جمع زندیق است و زندیق معرب زندیک کسی که د رباطن کافر باشد و تظاهر بایمان کند، ملحد مرتد، کافر، کافر، بیدین، گروهی از سبائیه را هم گفته اند که از اصحاب عبد الله بن سبأ و از غلاة شیعه و معتقد بخدائی علی بن ابیطالب بوده اند و آنحضرت پس از اتمام حجّت، حکم بقتل آنها داد. (فرهنگ فارسی عمید، جلد دوم، ص ۱۱۱۹)

۱۸۲/۶ - "لیدی بلامفیلد"

اواز خاندان اشراف ساکن لندن بود که پس از بازگشت مسیو د ریغوس و میس روزنبرگ از حضور مبارک به پاریس، د ر آنجا باتفاق د خترش مری با آنها ملاقات نموده ندای امرالله را از زبانشان شنید و د ر مراجعت بلندن با مسیس کرابر اولین کسیکه امر مبارک را د ر لندن، منتشر ساخت، آشنا گردید و اطلاعاتش تکمیل گشته و خود و د خترانش مری (Mary) و الینور (Elenor) تصدیق امر مبارک نمودند و خود بستاره خانم و د خترانش بیروین خانم و نوری خانم از لسان اطهر حضرت عبدالبهاء مسمی گشتند. د رسال ۱۹۱۱ که حضرت عبدالبهاء با همراهان بانگلستان تشریف فرما شدند و چه بعد از مراجعت از آمریکا، د ر هررد و سار

باصرار از آنوجود مبارک در عمارت خود پذیرائی نمود و خود باد و خترش بمحلی دیگر
سکنی گزید و همه روزه از بام تا شام بخدمت آن آستان و دعوت و پذیرائی از محترمین برای
اصغاف بیانات حضرت عبدالبهاء مشغول بود. و چون حضرت شوقی ربّانی برای تحصیل
در آکسفورد عازم لندن شدند حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب بلیدی مذکوره چنین
فرموده اند: "شوقی افندی بآن صفحات میآید البته او را پسر خود شناسید و آنچه مقتضای
مادری است مجری دارید" و او طبق دستور بجان و دل در خدمات و سرپرستی کوشید و بعد
از صعود حضرت مولی الوری، حضرت شوقی ربّانی را مادرانه تا حیفا همراهی نمود و این
همدلی و همراهی ایشان در تخفیف احزان آن حضرت بسیار نافع و مشرب بود و بالجمله این
خانم از بد و ایمان تا خاتمه الحیات بانواع فعالیت و کوشش در پیشرفت این امر و خدمات و
نصرت نسبت بمركز میثاق عمرخویش را گذراند و بالاخره در سال ۱۹۳۹ میلادی پس از یک
کسالت نه چندان طولانی در سن متجاوز از ۸۰ سالگی بملکوت ابهی صعود نمودند. از
جمله اقدامات مهمّه دیگر ایشان در زمان حیات آن بود که ایشان در فاصله دربارتشرّف خود
(سال ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰) که در ژنو بسر میبردند و بنشر نفحات مشغول بودند، دیانت
بهائی را باعضاء جامعه ملل که مقرر آن در ژنو بود، شناساندند، تا آنجا که جامعه ملل از
محل روحانی دعوت نمود که بعضویت آن جامعه درآید ولی آنها باین شرط میپذیرفتند
که بامور سیاسی دخالتی نداشته باشند و فقط در رسمتهای دیانتی و اخلاقی شرکت نمایند.
کتاب و رسائلی که از ایشان باقی مانده، مورد عنایت و تحسین حضرت ولی امرالله
واقع گردیده که از جمله آنها فقرات زیر است:

۱- کتاب چوزن های وی (Chosen highway) بمعنی شاهراه منتخب.

۲- شرح زندگانی و سیر جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء که اطلاعات مندرج
در آنرا در ایام تشرّف باراول از حضرت ورقه مبارکه علیا و از سال خوردگان مجاور بدست
آورد و بانگلیسی ترجمه کرد و بعداً در لندن بطبع رسانید.

۳- رساله ای در شرح واقعه جانگداز صعود حضرت عبدالبهاء

۴- بیانات روزانه حضرت عبدالبهاء در پاریس را با اتفاق دخترانش جمع کرده و بلسان

انگلیسی در لندن بطبع رسانید.

(ص ۱۱۸۲-۱۱۷۹ تاریخ ظهورالحق جلد هشتم، قسمت دوم و ص ۲۶۰-۲۵۶)

(اختران تابان)

۱۸۸/۶ - "تیا سفه"

مطابق بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه تشکیل تیا سوفیها در سال ۱۸۷۵ در
تبت شد مشربشان وحدة الوجود و خود را واقف بعلم روح میدانند (مکاتیب ج ۲ ص ۱۵۵)
حضرت عبدالبهاء در روم هشتم جانوری سنه ۱۹۱۶ هنگام عصر در جواب سائل از اساس

عقیده^۱ تئاسوفیها فرمودند حل مسئله^۲ ایشان تناسخ است مردمان پرموهوم و مخمودی — هستند اوهام زیاد دارند ولی اساس مطلبشان همان تناسخ است بعضی مسائل وهمیه^۳ دیگرهم دارند مثلاً میگویند انسان که کامل شد جسد را ممکن است که بگذارد و برود و سیر کند در حالی باز جسد برگردد این طائفه ابداً اعتراض نمیکنند هرچه ذکر شود همه را گوش میدهند ولی مخموند . . .

(محاضرات، جلد دوم، ص ۲۹۱ — ۲۸۹)

۱۹۹/۶ — "سرریچارد ولیدی استیلی"

ایشان از سران ملت انگلیس بودند. این ملاقات در روز ۳۰ دسامبر ۱۹۱۲ در لندن حاصل گشت. (ص ۵۶ بدایع الآثار، جلد دوم)

۲۰۰/۱ — "جلال الدوله"

سلطان محمود میرزا جلال الدوله که از کلک اطهر جمالقدم جل ثناءه بلقب "ظالم ارض یا" ملقب گشته پسر سلطان مسعود میرزا ظل السلطان است که سه بار بحکومت یزد منصوب و دوبار از آن موجب مذبحه^۴ اهل بهاء^۵ در آن شهر و اطرافش گشت. بار اول در سال ۱۳۰۰ ه. ق. و دو سال بعد از حکومت نوبت اولش بود، که بطوریکه در تاریخ شهدای یزد مذکور است موجب مذبحه^۶ کبرای احمای یزد شد، اما بار دوم حکومتش بسال ۱۳۱۰ معامله بعکس نمود کمال محافظت و ملاحظت رانسبت باحباب^۷ مجری داشت بکیفیتی که مجال بدگوئی و — تعرض برای مخالفین باقی نماند ولی بارسوم^۸ که بسال ۱۳۲۰ ه. ق. بحکومت آن اقلیم منصوب گشت، چون قبل از انتصاب در طهران با حاجی محمدعلی ابن ابهر دوست شده، اظهار ایمان کرده بود، او را برای تبلیغ اهالی یزد همراه بود و احترام تام بجای آورد و در بدو امر با اهل بهاء^۹ ملاحظت و مساعدت نمود، ولی پس از چندی بامشیرالممالک مستوفی یزدی متفق شد تا بتحریرک^{۱۰} علما^{۱۱} فتنه برانگیخته، اموال و نقود گرد آورد، لذا وضعی ایجاد نمودند که قریب چهارماه نیران نساد مشتعل بود و هشتاد تن از احباب^{۱۲} باشد عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند و یابدست ظالمان افتاده مقتول گشتند و تقریباً^{۱۳} یکصد خانمان تاراج شد. بعد از این واقعه، جلال الدوله، بحکم مظفرالدین شاه از مقام خود معزول شد^{۱۴} بطهران رفت و متظلمان و طلبکاران بروی جوشیدند و در زمان محمدعلی شاه مورد نفرت و انزجار او واقع گشت و چون از طرف احمای متظلم و طلبکار تحت فشار شدید بود توبه و انابه بمحضر حضرت عبدالبهاء^{۱۵} نمود و در سال ۱۳۳۰ ه. ق. چون املاکش در مقابل استقراض مبالغ کثیره نزد میرزا عزیزالله خان بن ورقا^{۱۶} بیع شرطی رفت برای بازستان آنها عریضه بمحضر حضرت مولی الوری ارسال واستمداد نمود که حسب الامر مبارک، جناب ورقا^{۱۷} املاک را باو مسترد داشت و جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء^{۱۸}

د راروپ تشرف حاصل نموده، توبه و انابه بسیار نمود که نتیجتاً مورد عفو و ملاطفت واقع گشت.
 (ص ۱۷۴-۱۷۳ ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت اول)
 د رنطق مبارک د رحیفا ۳ جانوری ۱۹۱۶ فرمودند: " . . . اسمعیل میرزا و اکبر میرزا -
 (پسرهای ظل السلطان) و جلال الدوله نزد من آمدند جلال الدوله خیلی تضرع کرد و
 چند دفعه آمد از اعمال خود توبه نمود . . . " (ص ۷۳۷، ریحیق مختوم، جلد دوم)
 ۲۰۰/۱ - "ظل السلطان"

سلطان مسعود میرزای ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه بود که در اصفهان سبب
 شهادت نورین نیرین (سلطان الشهدا* و محبوب الشهدا*) و جناب اشرف نجف آبادی
 آهاده مسکن و جناب ملا کاظم طالخونجه گردید و نسبت بامر مبارک مخالفت شدید نمود. بعد
 از شروع انقلاب مشروطیت در ایران، بجنگ انقلابیون اسیرگشت و نقود زیادی از او گرفتند و
 جاه و جلالش مبدل بجاه و وبال شد تا آنجا که چون ظلّی زائل گشت. " او که از قلم حضرت
 بهاء الله به "شجره" جحیم" ملقب شده بود، در پاریس بسعی و جدّ تشرف حضور حاصل -
 نمود، اما مورد ملاطفت و قبول واقع گشت.

(ص ۷۳۷ - ۷۳۳ ریحیق مختوم، جلد دوم ص ۱۷۴ - ۱۷۱ ظهور الحق،
 جلد هشتم، قسمت اول)

۲۰۰/۳ - "مهاراجه راج پوتانا"

او ملک زاده هند بود که در لندن بتاريخ ۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ از حضرت عبدالبهاء در
 منزل خود پذیرائی نمود (ص ۹۳ بدایع الاثار، جلد دوم و ص ۳۵۷ یادداشتها سی
 د باره حضرت عبدالبهاء، جلد اول)

۲۰۶/۵ - "وزیر مختار ایران"

وزیر مختار ایران عبد الصمد خان در ۲۶ ژانویه و اول فوریه ۱۹۱۳ بحضور حضرت
 عبدالبهاء در پاریس مشرف گردید. (ص ۱۰۱ و ۱۱۶ بدایع الاثار، جلد دوم)

۲۰۶/۶ - "رشید پاشا والی سابق بیروت"

رشید پاشا که در عصر یوم ۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ بمحضر مبارک در پاریس مشرف گشت در ایام
 آخر سجن و سختگیری مفتشین در عکا، والی بیروت بود و بسیار مخالف. بهنگام تشرف هر
 دم بر غرضش افزوده میگشت و در تعظیم و سجود بود. شب نیز حضرت عبدالبهاء ببازدید
 او تشریف بردند. (ص ۱۱۱ بدایع الاثار، جلد دوم)

۲۰۶/۶ - "پاشاها و وزرا اسبق عثمانی"

عصر ۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ بعضی از پاشاوات با خانمهای محترمه عثمانی از نصاب و -

وصایای مبارک جنان بشوق آمدند که اکثر ایام مشرف می‌گشتند و بیشتر احمد پاشا و منیر پاشا و کسان آنها مجذوب کلمه‌الله و مفتون طلعت نوره گشتند .

(۳۵۷ بدایع الآثار، جلد دوم)

۲۰۶/۶ - "روحیون"

معتقدین بارتباط با ارواح و معتقدین باحضار ارواح را روحیون گویند .
(فرهنگ انگلیسی بفارسی عباس آریانپور)

۱۲۰/۹ - "پروفسور آرمینوس وامبری"

این پروفسور شهیر در روزهای ۱۲، ۱۳ و ۱۴ آوریل ۱۹۱۳ بحضور مبارک مشرف گردید . او بزبانهای فارسی و عربی و ترکی تسلط داشت و یهودی الاصل بود ، ولی تازمان تشرف بحضور حضرت مولی الوری مردی بیدین و حامی اروپائیان و مخالف با شرقیسان بالاخص مسلمانان بود ولی ملاقات با آنحضرت موجب تقلیب کلی افکارش گشت تا آنجا که مسائل و احکام این ظهور را از آن ببعد در بیاق فاروق اعظم بجهت امراض مزمنه ملل عالم بیان نمود و بانهایت خلوص و اعتقاد بترویج تعالیم این امر اعظم قیام نمود .
(ص ۲۳۸-۲۳۴ بدایع الآثار، جلد دوم)

۲۱۲/۵ - "اسقف الکساندر جیسواین" و "پروفسور ایگنایتوس گولد زایهر"

ملاقات ایشان با آن طلعت انور در ۱۰ آوریل ۱۹۱۳ در بوداپست حاصل گشت .
(ص ۲۲۸ بدایع الآثار، جلد دوم)

"پروفسور رابرت نادلر"

در ۱۳ آوریل ۱۹۱۳ حضرت عبدالبهاء با استدعا و التماس این نقاش مشهور برای ترسیم نقش مبارک ، بمنزل او تشریف بردند . (ص ۲۳۶ بدایع الآثار، جلد دوم)

۲۱۵/۹ - "استقرار حجر زاویه"

حجر زاویه مشرق الاذکار امریک سنگی است که در هنگام تأسیس بنیان این معبد جلیل ، حضرت عبدالبهاء بدست خود آن را در محلیکه امروز مشهود و معلوم است قسار دادند . . . کلمه "حجر زاویه برحسب اصطلاح باین گونه سنگهای که در آغاز بنای ابنیه مختلفه گذاشته میشود اطلاق میگردد . این سنگ در صبح روز ۱۴ جمادی الاولی مطابق با اول ماه می ۱۹۱۲ توسط هیکل مبارک در جای خود قرار گرفت .

(ص ۴۰۸ ریح مختوم ، جلد اول)

۲۱۶/۴ - "مدینه میثاق"

مقصود مدینه نیویورک است که حضرت عبدالبهاء در آن مدینه عهد و میثاقی را که جمال

اقدس ابهی تا سپس فرموده بودند تحکیم وتشدید فرمودند و سورة الغصن را که ترجمه شده بود، امر فرمودند که در مجمع و محفل عمومی احبای نیویورک تلاوت شود .
(رحیق مختوم، جلد دوم، ص ۱۰۵۳)

۲۲۰/۳ - "مورونها"

فرقه مذهبی که در سال ۱۸۳۰ میلادی در نیویورک بوجود آمد و پیروانش ابتدا قائل بتعدد زوجات بودند ولی امروزه روش خود را تغییر داده اند .
(فرهنگ انگلیسی، فارسی آریانپور)

۲۲۴/۳ - "مستر الکساندر گراهام بل"

این شخص عالم و مخترع بزرگ در سال ۱۸۴۷ یعنی سه سال پس از اظهار امر حضرت ربّ اعلی و تولّد حضرت عبد البها در شهر ادینبورگ واقع در اسکاٹلند متولد گردید و پس از اتمام تحصیلات و ارتقاء بمقام استادی بآمریکا هجرت نمود و تلفن را در آنجا بسال ۱۸۷۶ - اختراع کرد . او در ۲۴ آوریل ۱۹۱۲ در واشنگتن در سن ۶۵ سالگی بعنوان رئیس هیئت علمی از حضرت عبد البها برای تشریف فرمائی بمجمع علمی خود بمنزل خویش دعوت نمود و یکسال بعد از صعود آنحضرت، درگذشت .

(ص ۵۱-۴۹ بدایع الاثار، جلد اول و ص ۳۴۸ یادداشت‌های درباره حضرت

عبد البها، جلد ۱)

۲۲۴/۴ - "آندره کارنتی"

این شخص همان کسی است که در سال ۱۹۱۱ مؤسسه عظیم توسعه دانش و تفاهم عمومی را برای کمک بتحصیلات عالی و امور بین المللی و کمک مالی بدانشگاهها و مؤسسات علمی تا سپس نمود . (ص ۳۴۳ یادداشت‌های درباره حضرت عبد البها، جلد اول)

۲۲۴/۵ - "خزانه دارکل ایالات متحده" لی، مک کلان

او در ۲۷ آوریل ۱۹۱۲ نهار را در واشنگتن در محضر حضرت عبد البها صرف نمود
(ص ۵۵ بدایع الاثار، جلد اول)

۲۴۴/۶ - "مستر روزولت"

تئودور روزولت بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا و هنگام تشرّف دارای این سمت نبود و نباید او را با فرانکلین روزولت که بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۴۵ ریاست جمهوری آمریکا را عهده دار بوده اشتباه نمود . تئودور روزولت در ۲۵ آوریل ۱۹۱۲ بکمال خضوع در واشنگتن بمحضر مبارک مشرف گردید . (ص ۳۵۲-۳۵۳ یادداشت‌های درباره حضرت عبد البها، جلد اول و ص ۵۳ بدایع الاثار، جلد اول)

۲۲۴/۶ - "د ریاسالار پیری"

اد میرال پیری کاشف قطب شمال شب آخر توقف هیکل اطهر د رواشنگتن د مهمانی مجللی که د ریگی از سالنهای شهر بمیزیانی خانم پارسنزیافتخار حضرت عبد البها^۱ ترتیب یافته بود، شرکت جست و این تشرف د ۲۷ اپریل ۱۹۱۲ تحقق یافت. حضرت عبد البها^۱ جل ذکره الاعلی خطاب باو فرمودند: "امید وارم مجهولات عالم ملکوت را معلوم کنی". او یکبار دیگر نیز د ۵ جون ۱۹۱۲ د ربروکلین د مجلسی متشکل از اعیان و صاحب منصبان و جنرالهای آن مملکت مشرف گردید و شرحی از کیفیت و وضع سفر خود بجهت کشف قطب شمال ذکر نمود و بعد باوصاف طلعت مشهود و تشرف بحضور انور و اهمیت تعالیم مبارک پرداخت و آخر رجای نطق مختصری از محضر انور نمود.

(ص ۳۵۳-۳۵۴ یادداشتهائی د رباره^۱ حضرت عبد البها^۱، جلد اول و ص ۵۲ و ۱۱۵)
(بدایع الآثار، جلد اول)

۲۲۵/۲ - "ضیا پاشا"

اود د ۲۵ اپریل ۱۹۱۲ از حضرت عبد البها^۱ دعوت نمود و بعد سر نیز نطقی بترکسی ایراد نمود که ترجمه^۱ آن ایست: "هو انوار فضل و کمالات حضرتش د رارض بدیع و عالم جدیدی ابنا^۱ زمانه را محصور د ارشاد و نورانیت مینماید و بجهت انتشار محاسن اخلاق بشری هزاران زحمات و فداکاری را تحمل فرموده اند و محض حصول سعادت حضور مبارکشان جمعیت ما را شرف بخشیده حضرت عبد البها^۱ فرید عصر که نزد ماها بسیار معزز و مبارکند دعای از دیاد عمر و عافیت ایشانرا از حضرت رب العالمین خدای لم یزل سائل و آلمم و ورود مبارکشان را تبریک میگویم (ضیا پاشا) (بدایع الآثار، جلد ۱، ص ۵۲ - ۵۱ و یادداشتهائی د رباره^۱ حضرت عبد البها^۱، جلد اول، ص ۳۵۱)

۲۲۵/۳ - "شاهزاده محمد علی پاشا برادر خدیو مصر"

د روز ۲۲ جولای ۱۹۱۲، موکب اقدس د رشرف حرکت از نیویورک بسمت بستن د ولین بود ولی بجهت تشرف برادر حضرت خدیو مصر امیر جلیل پرنس محمد علی پاشاد حرکت و مسافرت مبارک تا خیر واقع د و مرتبه دید و بازدید فرمودند و در هر مرتبه^۱ آن شخص جلیل با قلب منیر نهایت محبت و انجذاب حاصل نمود چنانچه بعد از مراجعت بمصر امیر مذکور د سفرنامه^۱ خود که آنرا بطبع رسانیده و الحال د ر جمیع بلاد بر مصر و غیرها موجود است حکایت تشرف خویش را بحضور مبارک (د صفحه ۴۱۴ آن سفرنامه) مرقوم داشته.
(ص ۱۶۳ - ۱۶۲ بدایع الآثار، جلد اول)

۲۴۲/۷ - "ام بزرگوارش"

مقصود آسیه خانم ملقب بام الکائنات حرم حضرت بهاء الله است که شرح حال ایشان در ضمیمه قرن بدیع جلد دوم از پیش گذشت.

در باب پنجاه و چهارم، آیات ۲ تا ۴ کتاب اشعیا در وصف آن مخدّره کبری چنین نبوت شده: "مکان و خیمه خود را وسیع گردان و پرده‌های مسکنهای توپهن بشود در بیخ مدار و طنابهای خود را دراز کرده میخهایت را محکم بساز زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو آنها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید . . . زیرا که آفریننده تو که اسمش رب الجنود است شوهرتو است و قدّوس اسرائیل که بخدای تمام جهان مسمی است ولی تو میباشد"

بفرموده حضرت غصن الله الاعظم این اصحاب اشعیا مربوط بام حضرت عبدالبهاء است. (ص ۹۰ اختران تابان)

۲۴۸/۲ - "ملکه ای از ملکات"

مقصود ماری ملکه رومانیاست که در همین ضمیمه از پیش گذشت.

۲۴۸/۸ - "یکی از رؤسای جمهور ایالات متحده امریک"

ویلسون (۱۸۵۶ - ۱۹۳۴) نخست پژوهشگر و استاد برجسته حقوق اساسی و علم حقوق بود. در گذشته بمقامات مختلف منجمله زمانی بریاست دانشگاه برینستون (در نیوجرسی) منصوب گردیده بود. کتابهای بسیاری نوشته که از مضمون آنها آشکاراست که در تاریخ و سیاست آمریکا بویژه آگاهی فراوان داشته است. در ۱۹۱۰ از کار دانشگاهی دست کشید و از طرف حزب دموکرات نامزد ریاست جمهوری شد. در نتیجه نزاعی که میان روزولت رئیس جمهور اسبق و تافت رئیس جمهور وقت در گرفت، حزب حاکم (یعنی حزب جمهوریخواه) - مشتت گشت و ویلسون بریاست جمهوری رسید. (ص ۱۳۴۸ تاریخ ولز)

در مجله نجم باختر شماره دوم ۹ آپریل ۱۹۲۱، صفحه ۱۴۶ چنین آمده:

"... و قتیکه حضرت عبدالبهاء در آمریکا تشریف داشتند در سال ۱۹۱۲ ایام انتخاب بوده فستر براین سکرتر سابق دولت آمریکا از حضور مبارک دعائی از برای مسترویلسن خوا^{هش} نمود و استدعایش قبول شد و دعائی در حق مستر ویلسن مرقوم فرمودند بعد ملت و دولت آمریکا مسترویلسن را انتخاب کردند بعضی از دوستان خواستند که هیکل مبارک بامستر

ویلسن ملاقات فرمایند ولی قبول نفرمودند"

ویلسن رئیس جمهور آمریکا کسی است که بعداً دول را تشویق کرد تا جامعه ملل را بوجود آوردند که اساس تشکیل سازمان ملل متحد میباشد و هم او است که با کمک دخترهای خود اساسنامه این سازمان جهانی را نوشت که هنوز هم ملاک عمل این سازمان است.
(ص ۹۷۴-۹۷۳ یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، جلد دوم بنقل از آهنگ بدیع سال شانزدهم شماره ۸-۹، آبان و آذر ۱۳۴۰ صفحه ۱۹۸-۱۹۹ و از کتاب عالم بهائی ترجمه فریدون سلیمانی)

و اما در مورد کیفیت طرح ریزی جامعه ملل توسط ویلسون، لازم به توضیح است که: پس از جنگ جهانی اول که منجر بشکست متحدین (آلمان، عثمانی، اطیش، هنگری) و پیروزی متفقین (آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا) شد، نمایندگان و سران ۲۲ کشور جهان در ۱۸ ژانویه ۱۹۱۹ گرد هم آمدند تا معاهده صلح را امضا نمایند و اوضاع بعد از جنگ را ترمیم کنند. این کنفرانس صلح که کنفرانس ورسای مشهور است براساس طرح ۱۴ ماده ای وودرو ویلسون رئیس جمهور آمریکا قرار داشت. او فردی مترقی و آزادیخواه و دموکرات و نمونه بارزی از صاحب نظران آزاده و آزاد یخواه قرن نوزدهم بشمار میرفت.

(تاریخ جهان نو، جلد ۲، ص ۳۷۲ و جریانه‌های بزرگ تاریخ معاصر، جلد ۱، ص ۱۲)
او میخواست که از مصیبت عظیم جنگ استفاده کرده و دنیائی نوین مقرون بخیر و صلاح جامعه ملل و خالی از هرگونه غرض و تعصب محلی بسازد. ویلسون معتقد بود که همه ملل و اقوام مختلف باید اصول ملّیت، حق انتخاب مقدرات خود، آزادی مبادلات، آزادی فردی و رژیم پارلمانی را قبول و مطاع دارند و هدف نش این بود که در دنیا یک دستگاه عظیم هرگب از حکومت‌های فدرال و در صورت امکان بشکل جمهوری با رژیم پارلمانی تأسیس و در رأس این دستگاه مؤتلف یک پارلمان جهانی که مجمع ملل باشد، برقرار سازد. در چنین مجمعی همه ملل حتی مشروط بر اینکه دارای حکومت مرکزی باشند، حق عضویت داشته و تصدیقات نیز میبایست باتفاق آراء اتخاذ گردد. مجمع عمومی مطروحه او دارای یک هیئت مدیره و یا شوری بود که دول بزرگ در آن عضویت دائمی داشته و بقیه موقتاً انتخاب میشدند. بعلاوه دارای دبیرخانه دائمی بود که رئیس آن از بین اعضاء شوری و بتصویب مجمع عمومی انتخاب میشدند.

(جریانه‌های بزرگ تاریخ معاصر (ژاک پیرن)، جلد ۱، صفحه ۵۶۴)

ویلسون نظرات خود را در قالب اصولی که با اصول چهارده گانه ویلسون مشهور است در سال ۱۹۱۸ ابراز نمود که چند اصل آن بشرح زیر است:

۱- موقوف کردن سیاستهای محرمانه و منعقد ساختن پیمانهای ملی صلح

۲- آزادی رفت و آمد در دریاها

۳- برداشتن موانع گمرکی و مقرر داشتن مساوات و آزادی در تجارت

۴- تقلیل تسلیحات

... ۱۴ - تأسیس جامعه ملل (تاریخ جهان نو، ص ۲۷۲)

درباره ویلسون گفته شده است که بارها در ساعت مطالعه قبل از خواب آثار حضرت بها لله و حضرت عبدالبها را مطالعه میکرد است، حال با توجه باین واقعیت آیان میتوان گفت که ویلسون طرح جامعه ملل را که تا این حد شبیه طرح حضرت بها لله است از مطالب آثار بهائی الهام گرفته؟ (ص ۱۰۲ کتاب آرامش برای جهان پر آشوب)

۲/۲۵۶ - "سید جمال الدین افغانی"

مقصود سید جمال الدین افغانیست که باعث فتنه و فساد بسیار گردید مشارالیه را برخی اهل افغان و بعضی از ایرانیان اهل اسدآباد همدان ایران میدانند و با افتخارها دارند... سید افغانی در هرجائی خود را بنحوی معرفی میکرد در ایران خود را شیعه و در مصر خود را سنی حنفی قلم میداد. چون از ناصرالدین شاه روی خوشی ندید بفرس اغفال سلطان عبدالحمید عثمانی افتاد و بالاخره آرزوی خود را که ریاست بر تمام عالم اسلامی بود، بگوربرد و بمقر اصلی خود شتافت مشارالیه نسبت بامر مبارک بی اندازه مخالف و از اعدای شدید امر مبارک بوده و در داماد یحیی ازل یعنی میرزا آقاخان کرمانی صاحب صد خطابه و سه مکتوب و آئینه سکندری و رساله هفتاد و دو ملت و شیخ احمد روحی پسر ملا جعفر ازلی کرمانی صاحب کتاب هشت بهشت در فلسفه بیان و کتاب حاجی بابا از پیروان سید جمال بودند. وقایع شدیده بر علیه امرالله نمودند و عاقبت بخسران مبین مبتلا شدند نوایای سینه آنان مکشوف گشت و محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه شیخ احمد و میرزا آقا خان و میرزا حسنخان خبیرالملک را در یوم چهارم ماه صفر سال ۱۳۱۴ ه. ق. بقتل رسانید... جمالقدم جل جلاله در لوح این اصدق میفرمایند، قوله تعالی "سید جمال الدین افغانی بزرگان ایران را بزنجیر ظنون و اوهام بخود کشیده بقسمی که در فساد با او شریک شده اند و آن شخص تا در مصر بود کمال عداوت را باین حزب من غیر جهت ظاهر نمود و نوشت آنچه را که سزاوار خود او بوده و همچنین در بیروت مکتوبی نوشته و بیطرس که بطبع دائرة المعارف مشغول بود، داده و آن جاهل بیخبر هم در کتاب خود طبع نموده و انتشار داده و بعد بهاریس رفته و در آن مدینه ورقه اخباری طبع نموده و اسمش را امرؤة الشقی گذارده و هر هفته خدمت سیدی و مولائی حضرت غصن الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدمه الاطهر فداء ارسال مینمود و اظهار دوستی نموده و خواهش کرد که آنچه اراده فرمایند ارسال دارند تا طبع شود و لکن این خواهش مقبول نیفتاد... انتہی.

(ص ۶۰۶-۶۰۴ رحیق مختوم، جلد اول)

برای مطالعه آثار مبارکه در مورد ضدیت سید جمال الدین افغانی بذیل همین عنوان از ص ۶۰۵ بعد کتاب مذکور مراجعه فرمائید .

۲۵۸/۱ - "آقامحمد رضای یزدی"

بتاریخ شهدای یزد مراجعه شود .

۲۵۸/۹ - "حاج محمد تبریزی"

پسران و برادران و مخالفین و معاندین همی باوی ستیزه کردند و از مجتهدین فتاوی در باب کفر و لزوم قتلش گرفتند . (ص ۲۰۶، ظهورالحق قسمت اول، از جلد هشتم)

۲۵۹/۲ - "دو نفر از دوستان غرب"

مقصود ست لو اکتسینگر ام المبلغات غرب و مسیوهیبولیت د ریفس اول مؤمن کشور فرانسه است که ما موریت یافتند که در سال ۱۳۱۹ هجری قمری بهنگامی که مظفرالدین شاه پنجمین پادشاه آل قساجار باتفاق میرزا علی اصغر خان اتابک بارویا سفر نموده و در پاریس اقامت داشت بانهایت خلوص و انقطاع ملاقات و نامه‌ای از طرف بهائیان پاریس تقدیم نمودند و ستمی که بر بهائیان مظلوم ایران از طرف جمعی از متعصبین و مغرضین وارد میشد باطلاع وی رسانیده تمنای عدالت و رأفت نمودند . تأثیر این ملاقات و تقدیم این نامه در شخص مظفرالدین شاه و صدراعظم بسیار عمیق بود ، لذا بآن د و نماینده بهائیان پاریس قول دادند که بهائیان ایران را مشمول عدالت و رأفت قرار داده و از ظلم و جور ستمکاران و متعصبان آنها را محفوظ و مصون بدارند ولی عملاً نتیجه‌ای برآن مترتب نگردید بلکه برعکس چند سال بعد مجدداً بهائیان در معرض صدمات و بلیات گوناگون قرار گرفتند و عده‌ای از مظلومین بشهادت رسیدند . (ص ۱۲۲-۱۲۵ کتاب حیات حضرت عبدالبهاء تألیف جناب محمدعلی فیضی)

برای آگاهی بیشتر در مورد این ملاقات و مطالعه نامه مذکور صفحات ۱۲۲ بعد کتاب مزبور مراجعه فرمائید .

۱۶۰/۱۰ - "حاجی میرزا حلبی ساز" ۲۶۵/۱۱ - "ملا عبد الحمید"

تفصیل حال این دو شهید مجید و تمام شهدائیکه نامشان در صفحات بین نام این دو نفس نفیس ذکر شده ، در تاریخ شهدای یزد مندرج است ، بعلاوه برای اطلاع بر شرح حال خدیجه سلطان خانم و فاطمه بیگم خانم به کتاب اختران تابان نیز میتوانید مراجعه فرمائید .

۲۶۷/۷ - "شاهزاده حبیب الله میرزا"

شاهزاده حبیب الله میرزای ملایری مردی بود آزاده و از برای هر خیر و سعادت میبایست آماده پس از تصدیق این امر سالهای متفادی با بساطت و سادگی زندگی میکرد و با هر

کسی مؤانس و مجالس بود، دم از عرفان و ایقان میزد و بانطقی نصیح و وجهی ملیح بترویج و تبلیغ مشغول بود و حتی برای اینکه محتاج استخدام در اداره‌ای نشود و زحمتی براهبها حمل ننماید بشغل حکاکی قناعت کرده بامهارت تامی که در این صنعت داشت امر را معاش مینمود . . . علماء و خوانین ملایر که باطناً مقصودشان ضدیت با حکومت بود، ظاهرآ دعوی مذهبی را آغاز کرده سید درویشی را که ملقب بمیرشیدا و شخصی شارب الخمر و قمار باز و از سران اشرار و الواط بود، احضار نموده شمشیر و شش لولی باو دادند که ما باطناً باتو همراهیم چند نفر را با خود همدست نموده با سم گرفتن بهائی در شهر آشوب و - انقلابی بیفکن . میرشیدا ای مذکور بآبهرزین و شمشیر و شش لول ببازار آمده د جاله از رجال و اطفال را برانگیخته بلعن و سب بهائیان و آزار و بستن و شکستن دگان و بازار اقدام نمودند . . . روز دیگر شاهزاده حبیب الله میرزا برای بعضی از حوائج قصد خروج از خانه نمود حرم محترمش ممانعت از خروج همی کرد که در شهر نفته و آشوب است و تود رمیان همه شهر مشهور، پاسخ داد که در خانه نشستن کارزنان است و من برای خرید لوازم زندگانی از رفتن ببازار ناچارم . . . هنوز مسافت زیادی طی نکرده بود که بچنگال میرشیدا و اتباعش گرفتار شد او را گرفتند و بدرب خانه آقای نجفی بردند تا حکم قتل او را دریافت دارند ولی او از دادن حکم ابا نمود و آنانرا از خانه خود دور کرد، لذا آن قوم پرلوم خود سزانه د رصد اذیت او برآمده، وی را تکلیف بتبری و تجری نمودند و چون ابا نمود، آن سید نادرویش پیش آمده تبرزین خویش را بر فرق شاهزاده دلریش بنواخت و بر اثر آن د جاله هذله بردا قیام کردند و بهیچ شناعتی قناعت ننمودند چایرانه و بیرحمانه آن شاهزاده فرزانه را از - حیات بنزار و بسرمینزل عقبی رهسپار ساختند او اولین فردی از شاهزادگان بود که جان خود را در سبیل این امر نثار نمود . (ص ۲۳۶-۲۳۴ کواکب الدریه، جزء ثانی)

۱۰/۲۶۷ - "شیخ علی اکبر قوچانی"

برای تفصیل احوال او میتوانید بمصابیح هدایت جلد دوم و ظهور الحق، جلد هشتم قسمت اول ص ۲۴۲ و کواکب الدریه، جزء ثانی، ص ۲۴۰ - ۲۳۸ مراجعه فرمائید .

۱/۲۶۸ - "آقا میرزا علی اکبر و کافه اعضا ی هفتگانه خاندان"

آقا میرزا علی اکبر گاشانی الاصل عراقی (۱) المسکن مشهور بمیرزا علی اکبر برار مردی بود در کمال معقولیت و نجابت و حسن فطرت و بقدری حلیم و سلیم و باهر بیگانه و خویش دوست و مهربان که شبه آن در ایران کمتر دیده شده پدر او ملاحسین نیز بین سالهای ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ ه. ق. یعنی تقریباً حدود چهل سال قبل از ملا علی اکبر در سبیل این امر

(۱) مقصود عراق عجم یا اراک است، ص ۲۴۰-۲۴۳ کواکب الدریه جلد ۲

شهید گردیده بود . . . میرزا علی اکبر برطریقہ و عقیدہ^۱ پد رنشو و نما کرده کم کم مرد تاجر و متعولی شد و در عراق عجم شهرتی یافت و در امر بهائی نیز ثبات قدم غریبی داشت کراماً در مخصه افتاد ولی نجات یافت تا اینکه در اواخر عمرش در خانه‌ای که در گوشه^۲ صحراء^۳ در محله^۴ قلعه^۵ تازه احداث کرده بود، اقامت گزید و در همسایگی او مرد بیغص بسیار بد اخلاق^۶ میزیست که احتمالاً هم او موجب این کشتار نجیع گشت. در شب ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ ه. ق. که تقریباً یکماه و اندی به عید نوروز مانده بود چند نفر از اشرار بخانه^۷ اوربخته و خود و همسرش مریم خانم و خواهرزن چهارده ساله اش خورشید خانم و چهار پسرش بترتیب عبدالحسین و وزده ساله، میرزا آقانه ساله، عبد الله شش ساله و عبد الرحیم طفل رضیع چهل روزه، همه را سربریدند و اموالشان را بیغما بردند و سر طفل رضیع چهل روزه را بقسمی کنده بودند که اعصاب و شرابین و رگهای گردن پاره شده دستهای آن طفل معصوم که در وقت سر کنده گی بالا آمده بود، همانطور روی آسمان خشکیده بود و دختر باکره چهارده ساله^۸ خورشید خانم که خواهر زن میرزا علی اکبر باشد، بموجب آثار قدم او که اطراف خانه دویده، معلوم شد که خیال فرار داشته او را مجال نداده اند چنانکه بعد از شهادت از روی لباس او معلوم شد که بباد ست خونین بازوی او را گرفته بمقتل کشیده، شهیدش کرده اند. جناب میرزا علی اکبر چند سال قبل از شهادت بحضور حضرت عبدالبهاء^۹ مشرف گشته و چند بار در امن محبوب و مولای خویش را گرفته تمنای شهادت نمود و بار سوم بکلمه^{۱۰} انشاء^{۱۱} اللہ امید وارش فرمودند .

(ص ۲۴۳-۲۴۰ کواکب الدّریه، جزه ثانی)

۲۶۸/۵ - "میرزا یعقوب متّحده"

او یگانه شهید از بهائیان کلیمی است، در کاخان متولد گردید و در همدان پرورش یافت و پس از نوزد با پیمان چنان شیفته^{۱۲} جمال جانان گشت که بکرات از حضور مبارک مولی الوری - تمنای انفاق جان نمود و مسو^{۱۳} و لش مقبول درگاه کبریا گشت و در یوم نهم ربیع الثانی سال ۱۳۳۹ ه. ق. در کرمانشاه بشهادت رسید. او آخرین شهید دوره^{۱۴} میثاق بود برای اطلاع بر تفصیل شرح حال او میتوانید به کتاب محاضرات، جلد اول، ص ۵۲۴-۵۲۵ و کواکب الدّریه، جزه ثانی، ص ۲۶۱-۲۵۷ مراجعه فرمائید.

۲۷۰/۱ - "تأسیس مدرسه بنین و بنات در مدینه طهران"

پس از ایجاد مدرسه و مشرق الاذکار در مدینه^{۱۵} عشق آباد اولین نقطه ای که در تأسیس مدرسه با حبابی آنسامان تأسی نمود، طهران بود. که در سنه ۱۳۲۱ ه. ق. احبابی آن بتأسیس مدرسه^{۱۶} تربیت اقدام نمودند و اینکار در شرایطی انجام شد که در ایام^{۱۷} معارف در ایران بسیار تنگ و محدود به مدرسه^{۱۸} دارالفنون دولتی و دو سه مدرسه^{۱۹} دیگر بود و در سایر بلاد مدارس منحصر بمدارس دینی که فقط علوم صرف و نحو و کلام و فقه و اصول تدریس میشد

واهالی ایران بقدری از علوم نافعہ د ور بود ند که بفتوای علما^۱ تا سیس مدارس را عملی کفر۔ آمیز دانسته و مؤسّسین آنها را کافر و زندق دانسته و آنها را یاد زمره^۲ یا بیان و بهائیان محسوب داشته و یا معاشر با آنها تلقی مینمود ند . در چنین محیط تاریک و موقعیت باریک که بهائیان منفور دولت و ملت بودند ، مدرسه^۳ تربیت بنیاد گشت و چون مدرسه^۴ بنین کاملاً تا سیس و ترویج شد ، در تدارک تربیت بنات برآمده و مدرسه^۵ تربیت البنات افتتاح گشت و پس از چندی معلمه از آمریکا طلبید ند و اولین معلمه ای که از امریک با ایران آمد ، میس لیلین کپس بود که شرح حال او در قسمت ۱/۷۵ این ضمیمه گذشت . او در سنه ۱۳۲۹ هـ ق . از امریک بقصد طهران حرکت نمود . (ص ۷۳ کواکب الدّریه ، جزء ثانی)

۲/۲۹۱ - "جمال پاشای غدار و سفاک"

مقصود جمال پاشاست که برای تفتیش از طرف عبد الحمید مأمور حینا و عکا گشت و بناقضین قول داد که حضرت عبد البها^۶ را ازین ببرد و روضه^۷ مبارکه را با خاک یکسان کند عاقبت بجزای عمل خود رسید و مقتول گردید . (رحیق مختوم ، جلد ۱ ، ص ۳۷۰)

۵/۱۹۴ - "سردار غدار"

مقصود همان جمال پاشای مذکور در ۲/۲۹۱ فوق است که فرمانده^۸ کل قوای ترک بود .

۶/۳۰۴ - "دکتر اگوست نورل"

فیلسوف معروف سویسی از علمای طبیعی و معرفت النّفس و علوم روحانی که چون دماغ و سلسله اعصاب سیصد نوع مورچه را تشریح و مطالعه کرد بنام خداوند مورچه مشهور گشت . در سال ۱۹۲۰ از داماد خود که بهائی بود در خصوص امر بهائی شنید و بتحقیق پرداخت و همانگاه عریضه^۹ حاوی مسئله^{۱۰} چند بمحضر حضرت عبد البها^{۱۱} فرستاد و در جوابش خطاب بی معروف بلوچ دکتر فورال صدور یافت که موجب ایمانش شد و ابلاغی منتشر ساخت که ترجمه^{۱۲} چنین است اولین دفعه من در سال ۱۹۲۰ در شهر کارلسروه در باره^{۱۳} دیانت جهانی بهائی که توسط حضرت بهاء^{۱۴} اللّٰه پیغمبر ایرانی هفتاد سال قبل در شرق تا سیس یافته مطلع شدم این دیانت حقیقی است که مصالح اجتماعی انسانی را محفوظ میدارد عوائد باطله و طبقه^{۱۵} کشیش ندارد و جمیع نفوس را در خاکدان کوچک ترابی متحد میسازد من بهائی شده ام و منتهی آمال و آرزویم این است که این دیانت از لحاظ خیر و صلاح عالم انسانی دوام و پیشرفت نماید سپس بنشر مقالات و ترویج تعالیم این امر در جرائد و مجلات و غیرها همت گماشت تا بسال ۱۹۳۱ میلادی در سن ۸۲ سالگی درگذشت .

(ص ۱۱۸۳ ، ظهور الحق ، جلد هشتم ، قسمت دوم)

لوح فوق الذکر بافتخارجناب دکتر نورال در ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ در حیفنا ازیراعه^۶ -
حضرت عبدالبهاء صاد رگردید .

محمد علی جمالزاده در کتاب هزار بیشه^۶ خود که بسال ۱۳۲۶ شمسی منتشر ساخته ،
مضمون ابلاغیه فوق را بعنوان وصیتنامه ای که جناب دکتر نورال بعد از خود بجای گذارده
مندرج ساخته است . (محاضرات ، جلد دوم ، ص ۱۰۷۴)

۳۰۵/۲ - "توسط نمایندگانی مخصوص"

در اثنای جنگ اول جهانی جمعیتی از افراد ملل متخاصم و غیرمتخاصم بنام جمعیت
مرکزی صلح دائمی تشکیل و کمیته^۶ اجرائی آن در شهر لاهای پایتخت کشور هلند که مملکت
بیطرفی بود ، برقرار گردید جناب احمد یزدانی برای ابلاغ کلمه^۶ الله باب مکاتبه را با این
جمعیت باز نمودند و باتفاق جناب اصدق و جناب دکتر ابراهیم پیروزبخت مقالاتی در شرح
تعالیم الهی جهت این جمعیت تهیه و ارسال کردند . براساس این سابقه و تقدیم شرح
ماجرا بساحت اقدس حضرت عبدالبهاء^۶ ، جناب احمد یزدانی باتفاق جناب ابن اصدق مأذون
بحضور گشتند و از ارض اقدس متفقاً ما مور رساندن لوح مبارک لاهای که در سال ۱۹۱۹
نازل و توسط حضرت شوقی ربّانی و جناب دکتر اسلمنت و جناب دکتر لطف الله حکیم بانگلیسی
ترجمه شده بود ، به جمعیت مذکور گردیدند . در لاهای با استقبال سرد اعضای جمعیت -
مواجه شدند ، لذا جناب احمد یزدانی عریضه ای حاکی از شرح مراتب برخورد ایشان بحضور
مبارک عرض کردند و لوح مبارکی ازیراعه^۶ حضرت عبدالبهاء^۶ حاوی اندازات آنحضرت از وقوع
جنگ جهانی دوم ، در جواب ایشان صادر که در صفحه ۴۴۷ مکاتیب جلد سوم مندرج است .
(شرح نزول لوح صلح لاهای بقلم جناب احمد یزدانی و یادداشت های در باره^۶ حضرت
عبدالبهاء^۶ ، جلد دوم ، ص ۴۴۰ - ۴۳۹)

۳۱۲/۱۰ - "یا بهاء^۶ الابهی از جهان و جهانیان گذشتم . . ."

تمام مناجات مزبور که احزان و آلام وارده برهیکل مبارک ناشی از اقدامات سوء دکتر فرید
ومیرزا اسد الله واعوان ایشانرا منعکس میسازد ، بقرار زیر است :

هو الله - ای ربّ میثاق ای نیرآفاق عبدالبهاء^۶ مظلوم در دست نفوسی بظاهر اغنام و به
حقیقت گرگان درنده گرفتار گشته هر ظلمی مجری میدارند و بنیان میثاق را ویران مینمایند
و ادعای بهائی میکنند تیشه بر ریشه^۶ شجره^۶ میثاق میزنند و خود را مظلوم میشمرند نظیر
بیانیها که میثاق حضرت باب را شکستند و از شش جهت تیر طعن و مفتریات برهیکل مبارک
زدند با این ظلم عظیم خود را مظلوم میشمردند حال این عبد آستان نیز گرفتار ظالمان
گشته و در هر ساعتی حیل و مکر می نمایند و افتزائی میزنند یا بهاء^۶ الابهی حصن حصین
امرت را از این دزدان محافظه نما و سراجهای ملکوترا از این باد های مخالف مصون بدار

یا بهاء‌الابهی عبدالبها^۱ دمی آرام نگرفت تاآنکه امرترا بلند نمود و علم ملکوت ابهی در
 جمیع آفاق موج زد حال نفوسی چند بد سائنس و وساوس قیام کرده اند که این علم مبین در
 امریک سرنگون گردد ولی امید من بتأییدات تو است مرا فرید و وحید و مظلوم مگذار چنانکه
 شفاهاً و خفياً وعده^۲ حتمی فرمودی که این آهوی صحرای محبت را از هجوم کلاب بغض و
 عداون حفظ میفرمائی و این بره^۳ مظلوم ترا از چنگ و دندان ذئاب کاسره نجات می بخشی
 منتظر^۴ اعنایات و تحقق وعده محتوم تو هستم توئی حافظ حقیقی و تویی رب الميثاق پس این
 سراجرا که تو افروختی از این اریاح شدید ده حفظ فرما یا بهاء‌الابهی از جهان و جهانیان
 گذشتم و از بیوفایان دل شکسته گشتم و آزرده شده ام و در نفس این جهان چون مرغ هراسان
 بال و پر میزنم و هر روز آرزوی پرواز ملکوت میکنم یا بهاء‌الابهی مرا جام فدا بنوشان و نجات
 بخش و از این بلایا و محن و صدمات و مشقات آزاد کن تویی معین و نصیر و ظهیر و دستگیر.

۳۳۲/۶ — "جزائر نائیه^۵ محیط اعظم"

مقصود از محیط اعظم اقیانوس کبیر است که وسعتش د و برابر وسعت اقیانوس اطلس و
 اقیانوس هند میباشد. عده^۶ بسیاری از جزایر بزرگ و کوچک در این اقیانوس بین قطعه^۷ —
 آسیا و آمریکا و افریقا قرار گرفته است که آنها را جزایر اقیانوسیه مینامند و بزرگترین جزایر آن
 جزیره^۸ استرالیا است. (ص ۳۵۵ ریحی مختوم، جلد اول)

۳۳۳/۳ — "اولین مشرق الاذکار عالم بهائی"

مقصود مشرق الاذکار عشق آباد است.

۳۳۳/۵ — "معبد عظیم د یگری"

مقصود مشرق الاذکار آمریکا است.

۳۳۳/۸ — "مرکز شقاق و قطب نفاق"

مقصود ناقص اکبر میرزا محمد علی برادر ابی حضرت عبدالبها^۱ است.

۳۴۱/۹ — "کونت لئوتولستوی"

او در سال ۱۸۲۸ میلادی متولد شد و در سن هفتاد سالگی بواسطه^۹ نمایش امر باب
 که ایزابلا گرینوسکایا در سال ۱۹۰۳ نشر داد و در سن پترزبورگ بر روی سن آمد از این
 امر اطلاع یافته، کتباً از وی تقدیر نمود و نامه^{۱۰} مذکور در مطبوعات روسیه نشر یافت آنگاه
 رساله^{۱۱} تألیفی آراگویان راجع به بقیه^{۱۲} اصحاب حضرت اعلی و نیز برخی از تعالیم مبارک را —
 مطالعه نمود و برای یکی از دوستانش بنام مولانژر که بتألیف کتابی در باب ادیان مشغول
 بود ارسال داشت و تأکید کرد که در آن کتاب فصلی در باب بهائیت ضمیمه نماید، سپس
 تولستوی کتب بسیار دیگری در باب این امر خرید و مطالعه نمود و کتاب ندهای افراد بشر

تألیف ناکویین زاجع باد بیان وبهائیت را بسیار دوست داشت و نسخی از آنرا برای چندتن از دوستانش ارسال داشت و بالاخره در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

جناب میرزا عزیزالله خان جذّاب که در اواخر ماه شعبان سال ۱۳۲۰ ه. ق. حضور حضرت عبدالبها^۱ مشرف بود، چون تمایل حضرت عبدالبها^۱ رانسبت بملاقات فردی از س احبائه باتولستوی احساس نمود، خود را وطلب ملاقات با این فیلسوف و نویسنده^۲ معروف روس گردید و این ملاقات در ساعت یک بعد از ظهر روز جمعه ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۷ در مقر تولستوی واقع در ریانسینسی پسلانی و در شرایطی صورت گرفت که این دانشمند بجهت آخرین کتاب تدوینی خود که طی آن زدودن موهومات و مسائلی چون کبوتر و شیطان و بالای کوه و امثال آن از حقیقت بعثت حضرت مسیح و پذیرش بعثت او همچون بعثت حضرت موسی و حضرت محمد، مطرح گشته بود، بکفر و قتل محکوم شده بود و تحت نظر و بازداشت دولت قرار داشت و ملاقات او با سایرین بالاخص مریدان و شاگردانش قدغن شده بود. در سرنهار محاضره^۳ ایشان در زمینه^۴ دعوی حضرت باب و حضرت بهاء^۵ الله و تعالیم جمال مبارک و هد فو مقصد اسرار بهائی و کیفیت پیشرفت امرالله بود جناب جذّاب در خاتمه^۶ شرح ملاقات خود باتولستوی که بقلم خویش نگاشته، چنین میافزاید: "... فانی (۱) هم از حضرتعالی سوئال دارم فرمودند بگو عرض شد باتفاصیلی که بعرض رسید شما حضرت بهاء^۷ الله را مرتبی عالم و موعود این قرن میدانید یا نه و دست خود را بلند نموده فرمودند "من چگونه میتوانم قبول نمایم در صورتیکه من جمعی را میخواستم در روسیه تربیت نمایم این است که میبینید ژاندارمه گذاشته اند که کسی نزد من نیاید تا چه رسد بکسی که سی و چهار سال از ایران ببغداد وادرنه و عکا نفی و محبوس و - تمام سلاطین را بصلح عمومی و عدل دعوت نماید و چقدر در راه او شهید شدند البته این امر عالمگیر خواهد شد من تفصیلاً برای خود مینویسم که کل بدانند و روی آورند..."

مخصوصاً توقع فرمودند که خدمت بلند مرتبه عبدالبها^۸ عرض بندگی مرا معروض دارید... تا یکسال متجاوز است که جناب آقا سید مهدی رامسکو خواستند مراجعت کردند یک کاغذشان بیرون آمده مرقوم فرموده اند "من از امر بهائی بی اطلاع بودم فلانی آمده مرا مفصلاً آگاه نمودند هر چند از علماء و اهل علم نبودند ولی معلوماتی که بمن دادند با دست قبول کردم" در یکی از کتابشان مینویسد "یکی از اسلامیان نزد ایشان از اسلام دل تنگی کرد گویا مذهب مسیحی را توصیف کرده یا و گفته شد که از اسلام رنجیده ای چرا بقهقرا بر میگردی قدم پیش گذار برو بهائی شو مسافرتی که از مسکو آمده تمام ذکر مینمایند که شاگردان ایشان دسته دسته می آیند از امر بهائی آگاهی میخواهند یکی از آنها در روز مجلس عمومی فرصت بناطقین بهائی نمیدهد خود شد یگران را تبلیغ مینماید. انتهی

و این عبارت از کلام اوست: "همه ما حیات خویش را درین مجاهدت بپایان میرسانیم

که شاید موفق بکشف سر امکان گردیم ولی مفتاح این سر دردست زندانی ترکیه حضرت بهاء الله مقیم عکا فلسطین بوده است.

(ص ۱۰۸۶ - ۱۰۷۶ ظهور الحق، جلد هشتم، قسمت دوم)

"دیانت بهائی از مدتها قبل مورد توجه من قرار گرفته ومن معتقد شده‌ام که این دین دین آینده جامعه بشری است و دنیا را متحد خواهد نمود. یک دین واقعی دینی است که پارازیت‌هایی که بوسیله افکار بشری بآن افزوده شده‌اری باشد مانند دیانت جهانی بهائی" (ص ۹۹ جزوه مجموعه‌ای از مطالب دیانت بهائی باختصاراً لیف فرامرزا شریف)

۳۴۲/۱ - "پروفسور آرمینیوس وامبری"

به شرح تشرف او بحضور حضرت عبدالبهاء قبلاً اشاره شد و اما پس از تشرف در وصف هیکل مبارک، مکرر بجناب زرقائی چنین گفت: "من عمری را در سیر و سیاحت ممالک مختلفه گذراندم و تا حال چنین وجود اکرمی جامع فضائل عالم انسانی و خیر خواه عموم ندیده‌ام - فی الحقیقه کمالات این وجود مبارک و تعالیم این امر اعظم بحال عموم مفید است علی‌الخصوص ام شرق بالاخص مسلمین که ملک و ملتشان روبزوال است و امور آتیه‌شان مورث هرگونه مصیبت و ملال اگر امیدی برای صیانت آنها باشد توجه و تمسک باین امر است الی آخر..."

(یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، جلد اول ص ۳۶۲ - ۳۶۱)

۳۴۲/۱ - "پروفسور اگوست نورل"

اما این دانشمند که شرح حال او از قبل گذشت، در مورد دیانت بهائی چنین میگوید: "دیانت بهائی دینی است جهانی که بوسیله حضرت بهاء الله در ایران تأسیس گردیده، دینی است حقیقی اجتماعی، بدون کشیش و آخوند که نوع بشر را از طبقات و نژادها و رنگ‌های مختلف متحد و بر روی زمین کوچک متفق نموده است. آرزوی من اینست که ترقی نماید و بموجب سعادت عالم انسانی گردد."

(ص ۱۰۰ مجموعه‌ای از مطالب دیانت بهائی باختصار)

۳۴۲/۲ - "داوید استار جردن"

پرزیدنت داوید استار جردن رئیس دانشگاه استانفورد در بیانی که راجع بآنحضرت نمود چنین گفت: "تعالیمی که حضرت عبدالبهاء می‌آموزد عالم انسانی را متحد خواهد ساخت چه که او راه حقیقت و تقدیس را که با قدمهای عملی می‌پیماید."

۳۴۲/۳ - "دکتر چاین"

پروفسور چاین یکی از استادان دانشگاه آکسفورد انگلستان پس از اطلاع از امر مبارک و خواندن اخبار مربوط بمسافرت حضرت عبدالبهاء بامر مبارک ایمان می‌آورد و در حلقه عشاق طلعت پیمان در می‌آید و شرحی بحضرت عبدالبهاء مینویسد و ضمن اظهار ایمان از

هیكل اطهر دعوت مینماید که چون بانگلستان تشریف فرما شدند، دانشگاه آکسفورد را -
 بقدر و مبارک مزین فرمایند، بهمین دلیل هیكل مبارک با آکسفورد نزول اجلال میفرمایند و -
 چون پروفیسور چاین مبتلابیماری فلج بود و قادر بر حرکت نبود بدیدن او تشریف می‌برند
 بقیه داستان را از زبان جناب محمود زرقانی بشنوید :

۳۱ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۵۰ سفرنامه، جلد دوم :

" . . . وجود اقدس رادعوت کرد پس از ورود اول پروفیسور مذکور رادیدن فرمودند
 و باکمال عنایت با ایشان بصحبت مشغول شدند و اوهم مضامینی را که با حالت بیماری در -
 خصوص امر مبارک مشغول بنوشتن بود ارائه مینمود و بنظر انور میرسانید و در آن حالت
 شدت ایمان و اطمینان خویش را اظهار میکرد چنان حال توجه و اقبالش در محضر انور
 مقبول و چنان مؤثر افتاد که مکرر سروصورت او را میبوسیدند و دست مبارک را بر روی و مویزش
 میکشیدند ناهار را در منزل پروفیسور چاین میل فرمودند . . . "

مقاله زیر ترجمه نوشته پروفیسور چاین که یکی از اجله نفوس و مشاهیر ملت انگلیس
 است، عیناً از صفحات ۵۲-۵۳-۵۴ سفرنامه مبارک جلد دوم نقل میشود این مقاله در
 ۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ در روزنامه کرسجن کامن ولث درج شده است :

" . . . می بینید که مظاهر الهیه همیشه بین آنها بوده اند علی الخصوص که الهام اعظم
 اساس ادیان عظیمه‌ئی است که سبب ترقی و اتحاد مثل و نحل بوده اسرائیلیان و احمقانی
 نیست که موسی را تفوق بزرگشت دهند و نه محمدیان راست که نبی خود را اعظم دانند ما
 اینوقت راضیت شمرده عیسویان را نصیحت میکنیم که افکار خود را نسبت با دیان تغییر
 دهند و این مسئله بسیار بجاست زیرا حضرت عبدالبها رئیس امر بهائی در میان ماسفری
 نموده و ما را بر خطایا و تقالیدی که سایر ادیان را غرق کرده، آگاه فرموده اند و ایشان کاری
 با اینکارها ندارند که کدام نبی برتر است و کدام کوچکتر ایشان تعلیم میدهند که هر
 پیغمبری را باید بر حسب زمان و مقتضای محل و مکان اوبشناسیم میتوان گفت حضرت بها^۱ الله
 والدشان خیمه امر عظیمی را بلند نموده و تعالیمی مخصوص بجهت این قرن مبین تا سپس
 فرموده اند از عظمت و جلال و صفات و اخلاقتشان واضح و آشکار است که در اینعالم همیشه
 نفوسی بوده اند که سرمشق نیکوی اخلاق حسنه برای نوع انسان گذارده اند لکن در حیات
 معنوی بها^۱ الله بعضی مسائل هست که مورخ در تاریخ ادیان میتوان نظیر آنرا بیابد در
 این مقام مجال تحریر شرح حیات این پدر و پسر نیست فقط میتوانیم بگوئیم که وقایع
 نگاران جرائد بطور شایسته در مقالات خود محبت صمیمی عبدالبها^۱ بعالم انسانی را ظاهراً
 نموده اند ولی محبت الهی او که نسبت بخدا دارد سری است بین او و بها^۱ الله که ما
 نمیتوانیم بفهمیم حال فرصت شرح تعالیم ایشان نیست .

الله
 عبدالبها^۱ میفرماید من مؤسس این تعالیم هستم بلکه مفسر و مبین تعالیم حضرت بها^۱

تعالیمیکه موافق احتیاجات این قرن است و حقایق اصول ادیان موسوی و مسیحی و اسلام یعنی محبت خد او نوع انسان، حضرت عبد البها^۱ محمّدی نیست این اشتباه است که بهائی فرقه^۲ از اسلام است بلکه شخص مسلمان منشرح الصدر میتواند بهائی باشد و همچنین موسوی^۳ و مسیحیان وسیع الفکر چنانچه غواصان جواهر و لقالی را از بحر عمان بیرون میآورند صاحبان ادیان نیز میتوانند حقایق علم و عرفان آئین خود را از امر بهائی اخذ نمایند امر بهائی کلیسایی نیست بلکه برضد تقالید و توهمات مذاهب وادیانست و پیروانش حقیقت جو هستند نه در تحت تسلط پاپ و رسوم مذهبی لکن حضرت بهاء^۴ الله و حضرت عبد البها^۵ مسائل معضله علمی و روحانی و مطالب دینی و تاریخیه را شرح دادند نفوسی مثل ماها که حیات خود را در تحری حقیقت و آزادی صرف کرده ایم عقاید خود را بیدلیل تغییر نمیدیم شکی نیست که در این امر برای طالبان حقیقت اشکالات سایر ادیان پیدا خواهد شد و اختلافات مذهبی و امتیازات شرقی و غربی را حکمی نخواهد بود (پروفسور چاین) " .

(ص ۳۸۳-۳۷۹ یادداشت‌هایی درباره حضرت عبد البها^۶، جلد اول)

۴/۳۴۲- "وایکونت ساموئل آوکرمل"

صفحه ۹۳ کتاب شهادت مستشرقین : بقلم لرد ساموئل کرمل :

این بنده در سنه ۱۹۲۰ بسمت اولین مندوب سامی فلسطین در تحت قیمومت انگلیس تعیین شدم و در اولین فرصت بملاقات حضرت عبد البها^۷ افتدی در بیتشان حیفا موفق گردیدم. چندی بود نسبت بامر بهائی علاقه مند بودم و از اینکه بافتخار آشنائی و در خدمت زمیم این امر نائل گشتم احساس شغف و سرور نمودم در این ملاقات علاوه بر مسرت و اهتزاز شخصی در آرای وظیفه رسمی هم بودم حضرت عبد البها^۸ در تحت ظلم و فشار ترکها بودند . رژیم انگلیس در فلسطین در آنوقت قائم مقام رژیم ترک شده بود و حریت ادیان و احترام بعقاید جمیع مذاهب از اصول مسلم^۹ فرمانروائی انگلیس در رهجا که بسط مییافت گردیده مسافرت مندوب سامی در نظر اهالی بمنزله علامت و نمونه بارزی بود تا پیروان هرکیش و آئینی بخوبی احساس نمایند از آن ببعد عقائدشان محترم است و خود مشمول خیرخواهی و عواطف حکومت جدید در آن ارض میباشند .

این بنده همانطور که هرزائی از عظمت و وقار حضرت عبد البها^{۱۰} مجذوب میشد مقتنون آنحضرت گشتم. قائم معتدل سیمای جاذب و نیرومند و قیافه محبوب و متین حضرت عبد البها^{۱۱} شخصیتی بی نظیر و عظمت و جلالی مخصوص به آنحضرت بخشیده بود . . .

(ص ۳۳۲-۳۳۳ یادداشت‌هایی درباره حضرت عبد البها^{۱۲}، جلد اول)

۱/۳۴۳- "شاهزاده محمد علی از خاندان خدیو مصر"

شرح تشرف اود غر صفحات قبل گذشت و همانطور که در آنجا اشاره شد، در حرکت حضرت عبد البها^{۱۳} از نیویورک به بستن بجهت ملاقات و دید و بازدید با این شاهزاده تا خیر افتاد

(رجوع شود به ۲۲۵/۳) . بطوریکه در بدایع الآثار مرقوم است: "... و مرتبه دید و بازدید فرمودند در هر مرتبه‌ای آن شخص جلیل با قلب منیر نهایت محبت و انجذاب حاصل نمود، چنانچه بعد از مراجعت بمصر امیرمذکور در سفرنامه خود که آنرا بطبع رسانیده و الحال در جمیع بلاد بر مصروفیها موجود است، حکایت تشرف خود را بحضور مبارک چنین مینویسد: (در صفحه ۴۱۴): "فی صباح یوم الاثنین (۲۲) یولیه... اخبرت ان فضیلة العالم الشرقی ا لجلیل عباس افندی زعم البهائیین یرید مقابلتی فضربت له جدّاً فی السّاعة الثّالثة بعد ظهر هذا الیوم... حضر بعد ذلک عباس افندی فقابلته مرحباً به معظماً له ولم یر... الشیخوخه فی ذکائه المفراط فآته مکث معی نحو ساعة من الزّمن وهو یحدّثنی فی موضوعات شتی مفیده جدّاً دلّت الی سعة اطلّاعه وکثرة اختیاره فهو اذنا رجل العلم وعظیم من عظماء الشرق... ذهبنا بعد ذلک لوفد الزیارة لعباس افندی فوجدنا منزله صغیراً ولکنه جامع الکل اسباب الرّاحه والنّظام وقد کانت حاشيته مؤلّفه من عشرة اشخاص وعلی رؤسهم القلیق الفارسی نعرفت من هذا التّرتیب انّ هذا الشّیخ المحترم وقف علی موضع ضعف الامریکیین فاستصحب معه هذا العدد الکبیر لیلتفت انظا رهم الیه ولم اردّ بذلک ان احطّ قد رالرجل فانّ صنعه هذا یدلّ علی ذکائه ومعرفته الطریق الذّی بها یوثر فی نفوس القوم فیقتادهم الیه اما خطاباتہ الکثرة الموهّبه فانّها اخذت دوراً عظیماً فی امریکا و قد کانت اذ ذاک حدیث الجرائد ینشرونها وبعثون علیها آراء علماءهم الدینیین و با لجملة قد توّسل باقتداره الی بلوغ الدرجه الّتی یحسد علیها الحاسدون فقد مکثت معه زمناً احادثه ویحادثنی فیطربنی بلذید کلامه ثمّ انصرفت من عنده وانا احفظ له فی قلبی المودّة والاحترام" انتهى (ص ۱۶۲ - ۱۶۳ بدایع الآثار، جلد اول)

۳/۳۳۹ - "علم الهی بجمیع امتها بلند خواهد شد"

در اصحاح یازدهم اشعیا، آیه ۱۰ میفرماید: "و در آنروز واقع خواهد شد که ریشه یسعی بجهت علم قومها بلند خواهد شد و امتها آنرا خواهند طلبید" حضرت عبد البهاء در تفسیر این آیه در کتاب مفاوضات چنین میفرماید: "قوله الاحلی: "واز جمله وقایع جسیمه که در یوم ظهور آن نهال بیهمال وقوع خواهد یافت علم الهی بجمیع امتها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانیست در آیند و ملت واحد گردند و ضدیت دینیّه و مذهبیّه و مباحث جنسیّه و نوعیّه و اختلافات وطنیّه از میان برخیزد کلّ دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند" (ص ۱۰۲۱ عهد عتیق و عهد جدید، چاپ لندن و ص ۱۵ مفاوضات، چاپ مطبعه"

(بریل لندن)

۶/۲۵۱ - "ولی رفتارنا موزون و پرهیا هوی دخترش"

حضرت ولی امرالله جلّ ثنائه در لوح انتقال رمسین میفرماید، قوله الاحلی:

... با وجود یکه بنت ارشد این مغرور، سازج معروف هنوز در سجن خائنین و مجرمین محبوس و اعمال شنیعه و دسائس متمادیه و مکاید سیاسیه اش در تحریک عصبه شرور و اشتعال نار فساد و نزاع نزد عموم مسلم و مشبوت و مشهور، والدین بی شعورش که بر این حرکات و تجاوزات کاملاً مطلع و یاسراً و قلیاً مرتبط چنین جسارتی روا داشته و جرئت مقاومت اهل بهاء نمود. . . . (ص ۵۳۵ - ۵۳۴ رحیق مختوم، جلد اول)

۳۵۱/۷ - "فروغیه ناخواهریش"

فروغیه صبیحه حضرت بهاء الله از حرم کاشانی، گوهر خانم و لذا ناخواهری سازج فوق الذکر بود که بهمسری سید علی پسر آقامیرزا سید حسن ملقب بافغان کبیروبرادر زاده حرم حضرت اعلی در آمد. (ماخذ: کواکب الدریه و خاندان افغان)

۳۵۱/۸ - "سید علی شوهرخواهرش"

مقصود همان سید علی مذکور در قسمت قبل (۳۵۱/۷) است که شوهر فروغیه و شوهر خواهر سازج مزبور بود. او بجرگه ناقضین پیوست و شرارتها نمود. (ماخذ: خاندان افغان)

۳۵۱/۱۰ - "میرزا جواد قزوینی"

شرح حال او در قسمت ۳۸/۵ گذشت، بدانجا رجوع نمائید.

۳۵۲/۸ - "سید مهدی دهجی"

او در اوائل حال موسوم به علی اکبر بوده در دوران جمالقدم با اسم الله المهدی معروف بود و در دوره میثاق جزو ناقضین عهد گشت و چند رساله بر رد هیکل مبارک نگاشت. حضرت عبدالبهاء در لوح حضرات ایادی امرالله میفرماید، قوله العزیز: "... هذیان سید مهدی دهجی حکم طنین ذباب دارد بل اضعف من ذلک ابدأ مورد اعتنا نیست سبحان الله بعوضه نفاق میخواهد مقاومت شیران بیشه میثاق کند و ذباب خاسر هجوم بر عقاب کاسر خواهد شایان ذکره و باول ثمره اعمال خویش رسید زیرا غرور او از قدری زخارف بود در این ایام شخص یهودی جمیع راببهانه منفعت از او گرفته فرار نموده است باری اینگونه اشخاص حکم اضغاث احلام دارند در زوار در شعاع شمس نمایانند و چون از ظل شعاع خارج شوند محور نابود گردند رئیس اینها محمد علی عبرت بود ولی از شدت غرور متنبه نشدند. . . . انتهی. سید مهدی پس از نقض رده هائی نگاشت با اسم نبذه و منتشر کرد جناب ابوالفضائل جوابهای کافی نوشتند و درجه حق مؤلف نبذه ها را برای همه آشکار و واضح ساختند. سید دهجی که در لوحی او را رهجی فرموده اند، عاقبت باکمال حسرت و رسوائی جان داد. (ص ۶۲۱ - ۶۲۰ رحیق مختوم، جلد اول)

مقصود ابراهیم خیرالله است که شرح حال اود ر قسمت ۷۱/۹ این ضمیمه گذشت و شرح حال او از قلم حضرت ولی امرالله نیز در همان صفحه ۷۱، قرن بدیع، جلد سوم (چاپ خطی) مندرج است.

* * *

لغات واصطلاحات قرن بدیع قسمت سوم

آبَار : چاهها	اَعْتِرَاف : بادست آب برداشتن برای آشامیدن
آذَان : گوشها	اَغْلَاق : مبهم و پیچیده سخن گفتن
اَكْلُ : می خورم	اَقْسَد : فاسدترین
اَوَى : پناه داد	اَفْضَح : فزیحترین، رسواترین
اِحَادَةٌ وَّيُحَادِثُنِي : باهم گفتگو کردم	اَقْطَار : اقالیم، نواحی
اِحْتِلَال : در محل اقامت کردن	اِكْفَهَّر : تیره رنگ و تاریک شد، سیاه و متراکم شد
اِخْذَلُ : خفیف کن، خوارساز	اَلْدَّ : شدیدترین، لجوجترین
اِخْوَه : برادران	اَلْعَن : لعنت کن
اِرَاجِيف : کلمات بیهوده	اَلْقَاء : مطلب رابه فکر و ذهن کسی افکندن
اِرْجِعُوا : ارجاع کنید	اَلْقَوَه : افکندن او را
اِرْذَل : ردیلتترین	اَنْ اَعْرَف : که شناخته شوم
اِرْضُ الْبِئَاء : مقصود بیروت است	اِنْجَاح : پیروز و کامیاب شدن
اِرْقُ : رقیقتترین	اِنْشَاء قَلْعَه : احداث قلعه
اِسَاتِدَه : اساتید	اِنْشِرَاح : مسرور شدن
اِسْتَسْقَى : نوشید	اِنْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِه : از حضورش مرخص شدم
اَسْر : اسیر کردن	اِنْطَوَاء : برجیده شدن
اَسْوَه : زشت ترین	اَوْجَاع : امراض، دردها
اَشْطَار : نواحی	اَوْجِيتُ : وحی شد
اِصْطَفَيْنَا : برگزیدیم ما	اَوْعَر : شدید (ترین)
اِضْطِرَام : افروخته شدن	ب
اِضْطِهَاد : قهر و جور کردن	بَتَّ : انتشار
اَضْغَاتِ اَحْلَام : بیان کردن خوابهای آشفته	بذور منشور : تخمهای پاشیده شده
اَظْلَم : ظالمترین، ستمکارترین	بِرْطِيل : رشوه دادن
اَعْوَان : یاران	بُرْهَه : جزئی از زمان

جَبَه : زره	بَعُوضَه : پشه
جَدَث : گور	بِقَاع : جاها ، مکانها
جَسْر : پل	بُقْعَه " بَيْضَاء " : سرزمین عکا
جَهْرِي : آشکار	بَنَان : انگشتان ، سرانگشتان
جَيْش : لشکر	بَوَاطِن : خصوصیات پنهانی انسان
ح	بَيْن : دلیل ، برهان
حِرْزاً " : پناهگاه	ت
حَصْدُتُمْ : درو کردید	تَبَأٌ : هلاک باد
حَطَبٌ : چوب خشک ، کنده	تَبَاشِير : آثار اولیه ، مرده‌ها
حَفِيدٌ : نوه	تَبْصِصٌ : دم تکان دادن ، ریشخند کردن
حَمَاسَه : دلیری ، شجاعت	تَرْسِيلٌ : خواندن به تائیدی
حَمَلٌ : بار	تَرْصُدٌ : انتظار
حُمَيْرِدِي رَجُلَيْنٌ : خرک دوپا	تَرْقِيمٌ : نگاشتن
خ	تَرَهَاتٌ : سخنان و مطالب بیهوده
خَاوِيَهٌ : خالی ، منهدم	تَزْرَعُونَ : زراعت کنید
خَدِيوٌ : پادشاه	تَسْوِيدٌ : سواد برداری
خَرُوا : سجده کردند	تَسْوِيلَاتٌ : وسوسه‌ها ، فریبها
خَضِلٌ : تروتازه با طراوت	تَعْساً : هلاک باد
خَطْبٌ : کاربزرگ ، امرعظیم	تَعَطُّشٌ : تشنگی
خُطْبٌ : نطقها	تَفَوُّهَاتٌ : گفته‌ها
خُطُوتٌ : گامها	تَقَارِيرٌ : بیانات
خَلْجَانٌ : تکان خوردن ، لرزیدن	تَقْبِيلٌ : بوسیدن
خُمُولٌ : پژمردگی	تَنْسِيقٌ : مرتب و منظم کردن
خُورِيٌ : کاهن و پیشوای مسیحی	ث
خَيْبَتٌ : ناامیدی و زیانکاری	ثَدِيٌ : پستان
د	ثُعْبَانٌ : اژدها
دَأْباً : باسعی و کوشش	ثَلَهٌ : دسته ، جمعیت
دَاعِيَهٌ : سختی و بلائی عظیم	ثَمَنٌ بَخْسٌ : بهای اندک
دَلُوٌ : سطل	ج
دَوْحَهٌ : درخت بزرگ و پرشاخه	جَائِرٌ : جور کننده ، ستمکار
دَهْمَاءٌ : تاریک	جَبٌّ : چاه عمیق

دُهور : زمانها ، اعصار

رَهجی : اهل فساد و فتنه و آشوب

ذ

ذاهل : غافل

رَینوا : زینت دهید

سَامیه : عالی ، بلند مرتبه

سائِغ : آب گوارا و شیرین

دُباب : مگس

سُبَات : خواب

ر

رَأْسُ شَعْرَه : سرموئی

سَجِيه : خوی ، طبیعت

رَائِد : جلودار ، پیشقراول قبیله که

سخافت : کم عقلی

بی آب میرود

سَدُّ ذُو الْقَرْنِین : سد نفوذ ناپذیر

رَائِعَةُ النَّهَارِ : نقطه‌ای که آفتاب به اوج میرسد

سِعَة : وسعت

رَجَبٌ : خجل شد

سِفْلَه : اشخاص پست و دین ، فرومایگان

رَجْفَه : لرزه

السَّقَر : جهنم

رُجُوم : تیرها

سَمَحَه : آسان ، سهل

رَشِيقَه : زیبا و ظریف

سَمْنَدَر : مرغ آتش خوار

رِصَاص : تیر ، تفنگ

سُنُوحَات : واردات قلبیه

رَطْبَه : تروتازه

سَنَهٌ شِدَادٌ : سال صعود جمال مبارک

رَقِ مَنشُور : نامه ، باز شده ، لوح آشکار

سِنِین مَتَعَاقِب : سالهای بعد

رُكَاب : راکبین

سَوَاءٌ : عدل ، برابر ، مساوی

رُفُوس : جسد های مطهر

سَوْدٌ : سیاهی

رَوَاق : بنای مسقف

سیاط : تازیانه‌ها

رَهیب : مخوف

ش

رِیَان : سیراب ، تروتازه

شَاسِعَه : بعید ، دور

رِیَعَان شِیَاب : اول جوانی

شَتَّى : متفاوت ، گوناگون

رِیَوْرِنْد (Reverend) : جناب

شِدَاد : سختی ، قحطی

ز

شِرْدِمَه : گروه کوچک

زُبُر : پاره‌های آهن

شِرْوَه : فروختند او را

زُبُر حَید : پاره‌های آهن تیز و برنده

شَمَل : جمع ، اجتماع

زُبُور : رساله ، کتاب

شِیْخُوخَه : پیری

زَخَّار : بسیار پر ولبریز

ص

زَمَن : وقت ، زمان

صَائِل : حمله کننده ، مهاجم

زَنِیم : پست و فرومایه ، ناکس

صَبِیح : زیبا

زُوبِعَة : گرد باد ، تند باد

صِرَامَت : دلیری

قَادِلِي : دلورا به چاه فرستاد
 نَارِسَان : سوارکاران ماهر و دلیر
 نَخِيم : بزرگوار و بزرگ قدر
 فَذْرُوءٌ : همه را باخوشه در انبار ذخیره کنید
 قِيَالِقِي : لشکریان عظیم

ق

قَدْر : فرمان الهی، قضای الهی
 قَدْسِي الْأَقْدَاس : قسمت داخلی مقام یا ضریح
 قَرَّ : چشمش روشن شد
 قَرَّةٌ : روشن شدن چشم
 (اذا) قُضِيَ كِتَابُ الْمَبْدُوءِ فِي الْعَالِ (۲) : قلم اعلی
 از حرکت بازماند، کتاب وحی من پایان پذیرد .
 قَلِيْق : عمامه
 قُنُوط : ناامیدی

قَوَاصِف : طوفانهای شدید

ک

كَاسِر : درهم شکننده، شکار
 كِتَائِبٌ تَأْبِيدٌ : لشکریان تا ابد
 كَرَّةٌ : نوبت، دفعه
 كَرَمٌ : باغ
 كَشَائِفَاتٌ : پیش آهنگان
 كَلَكٌ : قلم
 كَلْنِي : محل مهاجرنشین
 كُؤَبٌ : لیوان
 كَهْبِيه : اندوهگین، محزون

ل

لَا تَنْتَبِئِسْ : محزون مباش
 لَا تَتَعَيْنْ : نامعین
 لِتَرْتَدَّ : تاباز گردد
 لِزِدِّ الزِّيَارَةِ : برای بازدید
 لِكِنِّي أَعْرَفَا : تا شناخته شوم

صَرَحٌ : قصر، بنای عالی

صَوَامِعٌ : عبادتگاهها

صِهْرٌ : داماد

ض

ضَحِيٌّ : چاشتگاه، هنگام برآمدن آفتاب

ضَعْفٌ : بگذار آن را

ط

طَفْطَامٌ : دریای بزرگ

ظ

ظَعْنَتٌ : کوچ کرد

ع

عَادَاكٌ : دشمنی کرد با تو

عَرَضِيَّةٌ : بی دوام و بقاء

عُضْبَةٌ : جمعیت، دسته

عَقَارٌ : ملک

عَلَانِيَةٌ : آشکارا

عَمِيمٌ : عمومی

عَنْبِيَّةٌ : مکروهه

عَوَاصِفٌ : بادهای تند

عَوَاصِمٌ : پایتختها

عَوِيلٌ : جان به لب گشتن

غ

غَبْرَاءٌ : کره، زمین

غَضَنَفَرٌ : شیرزیان

غَلْبَاءٌ : مرغزار، جای پردرخت

غَوَائِلٌ : اعتشاشات

غِيَاهِبٌ : اعماق، تاریکیها

(اذا) غِيَضٌ : خشک شود

ف

فَأْتِ بِعَمَلٍ : عمل نما

فَأَخٌ : منتشر شد

مَطْمُور : د فن شده ، زیرخاک پنهان شده
 مَطْوَى : پیچیده شده
 مَعْدَّات : تجهیزات
 مُمَاوِضَات : گفتگوها
 مَقْنُوع : مستور ، پوشیده
 مَكَانَت : قرب ، منزلت
 مَنَبِيت : محل رویش
 مَنَدِيج : در ضمن چیزی قرار گرفته
 مَعْدُوب : مأمور انجام کاری ، نماینده مجلس
 مَنطَوَى : درهم پیچیده
 مَنفَى : تبعیدگاه
 مَنهَل : محل آب خوردن
 مَوْثَر : کنفرانس
 مَوْخَر : تأخیر شده ، به تعویق افتاده
 مَوْوَنَه : خوراک ، خواربار
 مَوْهِن : اهانت آمیز
 مَهَام : کارهای سخت
 مَهَان : خوار شده
 ن
 نَاجِيَت : مناجات نمودی
 نَاكِيَت : عهد شکنان
 نَاكِيَان : بیوفایان
 نَايت هود Knight hood : سانشوری
 نَاشِي ، نَائِيه : دور
 نَبَعَان : جوشش
 نَحَل : مذاهب ، عقاید
 نَحْوَ سَاعَة : چند ساعتی
 نِصَال : سرهای تیر ، پیکان
 نَضِر : خرم و شاداب
 نَعِيق : بانگ کردن کلاغ
 نَوَازِل : مصیبات سخت

لَمْ يُرِدْهُ : نمی خواهد او را
 لَوْم : ملامت
 م
 مَتَاعِب : رنجها ، تعبها
 مَتَزَمِع : بی ثبات و لرزان
 مَتَعَاقِب : ازپی آمده
 مَتَعَسِّر (شد) : کاربرد او سخت شد ، در
 تنگنا قرار گرفت
 مَتَوَارِد (می شد) : وارد می شد
 مَتَوَج : تاجدار
 مَتَهْوَم : مورد تهمت واقع شد
 مَجْبِي رَب : آمدن پروردگار
 مَحَاق : نابودی ، هلاکت
 مَحِبَّه : دوستداران او
 مَحَط : محل فرود آمدن
 مَحِيَاي وَمَمَاي : زندگی و مرگ من
 مَخَاطِر : بلیات
 مَخْصُوف : ناپدید
 مَدْغَم : ادغام شده
 مَرَأِي : دیدگاه
 مَرْتَابِيِن : شکاکین
 مَرَج : دشت
 مُسْتَعْلَق : بسته
 مَشَاق : مشق دهنده
 مُصَافَحَه : دست به یکدیگر دادن
 مَضْجَع : خوابگاه آرامگاه
 مُضْطَهَد : رنجیده ، مصیبت دیده
 مِضْمَار : میدان
 مُضِيَّه : تابان
 مُطْرَز : زینت یافته
 مَطْمَع : مورد نظر و توجه

يَقْتَادُهُمْ : اقتدا می کند به ایشان

يُلْهِمُكَ : الهام بخشد تورا

يُؤْذِيكَ : اذیت کند تورا

نَوَابِغٌ : بلیات

و

وَالَاكُ : دوستی نمود با تو

وَجِيزَةٌ : کلام مختصر و مفید

وَرْدُ الْمَوْزُودِ : وارد شدگان

هـ

هَاطِلٌ : ریزان

هَائِلٌ ، هَائِلَةٌ : هول انگیز

هَبَاءٌ مَنثورًا : غبار پراکنده

هَتَكَ أَسْتَارَ : دریدن پرده ها

هَجَمَاتٌ : هجومها

هَمَسَاتٌ : صوتهای خفی ، صدا های خفیف

هَمٌّ : همتها

هَوَامٌ : حشرات

هَوَانٌ : خواری ، حقارت

ی

يَا أَبَتِ : ای پدر

يَأْجُوجُ شُبُهَاتٌ و : شبهات و اشارات عجیب و

مَأْجُوجُ إِشَارَاتٌ : شرارت آمیز

يَا لَيْتَ : ای کاش

يَأْمُرُكُمْ : امر می کند شمارا

يُبَاعُ وَيُشْرَى : خریده و فروخته می شود

يُبْتَغَى : بخواهد ، جستجو کند

يُحَدِّثُنِي : گفتگو می کند بامن

يُرَاعَهُ : قلم

يُرْلَبُغُ : فرمان

يُسْتَرُونَ : می پوشانند

يُسْتَبِيكُ : می نوشاند تورا

يُطْرَبِنِي : به وجد می آورد مرا

يُعْضِرُونَ : به آسایش و نعمت می رسانند

يُغَاثُ : فریاد رسی می شوند